

در صفحات دیگر:

از لنین:

۴ تز

از: منصور حکمت

* خط لاتین بی تقصیر است

* بخشی از اظهار نظرات در پلنوم

۱۷ حزب کمونیست ایران:

* در باره کار علنی و قانونی - بحث در سمینار

حزب کمونیست ایران - ۱۳۶۵

* در نقد قطعنامه "کار علنی" در شوراهای اسلامی کار

پلنوم ۱۰ حزب کمونیست ایران آذر ۱۳۶۶

* منتخبی از سمینار دوم مبانی کمونیسم کارگری
اوت ۱۹۹۰

ایرج فرزاد:

* جدل سیاسی یا پرووکاسیون؟

* دشمنان ساده لوح. همراه با ضمانت

چنین گفتند کارگران فولاد!



خبر کوتاه این بود:

"اعتراضات کارگران گروه ملی فولاد ایران در اهواز که با توقف تولید همراه بود، پس از هفت روز طی جلسه‌ای میان نمایندگان کارگران و نمایندگان دولت و کارفرما در استانداری خوزستان با توافق در بازنگری در اجرای طرح طبقه‌بندی و همسان‌سازی حقوق کارگران فولاد پایان یافت.... بر اساس این توافق، حدود ۴۰ کارگری که مدیریت دستور ممانعت از ورود به شرکت و کار به آن‌ها داده بود، به سر کار باز می‌گردند، و ۱۰ میلیون تومان علی‌الحساب نیز تا اسفندماه به منظور اجرای همسان‌سازی حقوق و اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل به کارگران پرداخت می‌شود."

این اتفاق بسیار مهمی در جنبش کارگری ایران است. چه، این "توافق" و یا تحمیل عقب نشینی به جمهوری اسلامی، طی جلسه‌ای با "نمایندگان کارگران" و "نمایندگان کارفرما و دولت" و در محل "استانداری" خوزستان، حاصل و اعمال شد.

نکته بسیار با اهمیت این است که کارگران گروه ملی فولاد ایران، فقط از طریق "تظاهرات" و یا "آتش زدن لاستیک در خیابان" به این موقعیت ارتقاء نیافتند. نمایندگان کارگران، در



"معراج" قاسم سلیمانی و انفجارهای کرمان، در میان کابوس دیگری از مضحکه "انتخابات" و هشدارهای خامنه ای در جمع "مداحان اهل بیت"، این یک نقطه عطف تعیین کننده هم در جنبش کارگری و هم در صحنه سیاست است.

قبلا کارگران "هپکو و آذراب" به نقطه قدرت طبقه خود در "مجمع عمومی" روی آورده بودند. رژیم اسلامی بطور مشخص در مقابله با آن قدرت جمعی کارگران در تولید، "هپکو" را به "لانه کبوتر"ها تبدیل کرد. مجتمعی که "دانشگاه" داشت و "همکار" سازمان تحقیقات هسته ای اروپا (CERN) بود. مجتمعی که "نگین اراک" نامیده میشد و در جریان جنگ ایران و عراق کارگران و مهندسان آن موفق شده بودند تانک هنی را بسازند که قدرت پیشروی در بیابان و کویر را داشتند. و به همین خاطر از جانب دولت بعث سه بار بمباران شد. رژیم اسلامی، در دوره بیادماندنی "احمدی نژاد"، به منظور نشان دادن "تسلیم ناپذیری" اسلام سیاسی، چاره ای ندید جز اینکه این مرکز قدرت کارگری در صنعت مدرن را به یکباره به تعطیل بکشاند.

با اینحال، اسلام سیاسی هر اندازه کله شق و متعصب و ناسازشکار و جنایتکار و بی رحم، قادر به تعطیل و انهدام کل پروسه تولید؛ و در نتیجه "نادیده گرفتن" قدرت عظیم طبقه کارگر نیست.

مجمع عمومی کارگران، به این ترتیب نشان از عروج یک نیروی سیاسی و اقتصادی در تحولات فعلی و آتی جامعه ایران و به یک معنی در منطقه است. پیروزی و تحمیل مطالبات کارگران فولاد که سکتهای کارگر کارگری چه بسا آنها را "جزئی" و در ترازوی "غیر تشکل" کارگری و "غیر مستقل" گذاشته اند، در همان حال طلیعه پویایی یک جنبش اصیل متکی به دستاوردهای بین المللی طبقه کارگر صنعتی است. این حرکت شکوهمند آغازی بر پایان یک دوره طولانی سیطره انواع سوسیالیسم های ملی و خلقی و اسلامی از مشروطه تاکنون بر سیر تحولات سیاسی جامعه است.

به لینک پیوست که گزارشی مستند از زبان یکی از کارگران فولاد است، نگاه کنید:

<https://www.akhbar-rooz.com/9320/1398/08/02>

ایرج فرزاد

۵ ژانویه ۲۰۲۴

"مجمع عمومی" و تجمع زیر سقف یک سالن انتخاب شده بودند. کارگران فولاد در واقع نیروی متحد خود را در صحنه تولید و اقتصاد به پشت "میز مذاکرات" آوردند. و اینجا کل خرده سکتهدانی که فردیت و هویت صنفی کارگر را منشاء قدرت کارگر میدانستند و کماکان می پندارند، انگار "عزا" گرفتند. اینها در قالب باصطلاح "تشکل های کارگری" به "نیابت" از کارگران، توصیه کردند حالا دیگر "وقت تشکیل سندیکا" و به تعبیر واژگونه اینان، "تشکل مستقل" است! رفیق عزیز محمود قزوینی به این نگرش سکتاریستی و آماتور در نوشته: "اعتصاب کارگران فولاد اهواز و رهنمود فرقه ای چهار تشکل فعالین کارگری" پاسخ داده است.



آری! اینها واقعا باور دارند و بارها و بارها گفته اند که "مجمع عمومی" تشکل نیست. مشکل این طیف به نظر من فقط این نیست که کارگر را به طور اتمیزه و در خانه خود نیز قدرتمند می بینند، مشکل اینها فقط این نیست که قدرت طبقه را نه در اقتصاد و یا تولید، درک نمیکنند. مشکل اساسا اصلا "معرفتی" نیست، در "تعلق سیاسی" اینهاست. اینها از دیر باز کار "قانونی" در "شوراهای اسلامی کار" را تبلیغ میکردند و کماکان پای آن ایستاده اند. مواضع این محافل به همین خاطر "تشکل های مستقل" یک تا چند نفره که خود بیرون از اقتصاد و تولید اند، و معمولا عناصر شناخته شده آنان، مصدقی و یا دوخردادی، اگر از زبان "فعال کارگری" بیان شوند؛ انگار باید کاپیتال مارکس و ایدئولوژی آلمانی و ماتیفست و بنیادهای کمونیسم کارگری را "تاریخ مصرف بسر رسیده" اعلام کرد! با این چشم بندی ها هنوز توهم دارند شاید بشود جنبش کارگری به "هژمونی" جریانات ملی - اسلامی و سوسیالیسم خلقی بار دیگر گردن بگذارند.

آنچه کارگران فولاد انجام دادند، این نیست که آن دستاوردها "کوچک" و یا "سازشکارانه" بودند. در میان هیاهوی جایزه نویل، راه اندازی موج ترور و ارباب و اعدام در سالگرد

موقعیت سیاسی (چهار تز)

و. ای. لنین

۱- ضدانقلاب، سازمان یافته، به هم پیوسته و عملاً قدرت دولتی را به دست گرفته است.^[۱]

تمام تشکیلات و اتحاد ضدانقلاب عبارت از ترکیب سه نیروی اصلی آن است، ترکیبی که بسیار عالی انجام یافته و هم اکنون به عمل درآمده است: ۱) حزب دمکرات مشروطه طلب یعنی رهبر واقعی بورژوازی سازمان یافته، با کناره گیری خود از کابینه آن را با یک اولتیماتوم مواجه نموده و بدین طریق راه را برای سقوط کابینه توسط ضدانقلاب هموار نموده است؛ ۲) ستاد ارتش و رهبران نظامی با همدستی آگاهانه یا شبه آگاهانه کرنسکی، که حتی برجسته ترین سوسیالیست-رولوسیونرها اکنون او را کاونیاک می خوانند، قدرت دولتی واقعی را قبضه کرده و اقدام به اعدام در واحدهای انقلابی در جبهه، خلع سلاح سربازان و کارگران انقلابی در پتروگراد و مسکو، سرکوب شورش در نیژنی - نووگورود، دستگیری بلشویکها و توقیف روزنامه‌هایشان، نه تنها بدون محاکمه بلکه حتی بدون حکم دولتی نموده‌اند. در حال حاضر قدرت اصلی در روسیه، عملاً دیکتاتوری نظامی است. این واقعیت هنوز برای تعدادی گروهها که در حرف انقلابی ولی در عمل ناتوانند مبهم می باشد. با این حال این واقعیتی است آشکار و اساسی که بدون فهم آن فرد قادر به درک هیچ چیز از موقعیت سیاسی نخواهد بود؛ ۳) صدها سپاه سلطنت طلب و مطبوعات بورژوازی، که از شکار بلشویکها به شکار شوراهای پرداخته‌اند، چرنف "فتنه انگیز" و غیره، با نهایت روشنی نشان داده‌اند معنی واقعی سیاست دیکتاتوری نظامی، که اکنون بطور کامل حکمفرما بوده و توسط کادتها و سلطنت طلبان حمایت می شود، آماده شدن برای انحلال شوراهای است. بسیاری از رهبران اس آر‌ها و منشویکها یعنی اکثریت کنونی شوراهای در طی چند روز اخیر این را پذیرفته و اظهار داشته‌اند، اما آنان بنا به ماهیت خرده بورژوازی شان از زیر بار این واقعیت ترسناک، با توسل به عبارات پر سر و صدای بی معنی شانه خالی می کنند.

۲- رهبران شوراهای و احزاب سوسیالیست-رولوسیونر و منشویک به سرکردگی تسره‌تلی و چرنف، با قرار دادن انقلاب در اختیار ضدانقلابیون و با تبدیل خود و احزابشان و شوراهای به برگ ساطر ضدانقلاب، بطور کامل به امر انقلاب خیانت نموده‌اند.

دلیل این امر آنست که سوسیالیست-رولوسیونرها و منشویکها، به بلشویکها خیانت کرده و بطور خاموش با بستن روزنامه‌های آنها موافقت نموده‌اند، بدون اینکه جرأت داشته باشند بطور صریح و آشکار به مردم بگویند آنها چنین عمل می کنند و چرا. با تصویب خلع سلاح کارگران و هنگهای انقلابی، آنها خود را از تمام قدرت واقعی محروم ساخته‌اند. آنان تبدیل به وراج ترین یاوه سرایان شده‌اند که ارتجاع را در "انحراف" توجه مردم یاری می رسانند تا سرانجام برای انحلال شوراهای آماده شود. بدون فهم این ورشکستگی کامل و نهایی اس آر‌ها و منشویکها و اکثریت فعلی شوراهای و بدون فهم اینکه "مدیریت" شوراهای و سایر بالماسکه‌ها فریب مطلق هستند، هیچ چیز در مورد موقعیت سیاسی کنونی قابل درک نیست.

۳- تمام امیدواریهایی برای تکامل مسالمت آمیز انقلاب روسیه برای همیشه محو شده‌اند. این است موقعیت عینی: یا پیروزی دیکتاتوری

نظامی یا پیروزی قیام مسلحانه کارگران؛ پیروزی دومی تنها هنگامی امکانپذیر است که با برآمد توده‌ای عمیق بر علیه حکومت و بورژوازی، ناشی از بحران اقتصادی و ادامه جنگ، همراه باشد.

شعار "تمام قدرت به شوراهای!" شعاری بود برای دوران تکامل مسالمت آمیز انقلاب، که در آوریل، مه، ژوئن و تا ۹-۵ ژوئیه یعنی زمانی که قدرت حقیقی به دست دیکتاتوری نظامی افتاد، امکان داشت. این شعار دیگر درست نیست، چرا که، انتقال قدرت، و این مسئله را که در حقیقت به انقلاب بطور کامل توسط اس آر‌ها و منشویکها خیانت شده است، در نظر نمی گیرد. اعمال متهورانه، شورشها، مقاومت‌های جزئی یا مبادرت به جنگ و گریزهای نومیدانه، برای رویارویی با ارتجاع کمکی نخواهند کرد. آنچه کمک خواهد کرد، درک روشن از موقعیت، تحمل و اراده پیشاهنگ کارگران، آمادگی نیروها برای قیام مسلحانه است، زیرا پیروزی در شرایط بسیار سخت کنونی، هنوز ممکن است، اگر اتفاقات و جریانات مذکور در تز همراهی کنند. بگذارید، نه توهمات مشروطه طلبی یا جمهوریخواهی به هر شکل، نه توهم نسبت به راه مسالمت آمیز، نه پراکنده کاری، داشته باشیم، و نه اکنون تسلیم تحریکات صدها سپاه و قزاقها شویم. بیایید نیروهایمان را فراخوانیم، آنها را تجدیدسازمان داده و راسخانه آماده قیام واقعاً توده‌ای به مقیاسی در سطح مملکت، وقتی جریان بحران اجاب می کند، بنمائیم. انتقال زمین به دهقانان در حال حاضر بدون قیام مسلحانه، بدین دلیل که ضدانقلابیون قدرت را در دست دارند و کاملاً با ملاکین بمثابه یک طبقه متحد شده‌اند، ممکن نیست.

هدف قیام تنها می تواند انتقال قدرت به پرولتاریا که به وسیله دهقانان فقیر حمایت می شود، به منظور اجرای برنامه حزب ما، باشد.

۴- حزب طبقه کارگر باید بدون ترک فعالیت قانونی، که هرگز نباید اهمیت آنرا بیش از اندازه فرض کند، همانند ۱۴-۱۹۱۲، کار قانونی را با کار غیرقانونی ترکیب کند.

کار قانونی را یک ساعت هم رها نکنید. اما به توهمات "صلح جویانه" و مشروطه خواهانه امان ندهید. سازمانها و هسته‌های غیرقانونی را در همه جا به فوریت، برای نشر اعلامیه و غیره تشکیل دهید. در همه جا، فوراً بطور پیگیر و قاطع تجدیدسازمان یابید.

آنچنانکه که در ۱۴-۱۹۱۲ کار می کردیم عمل کنید، هنگامی که می توانستیم از سقوط تزاریسیم توسط انقلاب و قیام مسلحانه صحبت کنیم، بدون اینکه در همان زمان پایگاه قانونی خود را در دوما، مؤسسات بیمه، اتحادیه‌های صنفی و غیره از دست دهیم.

نوشته شده در ۱۰ (۲۳) ژوئیه ۱۹۱۷
انتشار در ۲ اوت (۲۰ ژوئیه) ۱۹۱۷
در پرولترسکویه دیلو شماره ۶
امضاء: W.
مطابق متن دستنویس منتشر شد

توضیحات

[۱] این تزه در ۱۰ (۲۳) ژوئیه ۱۹۱۷ توسط لنین نگاشته شد و خط تاکتیکی جدید حزب بلشویک را نسبت به اوضاع سیاسی دگرگون شده پس از به گلوله بستن تظاهرات کارگران و سربازان در ۴ (۱۷) ژوئیه و انتقال تمام قدرت به دست حکومت موقت ضدانقلابی را تعریف می نماید. تزه در کنفرانس وسیع کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. (بلشویک) با نمایندگان کمیته سن پترزبورگ، سازمان نظامی کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. (بلشویک)، دفتر منطقه‌ای مسکو، کمیته مسکو و کمیته محلی مسکو که در ۱۳ و ۱۴ (۲۶ و ۲۷) ژوئیه ۱۹۱۷ برگزار شد، مورد بحث قرار گرفت.

تزه با شکل مقاله‌ای تحت عنوان "حالت سیاسی" در ۲ اوت (۲۰ ژوئیه) ۱۹۱۷ در روزنامه پرولترسکویه دیلو شماره ۶ به چاپ رسیدند. این روزنامه ارگان گروه بلشویکی شورای نمایندگان کارگران و سربازان کرونشتات بود که بجای روزنامه بلشویکی گولوس پرودی که در ژوئیه به وسیله حکومت موقت تعطیل شد، انتشار می یافت. زمانی که دستنویس برای چاپ حاضر می شد، به منظور جلوگیری از سرکوب تغییراتی در آن صورت گرفت، از جمله عبارت "چهار تزه" و قسمت آخر مقاله (که با کلمات "سازمانها و هسته‌های غیرقانونی... شروع می شود) پاک شدند. عبارت "قیام مسلحانه" نیز با "مبارزه قاطع" عوض شد.

همچنین دستنویس شامل کلمه "جدیدترین" در جلو کلمات "موقعیت سیاسی" بود که حذف شد ولی دقیقاً معلوم نیست که این کار در ارتباط با چاپ سند در مطبوعات علنی انجام یافته و کلمات "موقعیت" در آن شرایط به "حالت" تبدیل شده باشد. باید در نظر داشت که خود لنین بعداً در یادداشت خود (نگاه کنید به چاپ هفتم روسی کلیات آثار - صفحات ۴-۳-۴ از جلد ۳) از تزه‌های درباره "موقعیت سیاسی" (و نه "جدیدترین موقعیت سیاسی") نام می برد.

سرانجام این سند با اولین انتشارش بمثابة اثر لنین (۱۹۲۵) در تاریخ حزب روی کاغذ آمد و برای همه صریحاً به نام "موقعیت سیاسی" شناخته شد، بنابراین کلمه "جدیدترین" در جلد ۳۴ چاپ هفتم روسی "کلیات" دوباره نوشته نشد.

[۲] بعد از وقایع روزهای ۵-۳ ژوئن که بیانگر بحران عمیق سیاسی بود که کشور را فراگرفته بود، تمام قدرت به دست حکومت موقت ضدانقلابی افتاد. شکست نیروهای مهاجم روسی کرنسکی در جبهه در ۱۸ (۳۱) ژوئیه آغاز شد. افراد تازه‌ای قربانی منافع امپریالیستها شدند. رشد بیکاری ناشی از تعطیل کارخانه‌ها به وسیله سرمایه داران، ترقی هزینه زندگی و کمبود حاد خواربار، به انفجار خشم توده‌های وسیع کارگران و سربازان بر علیه سیاست ضدانقلابی حکومت موقت منجر شد. در ۳ (۱۶) ژوئیه تظاهرات خودبخودی گسترش یافت و می رفت که به قیام مسلحانه بر علیه حکومت موقت بیانجامد.

در آن لحظه بلشویکها مخالف هر گونه عملیات مسلحانه بودند. زیرا اعتقاد داشتند که بحران انقلابی هنوز نضج نگرفته و ارتش و شهرستانها هنوز آماده حمایت از قیام در پایتخت نیستند. در جلسه ۳ (۱۶) ژوئیه کمیته سن پترزبورگ و سازمان نظامی کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. (ب) تصمیم گرفته شد که از هر گونه عملی جلوگیری به عمل آید. تصمیم مشابهی در جلسه دومین کنفرانس شهری بلشویکها اتخاذ گردید. نمایندگانی به محلات رفتند تا توده‌ها را از

دست زدن به عمل مانع شوند. ولی شورش تقریباً شروع شده بود و معلوم بود که متوقف کردن آن امکانپذیر نیست.

با توجه به حالت توده‌ها، کمیته پترزبورگ و سازمان نظامی، در دیروقت شب ۳ (۱۶) ژوئیه تصمیم گرفتند که در تظاهرات ۴ (۱۷) ژوئیه شرکت کرده آنرا تبدیل به تظاهرات مسالمت آمیز و سازمان یافته نمایند. در این زمان لنین در مسافرت بود. وی به علت بیماری ناشی از کار زیاد برای چند روز استراحت به حومه شهر رفته بود.

هنگامی که از جریانات آگاه شد در صبح ۴ (۱۷) ژوئیه به پتروگراد بازگشت و رهبری امور را در دست گرفت.

بیش از ۵۰۰۰۰۰ نفر در تظاهرات ۴ (۱۷) ژوئیه شرکت کردند. تظاهرات با شعار "تمام قدرت به شوراها!" و دیگر شعارهای بلشویکها برگزار شد. تظاهرات کنندگان ۹۰ نماینده معرفی نمودند که حامل تقاضای انتقال تمام قدرت به شوراها برای کمیته اجرایی مرکزی شوراها بودند. رهبران اس آر‌ها و منشویکها از تحویل گرفتن آن خودداری کردند.

با آگاهی از توافق کمیته اجرایی مرکزی اس آر - منشویکی، حکومت موقت تصمیم گرفت تظاهرات را به وسیله نیروهای مسلح سرکوب کند، دانشجویان افسری و هنگهای قزاق ضدانقلابی بر علیه تظاهرات صلح آمیز کارگران و سربازان بکار گرفته شدند. آنها به طرف تظاهرکنندگان آتش گشودند. واحدهای ارتجاعی از جبهه فراخوانده شدند.

کنفرانس اعضای کمیته مرکزی و کمیته پترزبورگ که تحت رهبری لنین در شب ۴ (۱۷) ژوئیه برگزار شد، تصمیم گرفت تظاهرات را بطور سازمان یافته متوقف سازد. این تصمیم بجایی بود که به وسیله حزب گرفته شد که در عقب نشینی به موقع و حفظ نیروهای اصلی از گزند تار و مار شدن برای انقلاب، حزب را موفق می ساخت.

بعد از درهم کوفتن تظاهرات، حکومت موقت بورژوازی به عملیات تلافی جویانه‌اش ادامه داد. پراودا، سولداتسکایا پراودا و دیگر روزنامه‌های بلشویکی تعطیل شدند. خلع سلاح کارگران، دستگیریه‌ها و تعقیبها ادامه یافت. واحدهای انقلابی پادگان پتروگراد که در تظاهرات شرکت کرده بودند، منحل و به جبهه اعزام شدند. منشویکها و اس آر‌ها شریک کشتارهای ضدانقلاب بودند.

—از گزیده مقالات لنین در برخورد به خرده‌بورژوازی، ترجمه

احمد صادقی. نشر گزیده، تهران ۱۳۶۰

—بازنویسی: جواد راستی‌پور

—انتشار بدون مقابله و تغییر ۲۰/۵/۲۰۱۳

lenin.public-archive.net #L2578fa.html

خط لاتین بی تقصیر است

تغییر خط و "هویت ملی"، نگاهی اجمالی

موضوع لاتین کردن و یا باصطلاح "رومن" کردن خط فارسی غالباً احساسات پر شور و عکس العمل های حادی را ببار میآورد، چه در موافقت و چه در مخالفت. در این چند سال اخیر و بدنبال جدی شدن امور کنوانسیون، طرح این موضوع با افراد مختلف یک کار دائمی ما بوده و باید بگویم این موضوعی نیست که کسی بشنود و بی تفاوت، با تعارفی یا تشویقی یا مخالفتی ملایم و هشدار می ساده از آن بگذرد. این موضوع ظاهراً به جان همه بسته است. گویی همه عمری در خلوت تنهایی به آن اندیشیده‌اند و حال منتظر تلنگری هستند تا سکوت را بشکنند و نتایج یک عمر تامل را با حرارت تمام علنی کنند.

همه میدانند که مساله ای هست که باید پاسخ بگیرد. اما جالب تر، جایگاه و اهمیتی است که به این مساله میدهند. در هر بحث مربوط به تغییر خط، فوراً پای فهرست کاملی از مقولات و کلمات پر ظن و هیبت انگیز به میان کشیده میشود. رشد اقتصادی و اجتماعی، آگاهی، تمدن، تاریخ، بشر، فرهنگ، دانش، هویت ملی، انقلاب تکنیکی، ایرانیت، استقلال، سعادت، رفاه، عرب ستیزی، غرب زدگی، انقیاد فرهنگی، میراث کهن ادبی و نظیر اینها. از جمله با انتشار نخستین آگهی کنوانسیون در کیهان (انگلستان) و ایران تایمز (آمریکا)، سیلی از نامه و فاکس و پیام (که اکثریت قریب به اتفاق آنها در تائید و تشویق کنوانسیون است) سرازیر شد که جملگی بر همین حساسیت وسیع نسبت به این مساله و اهمیت تاریخی و دورانسازی که همگان برای آن قائلند دلالت میکنند.

و درست هم همین است. لاتین کردن خط فارسی به همه این جوانب تعیین کننده زندگی آدم فارسی زبان امروزی، چه در ایران و چه در افغانستان و چه در جمهوری های جنوبی شوروی سابق، و امروز دیگر باید گفت در هر جای دنیا، ربطی انکار ناپذیر و ناگسستنی دارد. و همه این جوانب البته جای بحث و تبادل نظر و موشکافی جدی دارد. تلاش و امید ما در کنوانسیون اروپا فارسی اینست که چه از طریق مجله خط نو و چه از طریق سمینارها و سمپوزیومها و طرق

دیگر در حد امکان سکونی برای جامع ترین مجادله و مناظره و تفاهم پیرامون این مسائل فراهم کنیم.

در این نوشته اجازه میخواهم نکاتی را در خصوص رابطه تغییر خط با مساله فرهنگ و هویت ملی یا به قولی "ایرانیّت" مطرح کنم. این آن وجهی از مساله است که بخصوص موضوع پرحرارت ترین اظهارنظرها له و علیه تغییر خط است.

"هویت ملی" بر سر سه راهی

عده ای میگویند لاتین کردن خط هویت ملی ایرانی را تضعیف و حتی نابود میکند. میراث فرهنگی و ادبی مردم ایران را از دسترس دور میکند و به فراموشی میسپارد. استقلال فرهنگی ایران و ایرانی را از بین میبرد و دروازه را برای تسلط غرب بر جامعه و فرهنگ ایران و ایرانیان باز میکند. پس آتشین مخالفت میکنند. تغییر خط را تعرضی به وجود و هویت و شخصیت خود میبینند و قاف و صاد و فتحه و ضمه و کسره غیبی و نوشتن از چپ به راست (منهای اعداد البته) را برج و باروی میبینند که وجودشان و هویت و حیثیت و حرمتشان را پاس میدارد.

در نقطه مقابل، هستند کسانی که درست با همین استدلال از تغییر خط دفاع میکنند. در آن فرهنگ ملی احساس محدودیت و چه بسا سرشکستگی میکنند. تغییر خط را دریچه ای برای خلاص شدن از همان میراثی میبینند که دسته اول برای حفظش تلاش میکنند. خیلی از اینها نه فقط تعلق خاطر بلکه حتی آشنائی دست اولی با آن فرهنگ و آن هویت ندارند. نسل جوان مهاجرین ایرانی در اروپا و آمریکا از این زمره‌اند.

یک طیف دیگر طرفداران تغییر خط را کسانی تشکیل میدهند که از قضا فکر میکنند این تحول، فرهنگ ملی و ایرانیت را تقویت میکند و به "اصل خویش" باز میگرداند. آماج حملات اینها عرب و فرهنگ و زبان عربی است. در این داستان نقش منفی را "تازیان" بازی میکنند و نه "غرب". برای بعضی تغییر خط انتقام قادسیه است و سرودی، هر چند با تاخیر، در رثای آریو برزن و بابک خرم‌دین. بر خلاف دسته اول، اینها هویت ایرانی و ایرانیت را در درجه اول نه در تمایز با غرب بلکه در مقابل اعراب تعریف میکنند. خط کنونی برای اینها سمبل سلطه اعراب است و باید عوض شود.

است و نه تغییر زبان. صحبت بر سر چگونگی نوشتن زبان فارسی است. حتی با خط جدید آنچه نوشته میشود هنوز فارسی است. در واقع اعتقاد ما این است که تغییر خط نه فقط زبان فارسی را تقویت میکند بلکه برای جلوگیری از زوال آن بعنوان یک زبان رایج و به معنی واقعی کلمه زنده، حیاتی است. به مساله هویت ایرانی برگردیم.

"جنگ تمدن ها"

در مرافعه میان هویت ها و تمدن های غربی و ایرانی و عرب و ایرانی- اسلامی، تغییر خط فارسی به نفع کدام تمام میشود؟ بحث من در مورد بی تقصیر بودن خط ادا به این معنی نیست که تغییر خط بر این روندها در جامعه ایران تاثیری نمیگذارد و شرایط جدالی که از قرار میان این "فرهنگها" جریان دارد را دست نخورده باقی میگذارد. تغییر خط دروازه عظیمی را بروی زبان و فرهنگ فارسی باز میکند. پلی میان این حوزه زندگی فرهنگی با کل جهان امروز ساخته میشود. این راهی یک طرفه نیست. همانقدر که جهان و روندهای فرهنگی و مدنی مختلفش میتواند از این دریچه بیشتر به حوزه فارسی زبانان راه یابد و بر آن تاثیر بگذارند، حیات فرهنگی فارسی زبانان، با همه عناصر مختلف و گاه متناقض داخلی اش، میتواند از این دریچه جهانی شود و در خارج خویش تاثیر بگذارد. تغییر خط، کمیت فعل و انفعال فکری و علمی و فرهنگی میان حوزه فارسی زبانان با جهان پیرامونش را به نحو خیره کننده ای افزایش میدهد. اما هنوز خط، تغییر خط، در تعیین چند و چون و کیفیت و مضمون این فعل انفعال و مراوده نقشی ندارد. این مسائل خارج خط تعیین میشوند. ممکن است تصور شود نفس لاتین کردن خط به نفع نفوذ "غرب" تمام میشود چون لاتین خط دنیای غرب است. اما تحلیل غلط است. روند تفوق فرهنگ و نظام ارزشی غرب با پشتوانه اقتصادی و تکنیکی اش، با پشتوانه علمی و آموزشی و تبلیغی اش، مستقل از مشخصات خط و زبان و رسوم و آداب کشورهای مختلف سالهاست در اقصی نقاط جهان در جریان است و کمتر کشوری است که آنچه به مسامحه به آن "فرهنگ غربی" اطلاق میشود هم اکنون به سیستم

و باز عده ای درست با همین دلیل مخالف تغییر خط هستند. اینها ایده تغییر خط را ایده ای ناسیونالیستی برای سوا کردن خرج ایران از اعراب و سایر مردم منطقه میبینند. برای اینها تاریخ ایران و هویت ایرانی فصل مشترک های متعدد و مشروعی با دنیای عرب و یا فرهنگ اسلامی دارد که باید حفظ بشود. تغییر خط از نظر اینها فقط در همین چهارچوب عرب ستیزانه معنی پیدا میکند و لذا مردود است.

خط بی تقصیر است

نظر ما راجع به هویت ملی و ایرانیت و یا غرب زدگی و عرب ستیزی و غیره هر چه باشد، قبل از هر چیز باید بپذیریم که خط و الفبا در این معرکه بی تقصیر است. خط به خودی خود فرهنگ نیست، تمدن نیست، هویت نیست، حتی زبان نیست. خط قراردادی برای ثبت و حفظ گفتار است. هیچ چیز در خود سبملها و صورت هایی که ما برای نمایندگی کردن اصوات انتخاب میکنیم نیست که به خودی خود چیزی راجع به یزدگرد سوم و ابومسلم و بوعلی سینا و گلستان و ترکمنچای به ما بگوید. خط بر خلاف گفتار مضمون ندارد. یک ابزار است. یک ظرف است. میتواند حامل هر ایده ای، هر فرهنگی، هر علم و هر جهالتی، هر عشق و هر نفرتی باشد. خط میتواند قالبی برای ثبت هر فرهنگی، هر تاریخی و هر میراث ادبی ای باشد. این موضوعات بیرون خط تعیین میشوند. تغییر خط فارسی یعنی تغییر روشی که بر طبق آن زبان فارسی، و آنچه به زبان فارسی گفته شده و میشود، روی لوح سنگی، روی کاغذ، یا روی دیسک کامپیوتر حک میشود. خطی خوب است که بتواند به اصواتی که به زبان آمده است هر چه بیشتر وفادار باشد و به هر کس که مقررات نگارشی مربوطه را بداند امکان بدهد که بسهولت دقیقاً همان اصوات را بازسازی کند. این اصوات، این فرهنگ و این گنجینه ادبی میتواند خودپرست، غرب زده، عرب گریز و غیره باشد یا بشود. میتواند انسانی و عادلانه باشد یا ضد انسانی و ظالمانه. هر چه باشد، اما، خط در این معرکه بی تقصیر است.

یادآوری میکنم که اینجا بحث بر سر تغییر خط

معنوی مسلط در آن تبدیل نشده باشد. و تازه بعضی از این کشورهای "فتح شده" با خط‌هایی مینویسند که حتی برای خود ساکنانشان آشنا نیست!

روشن است که در چنین شرایطی گشایش هر دریچه ای بر روی و بسوی حوزه فرهنگی فارسی زبان، در درجه اول بر امکانات گسترش "فرهنگ غربی" میافزاید. چرا که این جریان هم اکنون جریان فرهنگی مسلط در سطح جهان هست. تغییر خط‌داری است که گشوده میشود. همانقدر که امکان خروج و نفس کشیدن و سلام و علیک با همسایگان را به صاحبخانه میدهد، راهی برای ورود "مهمانان" می‌گشاید، و از بین اینها، قوی‌ترین و چالاک‌ترین‌شان زودتر میرسد. اگر فرهنگ مسلط بر جهان معاصر فرضا واریاسیونی از فرهنگ خاور دور بود، آنوقت لاتین کردن خط در درجه اول پای این قطب فرهنگی را به حوزه فارسی زبان باز میکرد.

می‌پرسید حال اگر کسی از این افزایش امکانات نفوذ "فرهنگ غربی" بیزار باشد چرا اصولاً به گشوده شده این در رضایت بدهد؟ پاسخ من این است که پشت خط کنونی نمیتوان سنگر گرفت. انزوا و خود را در درون حبس کردن جواب روندهائی که در جهان امروز در جریان است نیست. ذال و ز و ظا و ضاد و حروف اول و آخر و متصل و منفصل و اتصال از عقب و جلو و غیره جواب مایکروسافت و هالیوود و CNN نیست. اگر کسی معتقد است که فرهنگ و میراث فرهنگی‌اش جوهر ویژه‌ای دارد که با ارزش است و باید پاسداری شود، شاید بتواند این را هم درک کند که تغییر خط تنها شانس واقعی برای ایجاد زمین طرازتر برای یک رویارویی فرهنگی است. با خط موجود، آن زبان و آن میراث فرهنگی محکوم به انزوا و جا ماندن است. پافشاری بر خط موجود محبتی در حق زبان فارسی و "فرهنگ ایرانی" نیست. دوستی خاله خرسه است.

زمان مقدس تر است

تعلق خاطر به مکان، به سرزمین، به کشور، اعم از اینکه مقوله‌ای معتبر باشد یا خیر، نقطه شروع درستی برای بحث تغییر خط نیست. شخصاً آرزو می‌کردم مردم

جهان به یک زبان سخن میگفتند و خود را اهالی زمین میخواندند. تعریف علمی و مجاب کننده‌ای از مقولاتی چون فرهنگ، هویت و فرهنگ ملی و میراث تاریخی ملت و غیره سراغ ندارم و معتقدم هر کس محق است نظر خویش را در خصوص این مقولات و مسائل داشته باشد. از نظر من نقطه شروع درست برای بحث تغییر خط، سرزمین و مکان نیست، بلکه عصر و زمان است. انتخاب، انتخابی میان ایران و غرب یا خاورمیانه نیست. انتخابی میان گذشته و آینده است. نظر ما راجع به ملت و ملیت و عرق ملی هر چه باشد، دهها و در آینده‌ای نزدیک صدها میلیون انسان به زبان فارسی سخن میگویند و خواهند گفت. سوال این است که این میلیونها انسان در چه عصری، در چه قرنی، زندگی میکنند، چه زمانی بر آنان میگذرد. این سوالی فرهنگی نیست. عرق ملی و خودپسندی و بیگانه‌گریزی پاسخ آن نیست. مختصات زمانی این مردم با معیارهای روشنی قابل اندازه‌گیری است. علم و فن زمانه چقدر در زندگی این مردم نقش بازی میکند، امکانات مقدور این عصر برای آموزش، بهداشت، رفاه، امنیت، خلاقیت و سازندگی چقدر در زندگی این انسانها راه باز کرده است. این میلیونها نفر با این شاخصها در کدام عصر زندگی میکنند؟ این سوالی است که باید پرسید. و اینجا است که تغییر خط برای فارسی زبانها جایگاه ویژه‌ای پیدا میکند. تغییر خط بیش از آنکه دروازه‌ای برای جدال سرزمین‌ها و هویت‌ها و فرهنگ‌های ملی گذشته باشد، مجرائی است برای غلبه آینده بر گذشته. برای چشم‌گشودن فارسی زبانها به این آینده و ماندن در صف پیشین این مارش بسوی آینده. اگر این آدمها حق دارند بیاموزند و بیاموزانند، آسوده باشند و در آسایش جهان معاصر خود نقش بازی کنند، بشنوند و بگویند، آنگاه تغییر خط یک ضرورت غیر قابل انکار است. خط کنونی، مردم فارسی زبان را به زندگی در گذشته، به محرومیت از ایفای نقشی برابر در حیات علمی و فنی جهان معاصر و به محرومیت از مواهب مادی و معنوی این جهان محکوم کرده است. این خط منزوی میکند، محروم میکند و عقب‌نگهمیدارد. باید تغییر کند.

منصور حکمت با امضاء نادر حقیقیان

خط نو، فصلنامه کنوانسیون اروپا فارسی، شماره ۱،
نوامبر ۱۹۹۵

بحث و اظهار نظر در پلنوم دوازدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۲۶ تا ۳۰ تیر ۱۳۶۷

هرج و مرج و بلبشوی سیاسی یا اعتلای انقلابی؟

فکر میکنم آنچه که مسجل است که در آینده نزدیک در ایران شکل میگیرد، وجود یک هرج و مرج و بلبشوی سیاسی است. روی گفتن اعتلای انقلابی در ادامه این وضعیت، احساس تردید میکنم. نه به این دلیل که طبقه کارگر توده‌های متشکل نیستند - و اینجا یک اختلافی در مقایسه با بهمن (حبیب فرزاد) حس میکنم که متشکل بودن جلوی پارامترهای پیروزی یک حرکت انقلابی میتواند باشد ولی جزء پیدایش شرایط انقلابی و حرکت‌های انقلابی نیست بلکه با پیدایش آن شرایط است که تشکلهای امکان پیدا میکنند بوجود بیایند. به این معنی اگر شرایط به سمت انقلابی شدن برود، بنظر من تشکلهای لازم‌هاش تا آن حدی که سر پا نگهش دارند بوجود میآید. پیروزی قطعی بدست نمیآورد، شکست میخورد یا محدود میشود در راه پیشرفت و غیره. اینجا تشکل به آن معنی که بهمن به کار برد را میفهمم، ولی برای اینکه انقلابی بشود بنظر من این ضروری نیست. منتها به دلایل دیگری، بنظر من، به آن شرایط انقلابی باید با تردید نگاه کرد.

خود رفقا در بحثشان میگویند که همگانی نمیشود. من میگویم اگر جنبشی همگانی نشود انقلابی نمیشود. نمیشود یک جنبش صرف طبقه کارگر داشته باشیم و اوضاع جامعه انقلابی بشود. به درجه‌ای اوضاع جامعه انقلابی میشود که جنبش طبقه کارگر بتواند خواسته‌هایی را مطرح کند که توده عظیم اهالی را به میدان بکشد. به این معنی اگر خواست مشترک پیدا نشود و حرف مشترک پیدا نشود، شعار مشترک علیه وضعیت معینی پیدا نشود، به همان درجه شرایط بحرانی و دچار تضاد و کشمکش میشود، بدون اینکه انقلابی بشود.

من فکر میکنم این همگانی شدن را شاید زیادی رد میکنیم. بنظر من میتواند در مورد آینده درازمدت‌تری

همگانی هم بشود، روی خواست سرنگونی جمهوری اسلامی، روی خواست دمکراسی، یا روی خواست آزادی زندانیان سیاسی و غیره، اینها شعارهایی است که میتواند عده زیادی را ببرد زیر یک پرچم، منتها الآن نمیتواند یک چنین خواسته‌های مشترکی توده عظیم اهالی را به میدان بکشد، بخاطر اینکه منافع قسمتی برجسته‌تر است و اختلافات حزبی بیشتر است، اختلافات طبقاتی محسوس است و فکر میکنم باز احتمال "اعتلای انقلابی" به آن معنی که میشود از آن حرف زد را کمتر میکند. بیشتر بلبشو، هرج و مرج سیاسی و بالا گرفتن کشمکش طبقاتی، کشمکش اجتماعی است. و این بنظر من با شرایط انقلابی فرق دارد. انقلاب بنظر من، یک حکمی اثباتی را در برابر جامعه میگذارد و میخواهد تغییر به نفع یک شکلی صورت بگیرد، که این - بهمن توضیح داد - این الآن بسادگی در ایران شکل نمیگیرد.

الآن در لبنان هرج و مرج و بلبشو هست بدون اینکه اصلاً نشانه‌ای از اعتلای انقلابی باشد، در افغانستان هرج و مرج و بلبشو هست بدون اینکه نشانه‌ای از یک اعتلای انقلابی باشد. این حالتها در ایران هم - نه اینکه به آن صورت دائمی و کمپهای روبروی هم و غیره - ولی بلبشوی سیاسی و هرج و مرج، نداشتن قدرت مستقل توسط هیچکس و تعدد مراکز قدرت، تضاد دائمی برای به کف آوردن شیرازه وضعیت و سر و سامان دادن به آن، توسط احزاب بورژوازی و احزاب چپ، اینها میتواند شکل پیدا کند. ولی اعتلای انقلابی که به تحولاتی مثل قیام، قیام توده‌ای و غیره منجر شود، هنوز بیشتر از اینها کار دارد.

یک ایراد دیگر که من با این دارم این است که میگویم توی این بلبشو، خواست توده‌ای، انقلاب نیست. خواست توده‌ای نظم و ثبات است. این فرق اساسی دارد با وضعیت انقلاب ۵۷. در انقلاب ۵۷ مردم از یک وضعیت با ثبات، چیز دیگری را مطالبه کردند. میخواستند تغییراتی در زندگی‌شان بوجود بیاورند و آماده بودند فداکاری کنند. الآن برعکس است. از فداکاری خسته شده‌اند، چیزی ندارند که اصلاً سرمایه‌شان یا پشتوانه‌شان باشد و میخواهند اوضاع به وضعیتی برگردد که چیزی پیدا کنند، برگردند به یک نوع ثبات. این روحیات غالب است، حتی در توده طبقه کارگر. یک نمونه ساده‌اش مسأله پس انداز مالی است. جنبش کارگری در انقلاب ۵۷ روی پس انداز کارگری توانست آنقدر استقامت بکند. برای اینکه در دوره رونق اقتصادی احتمالاً به اندازه کافی وسائل زندگی خریده بود که بعداً بفروشد، احتمالاً خانه‌ای دست و پا کرده بود، احتمالاً پس اندازی داشتند، یا حتی دولت شریف‌امامی حقوقها را زیاد کرد. اینجا با آن آدمها روبرو نیستیم. ده روز اعتصاب بدون اینکه به نتیجه برسد، کمرشان را میشکنند.

یعنی به این سادگی نیست که جنبش کارگری آماده مبارزه‌ای

اپوزیسیون است، رقابت حادی در اپوزیسیون، در دوره شاه وجود نداشت. رقابت وجود داشت، ولی شعار مرگ بر شاه خیلی شعار برجسته‌ای بود... در صورتی که امروز نه ما به مجاهد آوانس میدهم نه مجاهد به ما آوانس میدهد و نه هیچکدام ما به سلطنت طلب آوانس میدهم و نه سلطنت طلب حاضر است با ما دیده شود و نه ما با او، نه لیبرالها را کسی الان قبول دارد... هر کس دنبال پایگاه خودش میگردد. و این بنظر من امکان یک جنبش وسیع همگانی را - به این معنی که مطالبات مختلف سنتز بشود - خیلی کم میکند. بیشتر بنظر میآید جامعه را یک حالت کشمکش و بلبشو نزدیک میکند تا به حالتی که مثلاً رهبری ثابتی برای انقلاب شکل بگیرد، شعارهای ثابتی برای انقلاب بوجود بیاید، آدمهای ثابتی با پیشروی انقلاب تداعی بشوند - مثل خمینی یا جبهه ملی در آن دوره. من فکر نمیکنم (اوضاع امروز) اینطور باشد. فکر میکنم قبل از اینکه جنبش به حال اعتلاء برسد، کشمکش احزاب اپوزیسیون تشدید میشود بنحوی که اجازه نمیدهد آنطور بشود. بخاطر اینکه آن حالت بنظر عقب است از اوضاع ایران که به حالت همگانی همه دست بدست هم بروند جلو.

یک نکته دیگر به نظر من، وجود اجتماعی کمونیست در طبقه کارگر است که این یک تفاوت خیلی اساسی است با دوره قبل. یعنی در دوره قبل تلاش کمونیستها این بود - بعد از اینکه وارد صحنه میشوند - که کارگر یک درجه‌ای مستقل بشود - مثلاً از خیلی جناحهای افراطی بورژوازی، از بورژوازی که علناً خیانت کرده و غیره. توی این دوره مطالبات کارگری، توسط چندین سال کار کمونیستی و آشنایی کارگر با کمونیست، چنان رسوخ کرده که این عمیق است، یعنی حق خودش را میخواهد قبل از اینکه هر چیزی بشود... و کمونیسم هم به اندازه ارتجاع اسلامی یک جریان مقاوم و ماندنی است و این اجازه نمیدهد که بشود سر حرکت‌های اجتماعی را با سناریوهایی مثل انقلاب اسلامی - مجاهدینی زیر آب کرد. به نظر من این امکان وجود ندارد و امکان شکل گرفتن جنبش کارگری ای است که از پیش میداند شورا یعنی چه، از پیش میداند بیانیه حقوقش چیست، از پیش میداند مطالبات اقتصادی چیست، قانون کارش چیست، کنترل کارگری یعنی چه، سندیکا چه حسنی دارد... اینها در جنبش کارگری در آن مقیاس سال ۵۶ موجود نبود. الان موجود است، الان کارگر میرود سراغ این چیزها. ما خودمان این بحثها کرده‌ایم که باید بفرستیم سراغ این چیزها. و این اجازه نمیدهد که توهم متقابل طبقات به هم، بقایایی داشته باشد. آنموقع بازرگان آمد اعتصاب نفت را خواباند؛ الان همه میریزند سر این جنبش کارگری و سازش میکنند با آن حکومتی که با این جنبش کارگری روبرو است. و خود این جنبش کارگران رضایت نمیدهد به اینکه با یک جناح اپوزیسیونی که هیچکدام از این حرفها را مثلاً حاضر نیست توی بند برنامه‌اش بگنجانند دمساز شود، برای چی؟ برای اینکه

باشد که ۶ ماه طول میکشد. او میخواهد در همان وهله‌های اول به یک نتیجه ملموس و مادی برسد. من فکر میکنم این وضع، جلوی کشمکش طبقاتی را بر سر منافع خاص باز میکند، ولی بدون اینکه الزاماً خود آن آدمها بروند و آن را به یک انقلاب برسانند. تجسم من این است که بیشتر، تمایل به بهبود اوضاع، بهبود مادی اوضاع توسط هر کسی که میتواند این بهبود را بدهد میشود "شعار". و به درجه‌ای که جمهوری اسلامی خودش را بعنوان مانع این بهبود ارائه کند علیه‌اش بلند میشوند. یکجایی ممکن است مجبور شوند سرنگونش کنند. ولی اگر یک جناحش بیاید بگوید: "بابا جان جنگ را تمام میکنم کارخانه را دایر میکنم"، این برای یک دوره، بنظر من، فروکش اوضاع را ببار میآورد و "صبر کنید" مردم را. این خیلی احتمال دارد. چون بالأخره طرف زیر فشار حاضر نیست دست از قدرت بکشد ولی حاضر است جنگ را به نحوی ختم کند. یک جناحی که خودش را بتواند مبرا کند میتواند بگوید اشتباه شد، یا اشتباه نشد و یا اصلاً یک راه حلی پیدا کنند که بنظر نیاید که خیلی هم خطا کرده‌اند.

یک نکته دیگر که باعث میشود اعتلای انقلابی به آن صورت نباشد، مقاوت ارتجاع است بنظر من. ارتجاع باید نتواند مقاومت کند، باید تاکتیک‌هایش را کم کند، عقب بنشیند، گسسته بشود. بنظر من فرق این رژیم با رژیم شاه این است که این میایستد، سرکوب میکند، ارباب میکند، نمیگذارد کنترل از دستش خارج شود و قوی است برای انجام این کار. بورژوازی، پشت شاه را با اولین تعرض توده‌ای خالی کرد. بنظر من جمهوری اسلامی چنین رژیمی نیست. جمهوری اسلامی در مقابل هر تعرض توده‌ای مورد حمایت بورژوازی قرار میگیرد - حال خودش و یا با هر شکل تعدیل شده‌اش - میایستد برای اینکه همه چیز را دارد که از دست بدهد. و بعد هم فکر نمیکنم به این سادگی اوضاع جواری لنگر بردارد که از دستش در برود.

زمان شاه کسی فکر نمیکرد الان اعلیحضرت هست و توی کاخ اش نشسته و دو ماه دیگر اصلاً نمیشود توی خیابان به اسمش چیزی گفت؛ به این سرعت اوضاع از کف اینها در رفت. در صورتی که در جمهوری اسلامی این مقاومت و سرسختی طبقاتی را بهتر میشود دید و صد مرتبه بیشتر از لطمه‌ای که توده نا آگاهتر کارگر فکر میکند از آن هرج و مرج دوره انقلاب خورده، بورژوازی فکر میکند که از هرج و مرج بعدی خواهد خورد. فکر نمیکنم بسادگی پشت جمهوری اسلامی را خالی کنند، مگر اینکه بتوانند یک حکومت آماده بکاری را جایش بگذارند که آن هم باید توی این پروسه شکل بگیرد. آن موقع هم که شکل بگیرد هم سر کار میگذارند و سعی میکنند از اعتلاء انقلابی میان‌بر بزنند.

یک نکته دیگر بنظر من یک تعادل قوای داخلی توی

میخواهد خمینی یا جمهوری اسلامی را بیاندازد! میخواهم اینطور بگویم: قبل از اینکه شعار سرنگونی عمومیت پیدا کند، مبارزه و مطالبات بخشهای مختلف خیلی تدقیق میشود.

در مجموع خلاصه بحثم این است؛ ضمن این که میشود کاری کرد و اعتلای انقلابی را بوجود آورد بر مبنای یک چنین هرج و مرجی، ولی یک پراتیکی باید این وسط حائل بشود که فکر میکنم این دفعه دیگر پراتیک نیروی انقلابی است. دیگر انقلاب یک امر خودبخودی جامعه نمیماند که مثلاً بیست سال استبداد سلطنتی را تحمل کرده حالا رونق اقتصادی بوده، انتظارات زیاد شده از زندگی و سد حکومت را میشکند، و میگوید تغییر! هر کی هم باشد یا نباشد مهم نیست آن توده میشکند، آن نیازها و آن افق تغییر میشکند. الآن افق تغییری وجود ندارد جز اینکه برگردیم بجای قبلمان. تغییر چنین پروسه‌ای به اعتلاء انقلابی کار یک نیروی پیشرو است که بتواند باز یک تغییر را، ولی بعنوان یک تصویر مادی، بگذارد جلوی جامعه و این نیرو وجود داشته باشد که بگوید "اگر من بروم توی مجلس موسسان اینطوری میکنم" و (اگر) نگذارند برود، ملت بریزند توی خیابان به نفع اش. و بگوید "شوراها باید این کار را بکنند و دولت فلان باید خواست شوراها را قبول کند" و آنها قبول نکنند و شما بروید توی فازی که یک چیز بطور اثباتی تغییر کند. به این معنی فکر میکنم اعتلاء انقلابی میتواند بوجود بیاید بر مبنای این هرج و مرج و بلبشوی سیاسی، ولی بطور خودبخودی مثل دوره انقلاب ۵۷ نتیجه "بحران سیاسی" اعتلاء انقلابی نیست. میتواند نتیجه‌اش ثبات سیاسی باشد زیر پرچم دیگری از بورژوازی. البته استثنائاتی وجود دارد مثل مسأله کردستان که این یک نقطه قدرت است، یک ابزار است برای تبدیل این هرج و مرج به یک اعتلاء انقلابی؛ برای ما بخصوص که میخواهیم و میتوانیم این کار را بکنیم.

ضرورت تصمیمات عاجل در پی ختم جنگ ایران و عراق

با این که عبدالله (مهتدی) تأکید کرده - من چون بار اول صحبت میکنم - فقط یک اشاره‌ای میکنم به آن جنبه‌های دیگر. من فکر میکنم یک چیزی که توی این نوشته میتواند باشد، نتایج عملی - تشکیلاتی بحث ما است. برای مثال توی چه شرایطی ما رهبری داخل کشوری تعریف میکنیم؟ توی چه شرایطی سازمانهای جانبی‌مان را بوجود میآوریم؟ توی چه شرایطی آژیتاسیون علنی را در پیش میگیریم (حضوری - محلی توسط کادرهای حزب را)؟ توی چه شرایطی سازمان جوانان بوجود میآوریم؟ توی چه شرایطی دست به تسلیح کارگری میزنیم؟ توی چه شرایطی؟ واقعاً کی میکند و با چه مکانیزمی؟ آرایش‌مان

را چطوری تغییر میدهم برای پاسخگویی به یک چنین شرایطی؟ چون همین کمیته مرکزی نمیتواند برود توی دل این شرایط؛ باید کمیته نظامی داشته باشد، باید بخشی از رهبرهایش را بفرستد داخل با یک رهبری داخل کشور سازمان بدهد که بتواند در صحنه باشد. تحت چه شرایطی ما این کارها را میکنیم؟ اینها سنوآلهای مهمی است بنظر من و آمادگی زیادی لازم داریم.

راجع به اینکه "چه بکنیم" هم فکر میکنم هر چه جامع تر در یک سندی بگوییم ما دست به چه نوع اقداماتی میزنیم که خیلی خوب است و باید باشد. فکر میکنم باید با خطوط ساده‌ای بگوییم در این دوره چه کار میکنیم و گرنه نمیتوانیم، یعنی نمیتوانیم دسته‌جمعی یک کاری بکنیم. چون الآن گفتیم که شورای کارگری را سازمان میدهم، خانه کارگر سازمان میدهم، چه میکنیم و چه میکنیم. من میگویم مگر همه این کارها را میتوانیم بکنیم؟ چه جوری این حزب همه این کارها را میکند؟ اینها مضامین فعالیت اند. آن خط اصلی که فعالیت ما دنبال میکند چیست؟ من مثال میزنم از انقلاب ۵۷، همه میگفتیم "ما نباید بگذاریم جنبش کارگری در انقلاب برود زیر پرچم بورژوازی"، یک جمله اینطوری داشتیم هزار و یک کار هم باهاش میکردیم. یعنی زیر چتر یک چنین اولویتی که نباید بگذاریم جنبش برود زیر چتر اپوزیسیون بورژوازی و خرده بورژوازی فعالیت‌مان را میکردیم، از شورا یا سندیکا یا هر تماسی... درک مان آن بود. الآن هم باید چیزی به آن روشنی وجود داشته باشد بنظر من. که حزب کمونیست توی این دوره مرکز ثقل فعالیتش را این قرار میدهد برای مثال که جنبش کارگری بعنوان یک نیروی مستقل به صحنه بیاید. برای مثال میگویم. نمیخواهم توی این جلسه این بحث را اینطوری مطرح کنیم - یعنی لااقل یک چیزی باید همه فعالیت ما را شکل بدهد. فکر میکنم اول باید نتایج ساده‌ای بگیریم و بعد نوع اقداماتی که توی این دوره به این منظور میکنیم را لیست کنیم و تشریح کنیم که کادرهای حزبی آگاه باشند.

همین الآن فوراً در این نوبت صحبت‌مان این چیزها به نظرم آمد؛ یکی اینکه کمیته مرکزی حزب باید راجع به این واقعه اطلاعیه بدهد، اعلامیه صادر کند. دوم اینکه باید با تشکیلات کردستان تماس بگیریم و عکس‌العمل عراق را در رابطه با آنها بپرسیم. بپرسیم وضع چطورست آیا با شما تماسی گرفته شد یا نه؟ ارزیابی‌تان و روحیه تشکیلات و سیر احتمالی اوضاع آنجا چیست با توجه به این چه محدودیتهایی داریم؟ سوم باید بنشینیم در مورد ادامه‌کاری رایوهای حزب حرف بزنیم. چون بنظر من این یعنی اینکه رایوهای ما بسته میشود. چهارم، در مورد وضع در کردستان بطور کلی، از نظر مبارزه مسلحانه علیه رژیم باید حرف بزنیم و اینکه اصلاً کل تشکیلاتمان در کردستان عراق چه به سرش میآید. اوضاع را از نقطه

نظر اقدامات عراق و وضعیت آتی در کردستان، تحلیل کنیم.

نکته دیگر اینکه ادامه بحث امروز را با توجه به این تحول دنبال بگیریم. یعنی تحلیل اوضاع ایران پس از این واقعه با توجه به مجموعه تضادهایی که اینجا بحث شد. بعد اگر تحلیل‌مان نشان بدهد که رادیویی هست، و یا اگر رادیو نباشد، به هر حال خط تبلیغی‌مان را روی این واقعه روشن کنیم و به ارگانهای تبلیغ‌مان بدهیم.

بر سر این که رادیو سریع بسته میشود، من زیاد مطمئن نیستم. میتواند سریع بسته شود. باید ببینیم مذاکره بر سر بستن اش کی شروع شده. کما اینکه بمب شیمیایی را زودتر زده. این الان بیشتر معقول است که این در رابطه با صلحشان باشد تا این که یک گوشه ارتش عراق فلان مأمورش از ما خوشش نیاید. این یک نکته. و فکر میکنم باید مسأله کنفرانس رادیوهای آزاد و نیکارگونه را خیلی جدی‌تر دنبالش را بگیریم و حتماً با "ام. ان. تی" سر این قضیه جدی صحبت کنیم که این برنامه الآن دیگر خیلی عاجل است.

نکته دیگر اینکه، موافقم که حتماً از کومه له بخواهیم به نیروهایش آماده باش بدهد در خاک عراق، و خودش را برای مقابله با بمباران عادی و شیمیایی آماده نگهدارد.
برای این که این احتمال باز هم هست فکر میکنم. اگر دورنمای یک چنین صلحی هست - که رسماً هم هست، و من صلح را خاتمه یافته تلقی میکنم - پاکسازی کردستان دو کشور در دستور هر دو تا هست، فوراً اینها میآیند در هر صورت، میآیند و جارو میکنند. از کمیته مرکزی کومه له میخواهم این ماجرا را تحلیل کند، برایش آماده باشد و یک نکته‌ای که میخواستم بگویم این است که این تحلیل را در اختیار تشکیلاتش بگذارد. یعنی مثل قضیه بمباران شیمیایی نشود که هی منتظر تحلیل ما باشند. همین فردا باید بگویند این صلح برای ما یعنی چی، ما تلاشمان در چه جهت است، چه شرایطی اگر بشود چکار میکنیم... همین فردا باید گفت.

نکته بعد این است که بطور جدی برای خارج کردن بخشی از کمیته مرکزی کومه له اقدام کنیم. و همینطور آن سهمیه نمایندگان کومه له به کنگره را که قرار بود بیایند، از آن ۱۴-۱۵ نفر افزایش بدهیم به همه‌شان. برای همه‌شان اقدام کنیم. برای اینکه ممکن است پشت درهای بسته عراق بمانیم. میتواند مشکلات اینطوری پیش بیاید برایمان. من فکر میکنم بهتر است با اتحادیه میهنی توی اروپا فوراً تماس بگیریم و اصلاً بحث را وسیعتر کنیم. علاوه بر سونداز کردن که آنها چه میگویند، ببینیم چه کار میتوانیم بکنیم. چون آنها توی موقعیت مشابهی هستند. یکی هم اگر ممکن است خیلی دقیقتر حرکات مجاهدین را یکی که شم اش را دارد مونیتور کند ببیند آنها چه کار

میکند. چون مجاهد بنظر من شاخص خوبی است برای این که اپوزیسیون رابطه‌اش با عراق قرارست چه بشود و چه فعل و انفعالی از خودش بروز میدهد. اگر بتوانیم توی خارج کشور از هوادارانش یا توی داخل از آنها بپرسیم. در داخل ملاقاتی جور کنیم و ببینیم که بحث آنها چیست. چون هر چه باشد اپوزیسیون ایرانی اند و اگر چیزی بدانند میگویند.

صلح ایران و عراق، بالا رفتن انتظارات مردم - نقد قطعنامه پیشنهادی درباره اوضاع سیاسی

فکر میکنم خُب واضح است که مردم از ختم جنگ خوشحال میشوند. البته این بستگی دارد که این چقدر بچسبد و چقدر تحت عنوان اینکه این قطعنامه را تو اجرا نمیکنی و من اجرا نمیکنم باز بجان هم بپرند و نیروهایشان را سر مرز نگهدارند و خاک همدیگر را اشغال کنند، همه اینها امکان دارد. به هر حال دست کسانی که علیه جنگ مبارزه و مقاومت کردند خیلی قوی میشود. فکر میکنم مهمتر از همه این است که جمهوری اسلامی شکننده است، میشود فشار آورد، میشود به تسلیمش واداشت و میشود یک چیزهایی ازش کند. به نظر من کلاً از قبل هم تصورم این بود که هر مقطع صلح بشود با یک تأخیر فاز خیلی کوچکی اعتراضات توده‌ای برای مطالباتشان شدت پیدا میکند و دست رژیم ضعیفتر است برای مقابله با اینها. بخصوص فکر میکنم کلاً با افت روحیه توی رژیم مواجه میشویم، توی نیروهای سرکوبش، توی سیستم اداری اش، توی همه آن مراجعی که تا حالا مردم را خفه نگه میداشتند. الآن گویی یک بدهکاری دارند به همه. و فکر میکنم اعتراضات توده‌ای گشایش پیدا میکند و اعتراضات مردم وسیعتر میشود علیه وضعیتی که دارند. راجع به اطلاعیه هم من فکر میکنم ما باید دقیقاً همین را بخواهیم.

یکی این که بگوییم این جنگ معین الآن بنظر میآید دارد تمام میشود ولی تا جمهوری اسلامی هست بدبختی تمام نمیشود، و تازه از بین بردن اثرات و عواقب این جنگ، سالها طول میکشد برای یک مردمی که تازه خودش را از جمهوری اسلامی خلاص کرده باشند، که نیروهایشان را بگذارند روی هم. و در یک جامعه آزاد هم کلی طول میکشد تا عواقب این را برطرف کنید. بنظر من شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را بدهیم توی این بیانیه، بگوییم جنگ باید قطع بشود و اسراء فوراً مبادله شوند و غرامت پرداخت شود و غرامت به خانواده کسانی که بمب شیمیایی خوردند یا با بمباران شهرها آسیب دیدند. مردمی که قربانی این جنگ هستند، آواره‌ها و غیره باید بتوانند سر خانه و زندگی شان برگردند و در عین حال فراخوان بدهیم که مطالبات تان را از این رژیم با صدای بلندتر بیان

یک همسویی‌هایی بوجود می‌آورد توی این اقشار و طبقات. نکته دوم این که مردم توی یک پیشینه تاریخی‌ای زندگی میکنند، توی یک حال و هوا و اوضاع تاریخی معینی زندگی میکنند. هر مردم ناراضی در هر مقطعی یک کار مشابهی نمیکنند. باید دید آن مردم از چی ناراضی اند و افق شان برای تغییر چیست، انتظارانشان از تغییر چیست، چه تغییری را ممکن میدانند و برای چه درجه‌ای تحمل فشار برای ایجاد آن تغییر آماده اند.

وقتی زنان خانه‌دار در شیلی قابلمه بدست گرفتند و آمدند بیرون و شلوغ کردند، تحرکشان زیاد شد ولی این پینوشه را بیدان کشید. به هر حال اینها مثال است. کسی نگفت که مردم ایران میخواهند بیایند ارتجاع کنند. اینها استنباط‌هایی است که وقتی بحث مقابل می‌خواهد به یک چیزی تقلیل داده شود ممکن است بشود ازش حرف زد. به هر حال بحثی که من دارم این است:

من نمونه‌هایی از اینکه مردم اینطوری میشوند را میگویم. رفیق صحبت اش این است که مردم جری میشوند و خواست دارند. دیروز صحبت نان نبود، دیروز اتفاقاً صحبت نان توی بحثهای من بود لاقلاً، که مردم روی نان حرکت میکنند و کسی که نان را بدهد ساکتشان میکند. بحث ممکن است به قدرت سیاسی نکشد. الآن بنظر می‌آید که ما منکر این هستیم. رفیق میگوید 'اینکه مردم برای نان بیایند احتمالش خیلی بیشتر است'... خب اینکه حرف ما بود، من میگویم که برای نان می‌آیند و در نتیجه نان می‌خواهند. در مقابل این بحث که حتماً کار به جدال بر سر قدرت سیاسی میکشد بود که اینقدر بحث کردیم. چون مردم برای چیزهای مختلف می‌آیند. از جمله اینکه فقرا برای نان می‌آیند و صبر میکنند که نان را به آنها بدهند. برای اینکه به آن نان واقعا احتیاج دارند، نان بهانه‌ای برایشان نیست برای شلوغ کردن شهر. نان می‌خواهند. انبار را که مصادره کند - حتی ممکن است بکند به نظرم، خیلی از این حالتها ممکن است پیش بیاید - بعدش می‌خواهد برود نان را مصرف کند. دنبال کار میگردد چون نان یک اسم عامی است برای کار، برای بیمه، برای پزشک، برای مدرسه، برای مسکن، و اینها را می‌خواهد. نمیتواند مسکن بخواد و وقتی بگویند الآن می‌آییم برایت می‌سازیم این شروع کند عملاً و بناهای آن ساختمان را هم با سنگ بزند. صبر میکند تا برایش بسازند. سعی میکند آن سیاستی که گفته‌اند را دنبال کند، که بیا دولت سیاست ات را اجرا کن! از جمله اینکه کارگرها طرفدار این میشوند که دولت بیاید قانون کارش را اجرا کند. نمیتواند در همان حال از دولتی می‌خواهد قانون کارش را اجرا کند، در همان حال شعار بدهد که 'مرگ بر تو، باید سرنگون باشی!'؛ بالأخره مجبور است فرجه‌ای بدهد. بنابراین صحبت در این سطح بود.

کنید، مطالبات اقتصادی-سیاسی‌تان را بیان کنید. من هم مثل ناصر معتقدم نباید وارد مقولات تئوریک شد توی این اطلاعیه. باید مردم را تشجیع کرد به اینکه حمله کنید، بگیرید، میشود گرفت و اینکه این رژیم را باید سرنگون کرد تا قال این قضیه کنده بشود و غیره.

منتها در مجموع به نظر من، این آغاز پایان جمهوری اسلامی است. یعنی جمهوری اسلامی دارد به سمت آن بحران سیاسی که از آن صحبت کردیم میرود. من فکر میکنم اتفاقاً اگر بحثمان را امروز صبح ادامه میدادیم میبایست به اینجا میرسیدیم که جنگ را دیر یا زود باید ختم کنند. باید بنحوی بالأخره عقب بنشینند جلوی این مطالبات، و از آنجا ادامه میدادیم که بعدش مملکت به چه وضعیتی دچار میشود. من فکر میکنم جنگ را باید ختم میکردند و یک جوری جوابگوی مسأله میشدند. منتها فکر میکنم الآن یک درجه این پروسه بیشتر از آن پیش رفته.

یک نکته دیگر که می‌خواستم بگویم این است که باز ما باید مرگ خمینی را هم بعنوان یک نقطه عطف جالب دیگر توی این پروسه در نظر داشته باشیم که این هم ناگهان پس فردا اتفاق بیفتد دیگر عنان از کف هر کسی در میرود و تضادهای خیلی جدیدی رو میشود که با این جنگ تازه بخشاً مطرح شده. می‌خواهم بگویم جمهوری اسلامی خیلی فراغت پیدا نمیکند. خوشحالی مردم فکر میکنم فقط یکی دو روز است. طلبکاریشان از هفته آینده شروع میشود و شجاعتشان در مورد اینکه نمیکنم، نمیروم، نمیدهم، حقم را بده و غیره. من فکر میکنم اینها تأثیر دارد و اعلامیه ما هم باید همین را بخواد از مردم.

"مردم"؟ بدون تفکیک طبقاتی!؟

رفیق امیر(حمید تقوائی) توی بحث اش به اینکه رفقا یک چیزهایی گفتند یک اشاره‌ای کرد - که گفتند بین جلسات بوده و روی نوار نیست. بنابراین یک مقدار من مجبور میشوم توضیح بدهم که چه بوده که رفیق امیر اینطور نقل قولش میکند. من آنها را توضیح میدهم و راجع به استنتاجهای خود رفیق بحث میکنم.

ببینید! نقطه ضعف این نوشته که دیروز هم در آن جلسه رسمی بحث شد این است - بنظر من لاقلاً این است - که در آن مردم در یک شمایل ساده‌ای ظاهر میشوند. مردم اند، از بالا ناراضی اند. او ضعیف میشود و اینها جری میشوند و دیگر معادله از اینجا چیده میشود میرود. بنظر من هیچ درک پیچیده‌تری از مردم اینجا ارائه نمیشود. از جمله اینکه مردم به طبقات و اقشار طبقاتی تقسیم شده‌اند و اینها منافع مختلفی را دنبال میکنند و فقط توی دوره انقلابی است که اینها یک مؤلفه‌های مشترکی پیدا میکنند که

یا "بزیم بشکنیم". پابره‌نه عقل دارد، پابره‌نه توی قرن بیستم دارد زندگی میکند، هر کسی توی ته کنج خانه و پیستویش امروز میداند که تا وقتی تجارت ایران با آمریکا راه نیفتد، تا وقتی پولهایمان را فلان کشور پس ندهد، تا وقتی اوضاع نرمالیزه نشود، تا وقتی "نفت‌مان" را نخرند، تا وقتی که تحریم اقتصادی را بر ندارند، تا وقتی تمکین نکنیم به همان مناسباتی که قبلاً توی جامعه وجود داشته - که الآن هم خیلی زشت نیست، مناسبات داشتن با آمریکا به همان زشتی سال پنجاه و هفت نیست - نانی در کار نیست، شغلی در کار نیست، مسکنی در کار نیست، نفتی در کار نیست...

اتفاقاً الآن کسی که این را بدهد، حکومت ثبات و نظمی است که بتواند برود قراردادش را ببندد، کسی که بتواند به‌اش احترام بگذارند و سفیرش را قبول کنند. یعنی مردم به کسی که سفیرش را توی آمریکا قبول میکنند، بعنوان کسی که می‌خواهد فشارهای اقتصادی را از روی ما بردارد به او نگاه میکنند. نه کسی که بیاید توی خیابان قیل و قال بکند راجع به "مستضعفین". مردم "مستضعفین" را خیلی شنیده‌اند و اصلاً دیگر حالشان بهم خورده. میدانند اینها چرند می‌گویند. اینها جماعتی هستند که ما را بردند جنگ، این جماعتی اند که ما را به هزار و یک فداکاری مجبور کردند، این جماعتی اند که سرنیزه گرفتند پشت ما با پاسدارها و بسیجی‌هایشان و از ما باج گرفتند برای جبهه‌ها. این نان خواستنش این است. مردم میدانند نقش این جریان مستضعف‌پرست دولت چیست. منتها بنظر اینجا چون مردم حتماً از موضع رادیکال و چپ نان می‌خواهند، طرفدار مصادره اند وقتی نان می‌خواهند! ممکن است طرفدار راه افتادن دوباره شهربانی باشند وقتی نان می‌خواهند.

می‌خواهم بگویم مردم بدون پیچیدگی‌های واقعی که توی جامعه هست در نظر گرفته شده‌اند. فی‌نفسه گالوانیزه در نظر گرفته شده‌اند در مورد راه‌حلهای راست توی جامعه. در صورتیکه امروز دو جریان بطور عینی میتوانند نان بدهند بنظر من. جریان پرو آمریکا - پرو غربی که حاضر باشد مناسباتش را عادی کند، و کمونیستها بنظر من. هیچکس دیگر نمیتواند نان بدهد. کسی بخواد این وسط بایستد و نه آن رابطه را با غرب و بازار جهانی محکم کند و همه‌اشو و زواید داخلی خودش را بزند برای اینکه آن رابطه برقرار بشود، هنوز تروریست باشد، هنوز نگران حزب‌الله لبنان باشد، این نمیتواند نان بیاورد توی ایران. مردم این را میدانند. یا کمونیستها که راه حلشان برای نان آوردن راه حل زیر و رو کننده است که کسی قرار نیست به این زودی راه حلی از اینها مطالبه بکند یا بخواد که بکند.

رفیق امیر گفت اینها حکم‌هایی است که در این بحث مطرح شده؛ "کار کمونیستی شدیداً ساده تر میشود". کسی منکر

اینکه مردم بدون تفکیک طبقاتی مطرح میشوند، خودش را در چند تا چیز نشان میدهد. یکی اینکه شاخصهای تفکیک طبقاتی توی مردم که اسمش هست "اپوزیسیون"، افکار و تمایلات مختلف در جامعه، توی این سند اصلاً مطرح نمیشود، جوری که اصلاً توی وظایفش هم مطرح نمیشود. رفیق میگوید آنجا نباید وارد کرد. من میگویم هر جا که وارد کنید بالأخره زودتر از بخش وظایف واردش میکنید. که ما نباید بگذاریم مردم بروند زیر این پرچم یا آن پرچم، چون این تمایلات واقعی توی جامعه وجود دارد. بالأخره یک جایی واردش میکنید دیگر! من میگویم واردش نمیکند برای اینکه توی بحث نیست. برای اینکه [گویا] مردم فی‌نفسه گالوانیزه اند در مقابل هر جور چیز دیگری. [گویا] مردم وقتی شلوغ میکنند مردم دارند انقلاب میکنند، مردم وقتی شلوغ میکنند مردم دارند جامعه را می‌برند جلو!

یک نکته دیگر برخوردی است که به جناح محتشمی میشود. ببینید چند جا این صحبت میشود؛ یکی اینکه: "از این رو میتوان پیش‌بینی کرد که جناح اسلام مستضعفین در اثر همین شرایط دوباره مطرح شده، فعالتر شده و نقش مؤثرتری بعنوان وکیل مدافع مستضعفین در واقع سوپاپ اطمینان در ترکیب هیئت حاکمه بازی میکنند!" یک نکته دیگر در این تحلیل این است که آن بخش از هیئت حاکمه که قرار است با تمایلات مردم حتی در ظاهر خوانایی بیشتری داشته باشد بخشی است که پان اسلام‌ست‌تر است. آن بخشی که قرار است بتواند ادای مردم را در بیاورد، قرار است سوپاپ اطمینان باشد و قرار است بتواند مردم را بکشد به بیرون به اعتراض و توی بحث نان با مردم چفت بشود... آن بخش، بنظر می‌آید مستضعفین-پرستها و طرفدارهای سیلی خورده‌ها توی حکومت اند!

بحث من این است که اگر شما تصویر خامی از مردم داشته باشید اینطوری است. ولی اتفاقاً چون مردم از پراتیک جمهوری اسلامی دارند درمی‌آیند این حرف را می‌فهمند که کی دارد به آنها چه می‌گوید. اگر آقای عسگر اولادی بیاید بگوید باید تجارت خارجی آزاد بشود، معاملات ما با آمریکا از سر گرفته بشود، مردمی که نان می‌خواهند در جامعه طرفدار این هستند. نه طرفدار آن کسی که هشت سال سر حکومت بوده و "پابره‌نه‌ها" هم دیده‌اند چه به سرشان آورده دیگر. یارو می‌گوید فحش نده به آمریکا دیگر! می‌گویند خیلی خب، این دیگر فحش نمیدهد به آمریکا. می‌گویند مصادره میکند... می‌گویند "مستضعفین"، "دولتی کردن" و اینها... مردم می‌گویند بابا جان جنس نیست، نان نیست، لوازم یدکی نیست و آقای رفسنجانی و هر کس دیگری که حاضر است لوازم یدکی را با قرارداد تجاری وارد بکند است که نماینده نان میشود توی جامعه، نه آن کسی که می‌گوید "پابره‌نه‌ها"، "خانه‌های پولدارها را بدهیم به فقیرها"، یا برویم "مصادره کنیم"

دست ما که باز نمیشود. چاقو میکشد به روی تظاهرات کارگری. چاقو میکشد به روی اعتصاب کارگری. ممکن است رژیم قدرت قهریه نداشته باشد ولی حزب الله دارد اگر کارگر صدایش را بالا ببرد. شوراها و مجامع عمومی با هجوم ارتجاع علنی توی خیابان روبرو میشوند.

میخواهم بگویم وقتی من از کشمکش و یک حالت بی قانونی تری حرف میزنم در مقابل "بحث اعتلاء"، منظورم این است که طبقات و اقشار مختلف با تمایلات مختلف به میدان میآیند. من این "همگانی شدن" را اینطوری میفهمم که در مقابل رژیم خمینی - که واقعا بلیه ای نازل شده ای به سر جامعه ایران است - همه همسو بشوند. ولی بنظر من این از یک درک ساده ای از مردم ناشی میشود. بنظر من کوتاه نظری که در یک چنین دوره ای به اقشار مختلف حاکم میشود، باصطلاح راضی شدنشان با آلترناتیوهای کوتاه مدت پی در پی، دیده نمیشود. طرف در این موقعیت است که امروز رفسنجانی دارد این کار را میکند، آقای بازرگان دارد این کار را میکند، فلانی دارد این کار را میکند، من چکار کنم؟ این را نمیگویم که "کل رژیم جمهوری اسلامی را باید نابود گردد". نگاه میکند ببیند کی دارد یک تکه نان به او میدهد. مردم نان میخواهند دیگر. هر کسی منافعش را میخواهد دیگر.

تمام کسانی که شغل میخواهند، قبل از اینکه به انقلاب فکر کنند که در نتیجه اش ممکن است یک نظامی بوجود بیاید که شغل داشته باشند، به این فکر میکنند که همین الان توی همین رژیم، کیست که یک راه حل واقعی برای ازدیاد شغل را میدهد. و آن کس هر چقدر هم آدم کشته باشد توی اوین، هر چقدر هم کثیف و پلید باشد در مقطع فعلی، برای یک دوره ای میشود نماینده منافعی در جامعه که مردم برایش صبر میکنند. آقای رفسنجانی دستش تا آرنج توی خون همه است. اما فکر میکنید توی چند تا خونه دعاگو دارد الان توی تهران؟ مردم بیچیده اند، مردم اینطوری نیستند که از اول یک پروسه انقلابی تا آخرش، یک احساس نسبت به چیزی داشته باشند. خود شریف امامی هم که میآید سر کار، توی ده تا خونه میگویند بگذارید این کارش را بکند ببینیم چه میشود. آخر همه مردم که درجا نمیخواهند همه هست و نیست شان را در پروسه بعدی قمار کنند. میخواهند این پروسه بتدریج پیش برود. هر اتفاقی میافتد با مشقت کم بشود. این فرق مردم امروز با مردم ۵۷ است بنظر من. آن مردم (سال ۵۷) تجربه ای از آن فداکاری و خون و خونریزی که توی یک پروسه اینطوری پیش میآید نداشتند. مردم امروز دارند، اینها همه شان میدانند چه میشود دقیقاً.

آن موقع با دل کُندگی وارد مبارزه شدند. خود چپ ایران، خود ما با چه تجسمی از مشقات این مبارزه واردش شدیم؟ و همه، همه این درسها را گرفته اند. و وقتی طرف نگاه

این نیست. اصلاً بحث من این است که اگر مردم را در نظر بگیرید بعنوان طیفی که منافع مختلف در میان آنها ایجاد میشود وقتی فشار مشترکی از روی سر همه شان بردارید به جان هم میافتند و کار کمونیستی توی یک تضاد طبقاتی تشدید میشود، کار کمونیستی ساده میشود، قوه قهریه دولت تضعیف میشود - که حکم دیگر رفیق است و کسی هم باهانش مخالف نیست. ولی معنیش این نیست که اینجا گفته شده، لزوماً هم این نیست. منظورم این است که اصلاً محال است معنی اش این باشد. میتواند به اینجا کش بیاید، ولی معنیش این هست که اقشار مختلف دنبال منافع قشری - طبقاتی خودشان میدوند. و از جمله طبقه کارگر دنبال منافع خواست ویژه خودش در درجه اول به حرکت درمیآید. معنی مقابله اش هم این است که توده وسیعی از همین مردم که "خیلی ناراحتند" جلوی طبقه کارگر صف میکشند. من راستش ضعف اصلی این طرح را این میدانم. باز دوباره یکجور مردم را، با اینکه دیگر "عموم خلق" دیده رفیق شده تری در مقایسه با سال ۵۷ است، یکبار دیگر توی همان ظرفیت مطرح میکند.

بنظر من حاصل این ده ساله این بوده که مردم میدانند کجا ایستاده اند. و اینقدر حزب وجود دارد برای اینکه به اشان بگویند هر کدامتان کجا ایستادید، که توی این بحث غایب است. دهها تشکیلات و پرچم توی جامعه وجود دارد که بگوید هر کی کجا ایستاده. بورژوازی و خرده بورژوازی ایران که تا عمق استخوانش ناسیونالیست است میآید و جلوی کارگر انترناسیونالیست میایستند. آنتی-سوسیالیسم اقشار مرفه و صاحب مالکیت جامعه بشدت عیان شده، در صورتی که فلان شاعر همان طبقه داشت برای سوسیالیسم شعر میگفت. الان دیگر حاضر نیست رویش را بکند به مارکسیستها و احترامی به آنها بگذارد، اصلاً قائل نیست به آزادی زندانی مارکسیست. آن موقع لاهیجی وقتی یک ذره مکث کرد سر آزادی زندانیانی که سوسیالیست هم بودند یا نه، هو شد توسط همان انقلاب ۵۷. امروز همه بورژوازی صف میکشد که منظورم از "آزادی زندانیان" آزادی زندانی های راست است، آزادی زندانی های چپ نیست.

صف میکشند، صف میکشند. شما مزد میخواهید، یکی هم میخواهد مزد را ببرد بالا. اما فقط مخالف بالا بردن مزد، آن شخص کارفرما نیست، تمام تجاری هستند که اگر تو مزد را ببری بالا قیمت جنس اش پس و پیش میشود و میآید عملاً صف میکشد. چه جوری؟ بخاطر اینکه اجزایش وجود دارند. صحبت سر تضعیف رژیم است. اتفاقاً رژیم تضعیف میشود ولی باندها و دار و دسته های سیاسی داخل جامعه که تضعیف نمیشوند. حزب الله بنظر من تو ایران بشدت قوی میشود، برای اینکه میرود بیرون حکومت کار میکند. یعنی در عمل دست ضد قانونی - ضد کارگری اش بشدت باز میشود. خب دست آنها هم باز میشود، فقط

بخاطر اینکه میتواند شهر را شلوغ کند - انتقال قدرت کار یک معامله ساده باشد نه کار شلوغ کردن. بنابراین پایه‌ای که الان پُل را نگهداشته، قبل از اینکه آن یکی را زیرش بگذارد، از زیرش نمیکشد. میایستند و از آن دفاع میکنند.

این که میگویم معنی اش این نیست که من میگویم میتوانند، میکنند، اینطوری میشود. من دارم میگویم چی در این بحث غایب است. من نمیگویم که آینده ایران را این محافظه‌کاری رقم میزند. اتفاقاً من میگویم کشمکش است دیگر. دوره‌ای که شروع میشود دوره کشمکش طبقاتی است که واقعا طبقات جلویش هستند. منتها استنتاجاتی که از این میکنم میگویم شما تجسم دوره انقلابی را میکنید. میگوید به دنبال اعتلاء انقلابی اگر کار خوب پیش برود، میشود دوره انقلابی - بقول رفیق ایرج (آرین) - من میگویم این تجسم زود است. بنظر من تجسم جنگ داخلی محتمل‌تر است. تجسم کشمکش خصومت‌آمیز در جامعه ایران بین نیروهای مختلف اش که باید زود حل و فصل شود محتمل‌تر است. چون ایران لبنان نیست. بنظر من کسی برای کمونیستها که از زندان قصر میآیند بیرون هورا نمیکشد. هیچ کارگری هم دنبال یکی از این رهبران فلان که از خارج آمده‌اند نمیرود. امام خمینی‌ای درکار نیست. کسی نمیتواند توی این جامعه فتوا بدهد. کسی نمیتواند مردم سیصد هزار نفری را بکشانند یکجا و یک شعار بدهند. هر کسی حرف خودش را دارد. و توی یک چنین جامعه‌ای وقتی کنترل نظامی و سیاسی از آن برداشته میشود این جامعه به جان هم میافتد، قبل از اینکه همگی به جان یک شخص ثالثی بیفتند این جامعه به جان هم میافتد. بخصوص که آن شخص ثالث "مربوطه" هی خودش را وجیه‌المله میکند و با بحث صلح، با بحث میخوام شغل درست کنم، با بحث لوازم یدکی، با بحث اینکه سفیر سوئد هم الان دیگر مقرش را دائر کرد، با بحث اینکه آقای میخائیل گورباچف هم از ما دیدن کرد، با بحث اینکه ایشان در کنفرانس غیرمتعهدها سخنرانی کرد... خودش را دارد تبدیل میکند به یکی از شخصیت‌های سیاسی ماندگار. از آن طرف هم آمریکا، فرانسه، انگلستان، با یک میلیون و نیم به سفارتش دادن، جمهوری اسلامی قبول کند که بیاید از بانک جهانی وام بگیرد، او را در ذهن مردم ایران معتبرتر و ماندنی تر میکند.

من میگویم اوضاع شلوغ میشود، ولی زیر چتر یک حکومتی که دارد استحاله میشود. نه اینکه اوضاع شلوغ بشود در حالیکه حکومتی دیگر تاکتیک‌هایش را توی خیابانها گم کرده و دلیل شده مثل شاه سال ۵۷. اوضاع شلوغ میشود، ولی زیر جمهوری اسلامی ای که دارد تغییرات تدریجی میکند. زمانی که خمینی بمیرد، بنظر من این پروسه تسریع میشود. ولی من استنباطم این است: جمهوری اسلامی قبل از اینکه کلا به آن وضعیت ذلت بیفتد، تا حدود زیادی دست جریان معتدل اش میفتد. و تا حدود

میکند میگوید مهدی بازرگان بابا جان، مهدی بازرگان. خودم انگولکش میکردم یک موقعی بعنوان یک مرتجع، خودم علیه‌اش شعار دادم، خودم هوش کردم، ولی امروز دوباره مهدی بازرگان. بگذارید یک خرده قضیه آهسته برود، بگذارید کار انجام بشود. نمیگویم همه مردم باز میآیند این را میگویند. این گرایش اینقدر قوی است توی جامعه ایران، گرایش به تغییر تدریجی، گرایش به اصلاحات خرد خرد، گرایش به گرفتن منافع بورژوازی در درجه اول و سپس کارگرها صدایشان دربیاید، این گرایش اینقدر قوی است در جامعه امروز ایران که - من برای همین گفتم جناحی که بتواند این وسط تعادل را نگهدارد یک طیف وسیعی از حامی بورژوا دارد، حامی خرده بورژوا دارد... و اینها جلوی مطالبات رادیکالتر توی جامعه و مطالبات طبقه کارگر میایستند. اعتصاب کردن آسانتر است. معلومه که آسانتر است. تظاهرات کردن آسانتر است، اعلامیه پخش کردن آسانتر است، ولی معنیش این نیست که این اعتصاب و تظاهرات با یک روی خوش کل اجتماع مواجه میشود که در نتیجه‌اش به فاز بعدیش فوری ارتقاء پیدا میکند. ممکن است با ۶ ماه اعتصابات کارگری که دولت میتواند یکجا توافق کند و یکجا توافق نکند روبرو باشید، و به فاز بعدی هم منتقل نشود. هی اعتصاب بشود هی یکی خواستش را بگیرد یکی خواستش را نگیرد، دوباره اعتصاب بشود. خب این برای ما معلومه بهتر است. ولی هنوز نمیشود این تصویر سوزنی اول تا آخر را به قضیه داد که - به قول رفقا - باز بحث قدرت سیاسی دوباره بوسیله مردم مطرح میشود. بنظر من گرایش به اینکه بحث قدرت سیاسی مطرح نشود زیاد است، بخاطر اینکه بورژوازی نمیخواهد بحث قدرت سیاسی مطرح بشود. بخاطر اینکه خرده بورژوازی نمیخواهد بحث قدرت سیاسی مطرح بشود. توی انقلاب علیه شاه که به آن سرعت این قضیه رشد کرد، بخاطر این بود که هر دوی این اقشار میخواستند، نماینده‌شان هم معلوم بود کی هست و میخواستند. حتی یک بورژوا پشت شاه نایستاد. امروز کل بورژوازی ایران بنظر من پشت جناحی که بخواهد این پروسه را به یک استحاله تبدیل کند، میایستد.

برای همین من میگویم واضح است که اوضاع گشایش خیلی زیادی پیدا میکند. ولی توی این گشایش اوضاع دو گرایش اصلی هست. گرایش رادیکال توی جامعه که میخواهد این بحث را به قدرت سیاسی بکشانند، میخواهد به تغییرات رادیکال بکشانند، میخواهد به سرنگونی قاطع جمهوری اسلامی بکشانند، میخواهد به راه حل انقلابی برای نان و هر چیز دیگری بکشانند... و گرایشی که نمیخواهد به اینجا بکشانند، نمیخواهد اصلاً خیلی از این سؤاها در طول این دوره مطرح بشود. بلکه میخواهد با چکش‌کاری تدریجی این قضیه را در یک مقطعی از این دستش غیب کند و از آن دستش دربیآورد. میخواهد اوضاع طوری باشد که انتقال قدرت دیگر - دقیقاً به همان دلیلی که رفقا میگویند،

کارگری میتواند شعارهای عمومی- اجتماعی مطرح بکند که بخاطرش مومنتوم و لنگر حرکت بجلو باقی بماند؟ مثل آزادی زن، مثل آزادی مذهب، مثل آزادی زندانی سیاسی، مثل جدایی مذهب از دولت و غیره، که مردم را سر این بکشاند به صحنه با رهبری طبقه کارگر و رهبران کارگری توی جامعه؟ اینها سنوال است اینها جواب نیست بنظرم. بحث "اعتلاء انقلابی" آخر این سنوالها است، آخر این که این سنوالها جواب بگیرد. در این بحث(که توسط رفقا طرح شده است)، این سنوالها مطرح نمیشود، جواب هم نمیگیرند.

راستش من فکر میکنم این احاطه همه ما به تنوری مارکسیسم، این تجربه ده- پانزده ساله مان از عمل انقلابی، باید یک جایی به کار برود. برای اینکه رسیدن به این نتیجه که "رژیم حالش خراب است"، "کار ما ساده میشه و طوطی قورباغه نمیشه" اینقدر زحمت و دردسر احتیاج نداشت از جانب ما. اگر ما بگوییم رژیم حالش خراب است یا نه، قبول داری بالأخره حالش خراب است؟! خب معلومه حالش خراب است! من خودم خیلی وقت است دارم میگویم حالش خراب است. بعنوان یک حزب کمونیست داریم میرویم یک چیزی به طبقه کارگر بگوییم. داریم میرویم بگوییم انقلاب میشود! نه، انقلاب را به این معنی به کار نمیبریم! باشد، اعتلاء انقلابی میشود! به این معنی هم به کار نمیبریم که اعتلاء انقلابی میشود، به این معنی به کار میبریم که تحرک بیشتر میشود؟ نه، باین معنی بکار میبریم که رژیم "حالش خراب است"؟ من میگویم این که کار نشد آخر! ما میخواهیم برویم بگوئیم چه را بین توی اوضاع آتی.

رفیق میگوید که آنجا لزومی نداشته! بنظر من این چیزها توی این سند ظاهراً لزومی نداشته که وارد کشمکش طبقات بشویم! که در شرایطی که اتفاقاً قرار است تحرک طبقات زیاد بشود، وارد کشمکششان و تأثیراتشان بر سیر محتمل بشویم! لزومی نداشته وارد پرچمهای مختلفی که در سطح جامعه برافراشته شده بشویم! لزومی نداشته وارد تغییر اوضاع درونی خلق و مردم، و تغییر عمومی همین مردم در یک چهارچوب تاریخی به نسبت ده سال پیش بشویم! لزومی نداشته وارد تواناییهای متنوع بورژوازی برای تطبیق با این شرایط بشویم! لزومی به همه اینها نداشته!! ما میتوانستیم با یک رژیمی که "وضعش خراب است" و یک مردمی که ناراضی اند و یک آزادی که نمیتواند شلیک بکند، همه دنیا را توضیح بدهیم! من دارم روی این نکات بحث میکنم.

من نمیخواهم بگویم بحث رفقا این است. خود رفیق امیر در دفاعش یا رفیق ایرج(آدرین) در دفاعش، هی بحث خودشان را از ظرایف حرس میکنند و تبدیل میکنند به چهار تا حکمی که احداناسی نمیتواند با آن مخالف

زیادی جناح مستضعف پرور خودش را میکند توی لانه، بدون اینکه آوانسی به اپوزیسیون بیرون از خودش بدهد. میایستند و کار میکنند، بنظر من. در آن مقطع است که باید ببینیم آیا این جمهوری اسلامی تعدیل شده برای اینکه زیر فشار مردم است، این جمهوری اسلامی که میخواهد اوضاع را نرمالیزه بکند، چقدر میتواند بماند؟ بنظر من بعنوان جمهوری اسلامی نمیتواند بماند. آنجا است که یک حد نهایی این مسأله تعیین میشود. و فکر نمیکنم یک دوره طولانی حکومت "آلفونسین" داریم با رفسنجانی. ولی فکر میکنم یک جمهوری اسلامی داریم که یک سال دیگر عمر میکند و توی این قضیه تحولاتی را از سر میگذرانند.

از بیرونش هم که نگاه بکنیم - وقتی بحث اپوزیسیون غایب است - مسأله همین است دیگر. شاه را که میخواهیم ببندازیم، من نمیتوانم بروم سر خیابان سرسبیل بگویم شاه را ببندازیم مردم بیایند پشت من! یک رهبری، یک کسی در یک جایی میگوید شاه را ببندازیم. آقای بنی صدر خواهد گفت رفسنجانی را ببندازیم، آقای بازرگان خواهد گفت رفسنجانی را ببندازیم، سلطنت طلبها نمیآیند بگویند رفسنجانی را ببندازیم. میایستند، همه شان میایستند ببینند توی این معادلات جدید چه جایی برای آنها منظور شده است. و اینها هم با هم بازی میکنند سر این قضیه.

به هر حال گفتم من با خیلی چیزها اینجا اختلاف ندارم از جمله اینکه ما چکار باید بکنیم و اوضاع چقدر میتواند به یک اعتلاء تبدیل بشود و غیره. من میگویم روی مردم سرمایه گذاری نکنیم بعنوان مردم، که انقلاب توی وجودشان است، که هر وقت ناراضی اند انقلاب میکنند، که کاری نداریم اپوزیسیون چه به شان میگوید و کی چه راهی جلوی شان میگذارد، اینها کار خودشان را میکنند و نان میخواهند و انقلاب میشود! روی مردم اینجور سرمایه گذاری اشتباه است. مردم طبقات مختلف و اقشار مختلف شان جور دیگری فکر میکنند، و خودمان را برای کشمکش با مردم آماده کنیم اتفاقاً! اگر داریم از طبقه کارگر حرف میزنیم، خودمان را با یک کش و قوسی با این مردم، که آن هم خانه میخواهد و نان میخواهد و غیره، ولی میخواهد ببندازد روی گرده ما، آماده کنیم دیگر! این معنی اش این است که اصطکاکهای داخل این مردم اینقدر هست که نگذارد بفوریت برآیند حرکتشان یک انقلاب باشد. بعدش - بحث دیروز ما هم همین بود که - پراتیک ما تعیین میکند که میتواند اعتلاء باشد یا نه. پراتیک صف پیشرو طبقه کارگر، پراتیک بخش سوسیالیست جنبش کارگری. این پراتیک - دیروز هم گفتم - باید بتواند مطالباتی از طبقه کارگر را تبدیل بکند به یک مطالبات وسیع اجتماعی. بنظرم آنجا مسأله مهم این است که اولاً کارگران میتوانند اکثریت شان زیر پرچم بخش رادیکال جنبش بیایند؟ یا جذب حکومت و جناحهای محافظه کاری میشوند که به آنها وعده نان میدهند؟ ثانیاً این جنبش

طبقاتی حاد بشود، باید بتواند کاری بکند که بخشی از جامعه جلوی بخش رادیکالش بایستد. برای اینکه خودش به تنهایی با پان-اسلامیسم و فلانش نمیتواند بایستد. باید ناسیونالیست و منفعت طلب بورژوا و خودمختاری-طلب کرد را بگذارد جلوی جناح رادیکال همان جنبشها و همان مردمی که امروز ناراضی اند. باید بتواند این کار را بکند و سعی میکند این کار را بکند بنظر من. مثل هر حکومت دیگر بورژوایی سعی میکند توی یک شرایط بحرانی در جامعه شکاف بیندازد. و این شکاف عینی و واقعی است و تشدید شده در تاریخ معاصر ایران. من هم میدانم رژیم خیلی نمیتواند استحاله بکند ولی میگویم شروع میکند به این کار دیگر.

بلاخره حرفمان باید معنی‌ای بدهد! ما اگر امروز با این بحث برویم توی جنبش، میگویند حزب کمونیست اعتلاء انقلابی دیده است دیگر! (گویا) خیلی نمیآیند از ما چیزهای عجیبی بپرسند. که مثلاً بگویند تمام مبارزه طبقاتی، اپوزیسیون، کشمکش، استحاله در این بحث مستتر است! آخر مستتر نیست! حزب کمونیست اعتلاء انقلابی دیده، بوقش را زده، بریزیم دیگر! هر کسی از ما این را بشنود این را می بیند. این کسی هم که اینجا در مخالفت با این "تبیین از اوضاع" بحث میکند، دارد این را هشدار میدهد. نه اینکه میخواهد منکر این بشود که رژیم دچار بحران شد یا نه! آیا این بحران سیاسی را می بینیم یا نه؟! اصلاً معلوم است می بینیم. من که هیچوقت دست بر نداشتم از اینکه بحران سیاسی در ایران وجود دارد. میگویند بحران سیاسی میشود؟ من میگویم هست! میگویند رژیم میرود به سمت ضعیف شدن؟ میگویم هست، ضعیف شده، اصلاً از دو سال پیش دارد ضعیف میشود. میگویند فضای حرکت ما باز میشود؟ فضای حرکت ما، بنا به گزارشهایی که آمده، قبل از صلح و قبل از مرگ خمینی باز شده. اصلاً بحث سر همین بود که بچه‌ها به آکسیون‌نیم افتادند و ضربه خوردند دیگر. پس معلوم است فضای حرکت باز میشود. من سنوالم این است که برای طبقه کارگر این شرایطی که تصویر میکنیم چه باید باشد؟ کسی نمیگوید شعار اقتصادی بدهیم، شعار سیاسی ندهیم. مگر ما همین امروزش که گشایش نبوده شعار سیاسی نمیدادیم؟ یا مثلاً حکومت کارگری را ترسیم کنیم! مگر نمیکردیم؟ مثلاً همین آلتش نمیکنیم؟ حرف ما باید یک چیزی داشته باشد متناسب این اوضاع. نه اینکه حذف یک چیزهایی برای این اوضاع! اتفاقاً من میگویم این دوره، دوره‌ای است که مسأله منفعت مستقل طبقه خیلی تعیین کننده میشود. سقوط جمهوری اسلامی، سرنگونی رژیم خواست طبقه کارگر هست، ولی گویای منفعت مستقل طبقه کارگر نیست.

هر تأکید ما بر اینکه مردم بروند به سمت این سرنگونی هنوز کافی نیست. آنچیزی که ما باید تأکید بکنیم این است که طبقه کارگر توی این ماجرا چه جوری صف خودش

باشد که وضع رژیم خراب میشود و ما فرجه برای فعالیت پیدا میکنیم! پس بحثمان سر چیست؟ بحثمان سر این است که ما چه چیزی اضافه بر این میتوانیم برویم بگوییم؟ من میگویم اگر شما بیاید امروز اعتلاء انقلابی پیش‌بینی کنید - و آن هم بر روی معادله مردم-رژیم، آنهم رژیمی که خودش در دوراهی میتواند و نمیتواند ساده‌ای قرار گرفته - طبقه کارگر را به یک سمت میبرید، یکی دیگر که بیاید بگوید بابا جان مردم را دستجمعی نبین، توی اینها تضاد هست [به سمتی دیگر]. میدانم رفیق امیر و ایرج این را میدانند. من میخواهم راجع به رهنمود حزب به طبقه کارگر حرف بزنیم که بالاخره یک سندی آن را حمل میکند. میخواهم آن چیزی که رفیق امیر و ایرج میدانند توی آن سند باشد، نمیخواهم که در ذهن خودشان باشد و سند یک چیز دیگر باشد.

من بحثم این است؛ این خوش خیالی است اگر تصور کنیم همه چیز این تحرک، تحرک ما است و نه تحرک بورژوازی و نه تحرک خرده بورژوازی. خوشخیالی است اگر فکر کنیم که رژیم یک قالب نشکنی دارد و اصلاً یک چیز خشکی است که یا میشکند و متلاشی میشود، و یا میزند و میماند به همین شکل کامل و جامع اش! تصور عقب‌نشینی این رژیم را بکنید. واضح است اصلاً بحث من این است که این رژیم عقب‌نشینی میکند. این اشکالی که خودش میدهد از سر ناگزیری است برای اینکه متلاشی نشود عقب‌نشینی میکند. من بحثم این است. یکی میگوید "متلاشی میشود". من میگویم قبل از اینکه متلاشی شود عقب‌نشینی میکند. یک جایی یک قدری عقب‌نشینی میکند برای اینکه بخشهای مختلف جامعه را به سمت خودش بکشد و بتواند بخشهای رادیکالش را ایزوله بکند و بتواند بزند. اگر بتواند بزند آنوقت اعتلاء انقلابی در کار خواهد بود، اگر نتواند بزند که اعتلاء انقلابی در کار خواهد بود.

رفیق امیر میگوید هیچ یاسبانی را من نمیبینم شلیک بکنند. من میگویم این رژیم جری‌تر میشود توی سرکوبش بعد از این شکست. این خوشخیالی است به طبقه کارگر، خوشخیالی است به تشکیلات حزب کمونیست، که بعد از این "صلح ذلیلانه" - بنظر من این صلح آنقدر ذلیلانه نیست راستش - بعد از این، این رژیم اصلاً کسی ندارد که شلیک بکند به مردم! من میگویم نه فقط دارد و شلیک میکند، بلکه چنان خارج از حکومت اینها را سازمان میدهند که تو فکر میکنی مردم عادی دارند شلیک میکنند به تو. میکند این کار را. نمونه کردستان بنظرم خیلی گویا است. این تبیین توی کردستان، بحث قدرت سیاسی را خیلی جلو می بیند. من بحث جنگ با دمکرات را خیلی جلوتر می بینم. میگویم دقیقاً بخاطر اینکه این رژیم الان کاری جز این نمیتواند بکند که کشمکش طبقاتی را تشدید بکند، برای اینکه با نیروی صرف حکومتی خودش قابلیت کنترل اوضاع را ندارد، باید بتواند کاری بکند که کشمکش

یک طبقه‌ای و آنهم بزور جلوی دهانش را گرفته، علیه کارگرها میزده. یارو میخواست اضافه حقوق نده و این نمیگذاشته. و میگفته "تو ساکت شو من میخوام یک جور دیگر این را خفه‌اش کنم". حالا او میخواد دیگر اضافه حقوق ندهد. حالا تو قانون کار خودت را بیاوری این دفعه جلوی مقاومت می‌شود. قانون کار جمهوری اسلامی این دفعه با مقاومت محکمتری روبرو می‌شود از طرف کارفرما، از طرف صاحب سرمایه. تا آن [قانونی کاری] که تا دیروز که سر کار بود و صلح ذلیلانه نکرده بود. دیگر مجبور نیست جلوی شورای اسلامی کوتاه بیاید اگر بنا باشد جامعه تحرک زیاد شده باشد، نمیدهد، میبندد، می‌رود.

میخوام بگویم بحث در این سطح است. من راستش این را حرکت غیرمنصفانه میبینم از طرف خود رفقا به بحث خودشان - که بیایند بحث شان را کاهش بدهند به اینکه وضع رژیم خراب می‌شود، یا فضای ما باز می‌شود، اینها را که همه قبول داریم. تحلیل ظرفیتری کردیم از اوضاع. من میگویم خب چرا باید به این سطح کاهش داد تا جلسه ساغ(قانع) شود؟ من میگویم خب جلسه همین الان ساغ بشود دیگر، وضع رژیم خراب نمیشود؟ چرا خراب می‌شود. اوضاع ما بهتر نمیشود؟ بنظرم اوضاع ما حتما دارد بهتر می‌شود، یک دلیلش این است که اوضاع توی جمهوری اسلامی از این نمیتواند بدتر بشود. با هر شکاف و هر وضعیتی و هر اتفاقی، وضع ما بهتر می‌شود، وضع طبقه کارگر برای حرف زدن بهتر می‌شود. آیا وظایف تعرضی پیدا نمیکنیم، وظایف مربوط به قدرت سیاسی پیدا نمیکنیم؟ آیا فراخوان مربوط به قدرت سیاسی نباید بدهیم؟ بنظرم حتما باید بدهیم، معنی پیدا میکند، باید به آن عمل کنیم. ولی خب این بحث با آن چیزی که میگذاریم جلوی کارگران، چند تا چیز (متفاوت) است دیگر. و آن آموزشی که می‌بریم توی صف‌مان و آن باورها و خوش‌باوری‌هایی که ایجاد می‌کنیم. اینها چند تا چیز (مختلف) است بنظرم.

من بحثم این است: من میگویم شهر شلوغ می‌شود، ایران هم شلوغ می‌شود، جمهوری اسلامی هم کنترلش کم می‌شود و غیره، درست است؟ ولی طبقه کارگر برای به انقلاب نزدیک شدن، موانع عمده‌ای روبرویش هست. برای بوجود آمدن یک اعتلاء انقلابی در ایران موانع اساسی ای هست. و آن این است که کشمکش طبقاتی باعث می‌شود یک دوره بورژوازی، این دفعه نه فقط از قالب سازمان رسمی جمهوری اسلامی، از درون و بیرونش جلوی طبقه کارگر و رادیکالیسم بایستند. برای اینکه تمام بحث قبلی ما همین بود. بورژوازی میخواد این انتقال بدون دامن خوردن به یک اعتلاء انقلابی عمل کند و این کار را میکند. بورژوازی ایران در این دوره که رژیم اسلامی ضعیف شده، بدان که میخواد جلوی اعتلاء انقلابی را بگیرد. منعایش این نیست که سازش کند. منعایش این

را نگهدارد و چه جوری مطمئن باشد، توهم نداشته باشد به بورژوازی و خرده بورژوازی چه در بالا، چه در سطح کوچه و مدرسه، چه در سطح دانشگاه، چه در سطح احزاب مستضعف-پروری که به جانش می‌افتند، چه در سطح مجاهد و فدایی که می‌آیند سراغش؟ طبقه کارگر باید با یک شاخصهای عینی به سمتش برود که توی این استنتاجها هست، ولی میگویم آن تحلیل این استنتاجها ازش درنمی‌آید دیگر. شورا و کنترل کارگری و همه اینها فقط از "رژیم وضعش خراب می‌شود" و "به بن‌بست میرسد" و "اعتلاء انقلابی" است درنمی‌آید. مگر اینکه بگویم اتوماتیک کمونیستها در هر شرایطی شلوغ بشود این کارها را میکنند. که این را گفته‌ایم دیگر. من میگویم دلایل خیلی حادثری وجود دارد برای تأکید روی حرکت مستقل طبقه.

بعلاوه در این بحث یک سری فاکتورهای مهم و کنکرت تذکر داده می‌شود توسط رفقای مختلف، که اینها را هیچوقت رفقا نمی‌گویند قبول است! مثلاً رفیق ناصر (جاوید) میگوید سه میلیون به بیکاران کشور اضافه می‌شود، ولی حزب کمونیستی یک شاخص تعیین کننده است در ارزیابی و حرکت طبقه کارگر، اما این خیلی در بحث هضم نمی‌شود، که بگویم خب، آره این را اگر وارد کنیم اینطوری می‌شود. من میگویم خب وارد کنیم این چیزها را دیگر. وارد کنیم توی بحثمان ببریم از خودمان بیرون. رفقا می‌گویند از این سند دفاع می‌کنیم، خب ما هم داریم به این سند نقد می‌کنیم. اگر بنا است از این سند دفاع کنیم ولی این حرفها را شفاهی قبول کنیم، آنوقت کافی نیست. من میگویم باید این حرفها را طوری قبول کنیم که آنها را در سندمان بگذاریم. یعنی بحثهایی در مورد شکافهای طبقاتی، اپوزیسیون، دورنمای کشمکشهای طبقاتی، که هنوز ممکن است برآیندش فشار روی رژیم نباشد، بلکه فشار رژیم روی طبقه کارگر باشد. از قبیل تماس گرفتنش با حزب دمکرات برای تداوم جنگ با ما. میگویم تهران را حالا بگیریم فلان کند، کردستان را چکار میکند؟ من میگویم یارو رفته با صدام حسین قرارداد بسته! خیلی خب، به کردستان هم می‌گوید آقای دمکرات بیا ببینیم همدیگر را - حالا پنهانی بعدا علنی - ولی بیا ببینیم. نمیخواد به او چیزی بدهد، میخواد ما را با او بزند دیگر. هنوز ممکن است به قدرت سیاسی در کردستان نزدیک نشویم، باز یک دوره فشار دیگر را از سر بگذرانیم. هنوز ممکن است اینطور بشود.

میخوام بگویم نتایج متفاوتی از بحث درمی‌آید اگر شما بخواید عنصر اختلاف طبقاتی را [تأکید کنید و بگویید] که آن است که گشایش پیدا میکند. بنظر من در ایران آن چیزی که امروز باز می‌شود، تحرک یک طبقه نیست، تحرک مردم نیست، مخالفتهای طبقات مختلف است که تازه شروع میکند علنی بشود و توسط خود آن طبقات اعمال بشود، نه توسط یک پان-اسلامیسمی که از قول

است که دستجات "کارگرن" بیشتر میشود، دستجات "کمونیست-زن" بیشتر میشود، تبلیغات ضد کمونیستی شدید میشود. نه توسط فقط خود رژیم که ضعیف شده، توسط ناسیونالیستی که حالا دم درآورده. توسط مهدی بازرگان، توسط بختیار، توسط بنی صدر، توسط مجاهد. برای اینکه هر کسی خودش را به تعیین تکلیف نهایی نزدیکتر حس میکند.

من فکر میکنم اینها را باید دید و علیه‌شان موضع گرفت. من وقتی گفتم آخه این چه جور بحثهایی است که "مستتر" است و ولی وظایف خودش را نشان نداده، یا اصلاً کی وارد میشود که وظایف خودش را نشان بدهد، منظورم همین است. باید توی وظایف خودش را نشان بدهد دیگر. ما باید تبلیغ "ضد ناسیونالیستی" بکنیم، ما باید تبلیغ ضد "نظم" بکنیم. بگویم این نظمی که اینها میآورند چیزی جز اختناق نیست. ما تبلیغ روشهای واقعی آلترناتیو خودمان را برای معیشت مردم ارائه بکنیم. و بگویم که نروید دنبال دنبال x و y و z برای حل معیشت. دقیقاً بخاطر اینکه این را میبینیم که یک عده‌ای با آلترناتیوهای متنوع می‌آیند سراغ طبقه کارگر و میخواهند ما را آنجا بکوبند. به این معنی سوال نباید کاهش پیدا بکند به وضع رژیم. سوال باید این باشد: اوضاع طبقه کارگر و نقشش و وظایفش در دوره آینده. یکی از فاکتورهای وضع رژیم است، ولی تقلیل دادن بورژوازی به رژیم، و تقلیل دادن موانع سد راه طبقه کارگر به آن موانعی که رژیم میتواند در راه طبقه کارگر ایجاد بکند، بنظر من اشتباه است. بعلاوه اینکه توی خود این وضعیت رژیم هم، یک چیزهایی نادیده گرفته میشود. هارترین شرایط رژیم شاه وقتی بود که در ضعیفترین موقعیتش قرار داشت. جمهوری اسلامی اگر بخواهد کنترل اوضاع دستش باشد، آن موقعی که دارد عقب مینشیند آن کسی را که زورش برسد میزند. بنظر من یک فضای باز سیاسی نباید ترسیم بشود.

برای همین گفتم که بنظر من دز عنصر خشونت توی جامعه ایران، میرود بالا. و این خشونت از طرف حکومت و از بیرون حکومت و از طرف تمام طبقات نسبت به هم اعمال میشود. این فرق دارد با وضعیت اعتلاء انقلابی. بنظرم تعریف اعتلاء انقلابی لاقلاً این است که جهت خشونت یکسویه است. جهتی که خشونت دارد لنگر برمیدارد به سمتش، دو طرف اصلی دارد. بنظرم اینطوری نیست. برای همین گفتم جنگ داخلی چرا نباشد برای سه ماه؟ شما میگویید اعتلاء انقلابی میشود برای سه ماه و بعد کودتا میشود. من میگویم جنگ داخلی میشود برای سه ماه و بعد کودتا میشود. اینطور چرا نباشد؟ نمیگویم اینطوری میشود. میگویم این هم همانقدر واقعی و عینی است.

من فقط میخواستم بگویم که الان با توجه به این اوضاع، این بحث یک مقدار به گذشته تعلق دارد. یعنی پیشنهاد

میکنم به جای اینکه راجع به اینکه جنبش کارگری در سال ۶۶ افول کرده یا نزول کرده، اگر لازم است راجع به این حرف بزنیم که جنبش کارگری با این اوضاع چه کار میکند؟ من تصورم این است که زمینه خیلی مساعدی برای رشد سریع جنبشهای اعتراضی کارگری الان وجود دارد، که حتی تعرضی است، اثباتی است، یعنی چیزی که ندارد را میخواهد. فقط این را خواستم بگویم، این مهمتر است.

ابهام را بگویم. این تأکید رفیق امیر بود روی اینکه هیچ کسی نمیتواند از نقطه نظر مسأله نان، پاسخگو باشد و اینکه مطالباتی که از رژیم هست جواب نمیگیرد. استنباط من این نیست. من فکر میکنم یک درجه باید نسبی به این مسأله نگاه کرد. آن خواسته‌های مطلق مردم قطعاً نمیتواند جواب بگیرد ولی تا همان دو هفته- سه هفته آینده، بنظر من گشایش‌هایی در اقتصاد ایران بوجود می‌آید، در تجارت خارجی، در پیدا کردن ارز، در قابلیتشان برای تخصیص بخشی از بودجه به امور غیر نظامی، در خوش بینی تجار بین‌المللی به اینکه تماس بگیرند و بخواهند کالاهایشان را بفروشند به این جماعت. اینها تأثیر فوری دارد. یعنی مثلاً اگر کاغذ و دفترچه پیدا نشود بعد ناگهان پیدا بشود، یا مثلاً پودر رختشویی نباشد و بعد باشد، اینها برای مردمی که در چنین وضعیتی قرار گرفته‌اند یک گشایش فوری است و به یک درجه‌ای فکر میکنم اینها مقدور است.

صحبت از این شد که سرمایه‌ها به این زودی نمی‌آیند. من فکر میکنم یک بخش مهم این است که این در عین حال خرج گزاف جنگ را فوراً روی دوش خودش ندارد. یعنی به هر حال هر چقدر هم بخواهد خودش را در حال آماده‌باش نگهدارد، آن مخارج و هزینه سنگینی که صرف جنگ میکرد را الان میتواند نکند. یک بخش زیادیش را میتواند کانالیزه بکند در بعضی چیزهای دیگر. میخواهم بگویم این را نباید مطلق کرد. باضافه اینکه من در بحث هم گفتم بنظر من اتفاقی که افتاده وقتی تهنش را نگاه میکنیم این است؛ جناح انزوا طلب هیاهوگر پان-اسلامیستی یک شکست قطعی خورده در سیاست داخلی و خارجی. صلح نمیخواسته بالأخره به آن تحمیل شده. درست است که رضایت داده ولی طرفداران "صدور انقلاب" همه شکست خورده‌اند. با اینکه مجلس را پُر کرده‌اند ولی بالأخره اقلیت قویتر از اکثریت مجلس بوده، اقلیتی که توی مجلس نمایندگی میشود - مثل خط مرکز - قویتر از آب در آمده از نقطه نظر مسأله جنگ. به یک مسأله‌ای که موجود است، دارد جواب مادی میدهد. من فکر میکنم معنی این حرف، چرخش مرکز به سمت یک جور ائتلافی بیشتری با راست خودش است. ما میگوییم راست و چپ بستگی دارد که از چه زاویه‌ای نگاه بکنیم. تا آنجا که به دولتی کردن مربوط میشود، اگر آنها را بگویم "چپ"، من فکر میکنم "مرکز" مجبور است با بخش خصوصی-چی‌ها،

بیشتر تمایل نشان بدهد، بخاطر اینکه آنها جریانی هستند که میتوانند این گشایش اقتصادی را باعث بشوند.

بگذارید اینطوری بگویم؛ خود "مرکز" پرچمدار یک سری تحولاتی میشود که بخش-خصوصی-چی‌ها میخواستند. به این معنی جناح افراطی را منزوی‌تر میکند. به هر حال میخوام بگویم در صورت واقعی‌اش این اتفاق افتاده. درست است که انتخابات به نفع این جناح تمام نشده به نفع جناح دیگر تمام شده، ولی در فاز بحث فشار آمریکا و غیره، همانطور که انتظار می‌رود طرفدارهای غرب دست بالا پیدا کردند. و طرفدارهای غرب در ایران این دوره بخصوص تداعی میشدند با بخش-خصوصی-چی‌ها. این اتفاق افتاده. فکر میکنم این باعث میشود که در صحنه بین‌المللی هم به رسمیتش بشناسند. الان همین که گوشه و کنار آدم میشنود که عاقل بودن رژیم ایران را بهش تبریک میگویند و استقبال میکنند، خوب اینها معانی اقتصادی دارد. خود رفسنجانی از این حرف میزند که تحریم را از روی ما بر میدارند و اگر عراق به جنگ ادامه بدهد باید قاعدتا تحریم را روی عراق بگذارند دیگر. یعنی با همین پرچم میروند بیرون و تقاضا میکنند که تحریمهای مختلف را از رویشان بردارند و معاملات را با آنها از سر بگیرند. من میگویم این تاثیر فوری دارد روی زندگی مردم.

واقعیتش این است که در طول دوره هفت-هشت ساله انقلاب، درآمد سرانه هر قدر که بوده، قدرت خریدش بطور مادی به یک دهم آن چیزی که داشته تنزل پیدا کرده. این واقعیت اقتصاد ایران نیست. اینطور نیست که ظرفیت تولیدی ایران یک دهم شده در نتیجه این جنگ و انقلاب اسلامی. خیلی چیزها زیر ظرفیت استفاده میشود و خیلی چیزها در نتیجه بازار سیاه و اینها، قیمتش افزایش پیدا کرده، مردم نمیتوانند بخرند، اینها قابل اصلاح است. حتی در چهارچوب رژیم. یعنی برگشتن به سطح زندگی سال ۶۲-۶۳ غیر ممکن نیست از نظر اقتصادی در چهار چوب همین رژیم جمهوری اسلامی. به این معنی فکر میکنم اصلاحاتی هست. منتها در رابطه با اینکه چه باید بکنیم و اینها... فکر میکنم باید خودمان را برای شرکت خیلی فعال در جنبش اعتراضی- کارگری حاضر کنیم قبل از هر چیز. کردستان را هم حالا وارد بحث نمیکنم. کردستان پیچیدگیهای خودش را دارد.

فکر میکنم به تبلیغاتمان برای سرنگونی جمهوری اسلامی باید شدت بدهیم. فکر میکنم به تبلیغاتمان علیه کل جناحهای بورژوازی باید شدت بدهیم، و فکر میکنم به تاکیدمان راجع به اینکه این حرکتها، یعنی صلح و این چیزها، تأثیرات موقتی دارد و آخر این خط باید حکومت کارگری باشد. به این باید شدت بدهیم. یعنی بحث سیاسی‌مان را باید خیلی شدید بگویم - راجع به این قبلاً رهنمود داده‌ایم، و تبلیغاتهای ارگانهای تبلیغ خودمان - در عین حال بنظر

من بحثی مثل "قانون کار"، "بیانیه حقوق زنان" و اگر چیزهایی شبیه این میتواند باشد که میتواند یک آلترناتیو را معنی میکند در جامعه، باید برویم به میدان و خودمان را حاضر بکنیم که فعال جنبش اعتراضی باشیم، و طیف کارگر سوسیالیست بتواند این دوره سر نخ اعتراضات را به دست بگیرد. من فکر میکنم این اعتراضات زمینه دارد. انتظارات بالا می‌رود و اعتراضات زمینه دارد. من این را یک چیز کلیدی میبینم. منتها پیشنهادم این است که ما در سطح علنی از یک نقطه عطف سیاسی حرف بزنیم، از آغاز یک بحران عمیق، از تعمیق جدی بحران سیاسی در ایران حرف بزنیم، از این که شکافهای طبقاتی باز میشود و تضادهای طبقاتی تشدید میشود حرف بزنیم. و از این حرف بزنیم که در صورتی که طبقه کارگر حرکت بکند و جنبش مستقل خودش را به راه بیندازد و در صحنه سیاسی حرف مستقل خودش را بزند، این حرکت میتواند به یک اعتلاء انقلابی به نفع طبقه کارگر در ایران منجر بشود و حزب کمونیست برای این مبارزه میکند.

باید یک چنین موضعی بگیریم. یعنی در تبیین اوضاع جانب احتیاط - و یک خوش باوری - را رها نکنیم. حالا ممکن است حقیقت هم داشته باشد من کاری ندارم، ممکن است واقعا حرفها اثبات شود که به حرکت انقلابی نزدیکیم. ولی ما این را در تبیین‌مان بسرعت نبریم توی جامعه. برای اینکه اگر ما نبرده باشیم و بشود، خودمان را میتوانیم تطبیق بدهیم، ولی اگر برده باشیم و نشود، خیلی ضرر سیاسی جدی میکنیم. بنظرم برمیگردد علیه خودمان، این انتظار ایجاد کردن و بعد شاهد این بودن که عجب، دوباره دارند مسکن میسازند، و عجب، فلانجا قیمتها آمده پایین یا صفاها دارد کم میشود، و عجب، بخشی از مردم در خیابان دارند میگویند حالا باید صبر کرد. در یک چنین شرایطی اگر ما اعتلاء را الان اعلام کنیم و بگویم میخواد پیش بیاید، بنظرم ما را به یک ناپختگی متهم میکنند. ضرری در این نمی بینم که وضعیت را یک خرده، چند در صدی نسبت به آن چیزی که هست منقبض تر تصویر کنیم و بگویم که باید (تغییر) کند به آن صورتی که ممکن است بشود. پیشنهادم این است که این تحلیل را اعلام کنیم و رویش رو به جنبش حرف بزنیم. منتها یک نکته دیگری که مهم است و ربط دارد به بحث قبلی، این است که دقیقا این شرایط، شرایطی است که جنبش کارگری میتواند غرق بشود در هزار و یک مسأله، و حزب کمونیست میتواند غرق بشود در هزار و یک چیز دیگر. این را بیاییم. این را بیاییم که ما از این دوره، از این دوره باصطلاح بحران سیاسی - یکی از رفقا اینجا گفت - ما یک حزب توده‌ای‌تر، کارگری‌تر، و جنبش کارگری یک جریان متشکل‌تر و دارای شعارتری بیرون بیاید. من میگویم این هدف را بگذاریم برای خودمان. برای بیشترش همین الان خیز برداریم. بنظرم دو ماه- چهار ماه دیگر وقت داریم تشخیص بدهیم که حالا میتوانیم خیز برداریم و بحث انتلافهای سیاسی

چهار تا مجمع عمومی و شورا داشته باشم تا بگویم قدرت به اینها! اگر حتی یکی به من نشان بدهد که دارد اینطوری میشود و همه - حالا پشت پرچم یک فلان و بهمانی - میخواهند حکومت را عوض کنند، من میگویم حزب کمونیست باید این پروسه را کند کند بدون اینکه لنگر و قابلیت جنبش را برای جلو رفتن از بین برده باشد، باید این پروسه را منتظر آماده شدن کارگران نگهدارد. وگرنه چوبش را میخوریم. برای همین میگویم، اگر سوزنی می بینیم، بکنیم چون بعدش دیگر حتما اوضاع بهتر میشود. ولی اگر سوزنی نبینیم، یعنی آن طرف هم بتواند برگردد و بزند چی؟ آنوقت به نظرم من دیگر نمیتوانم بروم کارگر را بلند کنم. منظورم را متوجه میشوید؟

من سوال دارم که آیا یک حرکتی است ما میخواهیم بپریم وسطش و چنین و چنان کنیم... مرکز ثقل اش سیاسی است؟ من میگویم مرکز ثقل چه کاری سیاسی؟ اگر خود سرنگونی را میگویند و تعویض حکومت و بحث قدرت سیاسی را، من میگویم نه اصلا مرکز ثقلش، همه چیزش سیاسی است. باید این کار را کرد. ولی من "مرکز ثقل سیاسی است" را قبول دارم، ولی مرکز ثقل سازماندهی کارگرها سیاسی باشد! خب، باشد برویم معنی کنیم این را. رفیق امیر گفت الان بحث مجمع عمومی برای مثال آن برجستگی را ندارد، بنظر من اتفاقا خیلی برجستگی دارد. برای اینکه من میخواهم شهر که شلوغ میشود علاوه بر کسبه و فلان که باز اعلامیه هایشان را میزنند روی کیوسک تلفن، و آخوندهای مناسبی را برای فتوا دادن های مناسب پیدا میکنند و شبها رادیو لندن به طرفدارهای "کی" چی میگوید و "شاهپور بختیار" اعلامیه اش را صادر میکند، یک مصوبات مجمع عمومی و کارگری هم باشد که من بروم بگویم بابا جان اینها مطرح است، اینها را باید انجام داد، ما از این دفاع میکنیم. وگرنه اگر کارگر متمیزه باشد و درب و داغان باشد، من بروم توی مبارزه سیاسی همان بلا بر سرم میآید که سر چپ ایران آمد در سال ۵۷. نگرانیم این است. حتی اگر اعتلاء ببینم باز هم نگرانیم این است. میگویم اعتلاست؟ نیروی طبقه من آماده نیست! فقط بعنوان سیاهی لشکر باز آنها را میکشند توی این اعتلاء آخر، اگر اعتلاء باشد. نگرانی واقعی من این است راستش. خودم فکر میکنم یک اعتلاء سوزنی به این خاطر که نیست. اگر سوزنی بود قبول میکردم. میگفتم نه دیگر، طبقه کارگر باز هم بعنوان سیاهی لشکر میرود میشود مثل فروردین ۵۸ دیگر، چه شرایطی ایده آل تر از فروردین ۵۸ میشود گیر آورد اصلا توی تاریخ دوباره؟ ولی من فکر میکنم آنطوری نمیشود.

اوضاع اینطوری میشود که کارگرها میروند، راست حمله میکند، کارگرها عقب مینشینند. کارگرها دوباره حمله میکنند، رادیکالها حمله میکنند، محافظه کارها جواب میدهند. مدام این پروسه تکرار میشود. من این را

برای کسب قدرت، بحث قیام، حرف بحث تسلیح و اینها بزنیم. ولی الان بگذاریم روی تشکل و استقلال طبقه، تحکیم رابطه حزب و طبقه، گسترش نفوذ حزب در درون طبقه، طرح جدی شعارها و آلترناتیوهای سیاسی- حقوقی و اداری طبقه در جامعه، افشاء دائمی جمهوری اسلامی و جناحهای مختلف اپوزیسیون، و بالا نگهداشتن گارد امنیتی مان، برای اینکه به نظرم یک ضربه دیگر داریم، و هر اتفاقی بیفتد یک هجوم دیگر به چپ داریم. بخاطر اینکه هیچ کسی نمیتواند دست ببرد به یک جابجایی در بالا، بدون اینکه یک گارانتی داشته باشد که فعلا برای یک چند ماهی چپ را خفه کرده است. برای همین فکر میکنم اگر الان خودمان را باز کنیم و برویم توی صحنه، یکبار دیگر ما را میزنند. هنوز طرف باید ضعیفتر از این حرفها باشد. میخواهم بگویم از نظر تشکیلاتی هم گاردمان را خیلی بالا بگیریم. منتها دور نمی بینم که ما موظف باشیم یک رهبری داخل درست بکنیم، حتی یک عده کوچکی از رفقا باشند که در عمل لااقل اوضاع را مونیتر میکنند و رهنمود محلی میدهند ولو اینکه شبکه های ما کاملا به آنها متصل نیست. این را باید فکرش را بکنیم که در چه مقطعی حزب کمونیست یک رهبری کوچک تشکیلاتی داخل کشوری درست میکند برای خودش - مخفی البته.

من فکر میکنم این کاری که ما باید بکنیم فقط از اوضاع سیاسی در نمیآید، از اوضاع عمیقتر و تاریخی تر طبقاتی درمیآید و مکانی که حزب ما پیدا کرده در رابطه با این مسأله. من مطمئنم اگر ما بخواهیم شهر را شلوغ کنیم میتوانیم. یعنی نیروهای ما اجازه میدهد که در تهران، اصفهان ما هم قاطی آن جماعت، آگاهانه و عمدانه شهر را شلوغ کنیم. ما میتوانیم صدها اعلامیه صادر کنیم. ما امکان پخش داریم، امکان تکثیر داریم، ما خیلی کارها میتوانیم بکنیم. بریزیم شهر را شلوغ کنیم، واقعا اصلا مردم را بکشیم که رژیم را ببندازند. من اصلا سنوالم این است؟ خوب است؟! ممکن است یک نفر بگوید دارند میروند ببندازند. من میگویم؛ خوب است که دارند میروند ببندازند؟ آخر این تجربه را ما داشته ایم. یک موقعی مردم شروع کردند بروند بختیار را ببندازند. خوب بود که داشتند میرفتند ببندازند؟ طرفدار بختیار که نیستم، ولی از خودم سنوالم میکنم من هنوز فرصت نکرده ام چهار نفر را بگذارم کنار هم، دارد میروند ببندازند خوب است؟ من از این موضع حرکت میکنم، خوب نیست! الان اصلا خوب نیست توی این وضعیت طبقه کارگر، مردم بریزند توی خیابان بخواهند حکومت عوض کنند. بنظر من اصلا خوب نیست. چه میگذارند جایش؟ یا رضایی را میگذارند جایش که فرمانده سپاه پاسداران است یا گروهان قندعلی حکومت را به دست میگیرد، یا فلان سلطنت طلب... من نمیخواهم!

به نظر من تعادل قوا و باز ماندن فضای سیاسی و مبارزاتی، برای ما برای یک دوره ای بهتر است. من میخواهم اول

این احساس را می‌کنم که تا اوضاع شیر تو شیر و شلوغ می‌شود، بنظر می‌آید هویت سیاسی رادیکال، می‌آید هویت اقتصادی کارگر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. و بنظر می‌آید با اینکار داریم کارگر را در یک فاز بالایی، در یک ظرفیت قدرتمندتری به مبارزه میکشیم اگر در یک ظرفیت سیاسی بیاید یا اگر بر سر مسأله سیاسی بیاید، یا اگر بشیوه سیاسی بیاید. نمیدانم این مرکز ثقل بالأخره یک جایی باید اسم اقتصاد را از روی مقوله‌ای بکند، اسم سیاست را (به جای) آن بچسباند. (چون از قرار): "یک جایی اقتصادی باید تبدیل به سیاست بشود". وقتی ما می‌گوییم حالا مرکز ثقل اش سیاسی است، حالا دیگر یک چیزی است مربوط به سیاست. برای من، این فرمولبندیها حتی درست در ذهن نیمه‌ماند.

من مشکلم این است! من می‌گویم نقطه قدرت اساسی و بنیادی طبقه کارگر، در اقتصاد طبقه کارگر است. همین الان هم همینطور است، موقع روز قیام هم همینطور است، تا ابد و آباد هم همینطور است. نه توی جمعیت کمی‌اش است، نه توی هیچ چیز دیگری، توی این است که این طبقه اقتصادی است. و اگر ما با یک شرایطی مواجهیم که طبقه کارگر به دلیل عدم تشکل اش بمثابه یک طبقه اقتصادی، مدام در سیاست توی سرش میخورد، وقتی یک گشایشی بوجود می‌آید باید برویم تبدیلیش کنیم به آن نیرویی که نمیتوانند توی سرش بزنند بخاطر قدرتش بمثابه یک طبقه اقتصادی. اگر من این کار را با گفتن دو ریال خوبه، دو ریال خوبه کردم و مرزم با شورای اسلامی مخدوش شد یقه‌ام را بگیرید! ولی اگر من رفتم به آنها گفتم؛ ببین بابا جان چون تو اتحادیه نداری، چون تو شورا نداری، توی سیاست توی سرت میخورد، توی فرهنگ توی سرت میخورد، توی اقتصاد هم توی سرت میخورد. اگر من شروع کردم شوراها را ساختن، و جنبش مجمع عمومی را در این شرایط ساختن، کسی هنوز نمیتواند به من نشان دهد مرکز ثقل کار من چه هست. بنظر من کسی که در یک دوره درست روی کمبود جنبش طبقه کارگر دست می‌گذارد، دارد به سیاسی‌ترین شکل ممکن عمل میکند و دارد مرکز ثقل کارش را همانجایی قرار میدهد که باید باشد.

بنظر من کارگر در این تبیین خیلی دستکم گرفته می‌شود مداوما. که بهمن الان گفت؛ به رضا(مقدم) می‌گوید که تفاوت ما با شورای اسلامی مگر این نبود که ما می‌گفتیم اینقدر و آنها می‌گفتند آنقدر، آنها نمیتوانستند و ما می‌گفتیم بدهید؟! می‌گوییم کی تفاوتمان این بود؟! چرا تفاوتمان این باشد؟! اصلا نمیتوانند بدهند، تفاوتمان چه میشود؟ یعنی در عرصه اقتصادی تمام میشود میرود به عرصه سیاسی؟! این استنباطی است که راستش من هر چه زور می‌زنم باز از این بحث می‌گیرم؛ که اگر دولتی بتواند اصلاحات اقتصادی بکند تفاوت من و گرایشات رفرمیست در طبقه کارگر میرود سر مسائل سیاسی! و گویا وقتی زور می‌گوید

سیر محتمل می بینم که کشمکش بین راست و چپ توی جامعه ایران عمده میشود. کشمکش بین راست و چپ به شکل اصلی حیات سیاسی تبدیل میشود. چپ کارخانه‌ها را خوابانده، راست با ارتش اش دارد برایشان رجز میخواند. اینطوری! چپ زنان را به خیابان کشیده، راست یا دارد آوانس میدهد یا یک تهدید دیگری بالای سرشان نگهمیدارد. اینطوری نیست که [قدرت] ناگهان از کف‌شان در برود و بیفتد توی خیابانها. من می‌گویم این حالت بنظر من حتی اگر قرار بود بشود درست نیست. برای اینکه ما آخر صفی هستیم که این را از توی خیابانها برمی‌داریم. آخر صفیم! چه بهتر که فضای سیاسی – مگر نمی‌گویید که باز میشود؟ – باز بماند. فقط باز بماند. من می‌گویم اگر این را بگیریم، بنظر من خودمان هورا کش اعتلای انقلابی نشویم، وقتی که خودمان هنوز آمادگی شرکت در آن را بعنوان یک نیروی متشکل طبقاتی نداریم. نمی‌گویم باید صبر کنیم طبقه کامل و درست همه شوراهایش را داشته باشد، ولی یک استخوانبندی از تشکیلات کارگری و یک نوع رابطه حداقلی بین رهبران کارگری را ببینیم، بعد برویم شهر را شلوغ کنیم. ولی (اوضاع فعلی) آن نیست. و اگر اینطور نباشیم، حامیانمان، سیاستمان را توی کارگرا کمتر پیدا میکنیم، باز توی اقشار جوانان جامعه، دانشجو و دانش‌آموز و بالأخره یک کسان دیگری در جامعه، و بخشا هم کارگرهایی که در جامعه که دورمان را می‌گیرند، و می‌شویم حزب سیاسی آنها! من راستش ته ته حرفم این ترس است که ما انقلاب را نبریم جلو، انقلاب ما را بردارد ببرد جلو.

"مرکز ثقل" فعالیت کمونیستی: سیاسی یا اقتصادی؟

راستش من یک مشکلی همیشه داشته‌ام با یک فرمولاسیون معین که خیلی هم توی ما رسم بوده. تخطئه‌اش نمی‌کنم، میتواند معتبر باشد، من درکش نمی‌کنم. آن هم این فرمولبندی است که مرکز ثقل فعالیت ما توی طبقه کارگر چیست؟ اینجا دو تا باکس زیرش هست که میشود یکی را تیک زد؛ یا اقتصادی است یا سیاسی! این دو تا هم معمولا مترادف است با دو تا باکس دیگر که آیا دوره انقلابی است یا دوره غیر انقلابی؟ ظاهرا در دوره انقلابی باید باکس سیاسی را تیک زد؛ و دوره غیر انقلابی باکس اقتصادی را! من این را نمیتوانم درست درک کنم حتما آن کسی که این را به کار میبرد معنی خیلی ظریف و پیچیده‌ای از آن در ذهنش دارد. ولی من نتوانستم مرکز ثقل یک کاری را [بفهمم]. حالا تأکید میشود که منظورمان این است که مرکز ثقل اش همین است، ولی می‌رویم یک کارهایی که همه مان میدانیم خوب است را میکنیم! این را دیگر نمیتوانم، ظرافتش بیش از حد توان درک من میشود.

و اگر هم اصلاحات نتواند بکند آنوقت تفاوت من می‌رود
توی مسائل اقتصادی - و سیاسی احتمالاً!

هضم این برایم سخت است. بگذار اینطور بگویم؛ نتیجه عملی ای که من می‌گیرم خیلی فرق میکند. من نمی‌خواهم به وحدت نظر فرمال برسم. اگر من باشم می‌گویم باید جنبش مجمع عمومی را دامن زد. شما می‌گویند توی جلسه عمومی بگویند سیاست؟ من می‌گویم؛ بگویند! عالی است اگر بگویند. من می‌گویم ولی بگویند اقتصاد هم، بگویند اعتصاب میکنیم سر دوزار و دهشاهی، بگویند شورای اسلامی باید بسته بشود، بگویند چرا زندانی سیاسی آزاد نمیشود، بگویند رژیم هم باید سرنگون بشود... اینکه کارگر چه باید بگوید را من به هزار و یک روش دارم تعیین میکنم. ساختن مجمع عمومی اسمش کار روتین نیست. من می‌گویم این بحث که "مرکز ثقل فعالیت ما در دوره انقلابی از کار روتین منتقل میشود به یک چیز دیگر"، این همان فورمولبندی قدیمی است که من هیچوقت درست نتوانستم آن را بفهمم، و با این فرمولاسیون احساس همبستگی میکنم. من می‌گویم کارگر ایرانی یک چیزی کم دارد. توی اختناق کم دارد، الان هم کم دارد. توی اختناق (با این کمبود) با دشواری می‌سازیم، توی این شرایط براحتی، براحتی بیشتری می‌سازیم و آن ظرف ابراز وجودش است بمثابة یک طبقه اجتماعی. این ظرف ابراز وجود را نداشته باشد شهر شلوغ شود، اعتلاء بشود، سرش کلاه می‌رود. اختناق شود سرش کلاه می‌رود. من می‌گویم این ضعف تاریخی ما است، ضعف تاریخی اوست، ضعف تاریخی رابطه ما و اوست. توی این دوره جنبش مجمع عمومی بنظرم یکی از گرهگاه‌های کلیدی موضع ما است در جامعه ایران. من نمی‌خواهم بیانیتهای آلترناتیوی داشته باشم در مقابل بختیار. می‌خواهم جنبش واقعی آلترناتیوی داشته باشم در مقابل بختیار. می‌خواهم به یک چیز مادی ای که توی فضا و مکان وجود دارد اشاره کنم در مقابل بختیار و سپاه پاسداران و هر کسی که داعیه قدرت دارد. می‌خواهم بگویم قدرت به آن! قدرت به اینها! قدرت این حرکت اجتماعی! این حرکت را می‌خواهم به وجود بیاورم.

صحبت سر این است که کارگر وقتی به این حرکتی هم که من به او می‌گویم "بیا بوجود بیاورم" یک تصور این است که من خودم را به ذهنیت امروزش که حالا "سیاسی است"، مربوط بکنم؟! من می‌گویم کارگر اینجا دستکم گرفته میشود. کارگر هم مثل هر کس دیگری مجموعه جهات زندگی خودش را مد نظر دارد، و ما باید فعالیت مان را به جمیع جهات زندگی ربط بدهیم. بقول بهمن، یک چیزی نیست که فقط دارد عکس‌العمل نشان میدهد به آن چیزی که آن روز کم دارد یا آن چیزی که آن روز فکر میکند نجاتش میدهد. اگر آن روزی که پول می‌خواهد من باید هی خودم را به پول ربط بدهم، آن روزی که سیاست عمده شده خودم را به سیاست ربط بدهم. من هنوز هم خودم را

به پول ربط میدهم. خودم را به سیاست هم ربط میدهم. کما اینکه توی اختناق هم خودم را به حکومت کارگری ربط میدادم. صد دفعه میگفتم این شوراها، این مجمع عمومی برای اینست که توی خوری. برای اینست که هر خرده بورژوازی جلویت قد علم نکند. این ابزار اعمال قدرت تو میشود، این ابزار حکومت کردن تو میشود. حالا توی آن فاز یک خرده رفتیم جلوتر. یعنی اینکه نمیتوانند جلوی تشکیکشان را به آن راحتی بگیرند. نمیتوانند جلوی بیانیه صادر کردنش را بگیرند. من می‌گویم (اگر) حزب کمونیست برود توی ایران، برود توی فعالیت در این دوره گشایش که همه از آن صحبت میکنند و با جنبش مجمع عمومی بیاید بیرون، اساساً پیروزی به دست آورده است. برود تو و بیاید بیرون و حزب رشد کرده باشد یا برای مثال شعارهای ما همه‌گیر شده باشد، هنوز چیزی به من اثبات نمیشود راستش. بنظر من باید جنبش آلترناتیو کارگران در قبال قدرت سیاسی و هر رفرم و اصلاحاتی توی جامعه وجود داشته باشد.

منی که این را می‌گویم هیچ علاقه‌ای ندارم اقتصاد را فقط بگنجانم در دستور طبقه کارگر. واضح است که ندارم. امیر هم باز آخر بحثش می‌گوید این دیگر درست نیست. من می‌گویم هیچکس این بحث را نمیکند. صحبت سر این است که چرا متشکل کردن طبقه می‌رود توی قلمروی فعالیت‌هایی که "مرکز ثقل سیاسی" شامل آنها نمیشود؟ چرا این بحث را باید با این تذکر که مرکز ثقل فعالیت سوسیالیستی توی "ذهنیت سیاسی" طبقه است جواب داد اصلاً؟! اصلاً چون سیاست امرم است می‌خواهم سازمان اعمال قدرت سیاسی را درست کنم. ولی این چون نیست باید بروم درستش کنم دیگر. اگر بود حتماً سر مضامین فعالیت سیاسی این سازمان و تشکل این طبقه حرف می‌زدیم.

خلاصه کلام این است؛ بنظر من یک بحثی که بعنوان نمونه حتی در مقابل "مرکز ثقل سیاسی" مطرح شد که مجمع عمومی را ما همیشه می‌گوئیم، من می‌گویم اتفاقاً امروز روز درخشش جنبش مجمع عمومی است. امروز تنها روزی است که اگر بخوایم استقلال طبقه معنی داشته باشد باید جنبش مجمع عمومی راه بیندازیم. امروز اگر اصلاً بخوایم اعتراض سیاسی- اقتصادی و فرهنگی طبقه معنی داشته باشد باید برویم جنبش مجمع عمومی راه بیندازیم و امروز روزی است که میشود راه بیندازیم و راه می‌افتد. اصلاً من می‌خواهم بگویم اگر در دوره سابق راه می‌افتاد و ما راه کارگر را با این نشان میدادیم و میگفتیم "ببین راه افتاده" و او موضعش را عوض میکرد، امروز گریزی ندارد از اینکه راه بیفتد. یا جنبش مجمع عمومی راه می‌افتد یا کارگران می‌روند پشت سر نهادهای ارتجاعی. چون بالأخره یک چیزی را می‌خواهند تغییر بدهند.

خلاصه حرفم این است که مشکل اساسی حزب ما تاریخاً

ما از در سیاسی وارد می‌شویم، در این شکی نیست. ولی آنجا سختی شروع می‌شود که "قدرت سیاسی در دست کارگرها باشد" چه از آن تعبیر بشود؟ معنی این باشد که "پیکار" و "فدایی" باید در انتخابات مجلس خبرگان رأی بیاورند؟ یا اینکه معنایش این است که تو الآن باید بیایی در تظاهرات آیت‌الله طالقانی شرکت کنی یا چی؟ چکار کنی؟ اینجا است که اختلاف واقعی سر تبلیغات و مضامین دوره‌ای شروع می‌شود.

توی این اولیش هیچ سوراخی جز گفتن خود این حقیقت به کارگرها وجود ندارد. بنظرم کارگری که آماده باشد این را بشنود و بتوانی این را به گوشش برسانی که باید قدرت را بگیرد و متقاعدش کنی که باید قدرت را بگیرد، مواجه می‌شود با این مسأله که چگونه؟ و تمام این فعالیت کمونیستی سر چگونه است. و برای گفتن این چگونه است که شرایط مشخص را ترتیب اثر میدهد دیگر.

رفیق امیر میگوید فرق امروز با دیروز چیست؟ من میگویم اگر راجع به مضامینی که به اول دستور مجامع عمومی و اول دستور محافل کارگری صعود میکند حرف میزنید، من علم غیب ندارم. ممکن است مرگ خمینی باشد، ممکن است اشغال نظامی توسط آمریکا باشد، ممکن است طرح طبقه بندی باشد که این دوره مطرح میکنند، ممکن است سقوط هواپیمای مسافربری ایران باشد، ممکن است زلزله یک جای دیگر باشد. من از قبل پیش‌بینی نمیکنم. حدس میزنم بیشتر موضوعاتی که از این دست میآید مسأله رابطه عمومی طبقات، یعنی مسأله سیاست باشد. یعنی اینکه قدرت دارد در مملکت به چه سمتی میچرخد. حدس میزنم اینطوری میشود در این دوره قاعدتا. ولی من تا کی میخوام این را هی یادآوری کنم به تشکیلات، که "ببین در دوره‌های انقلابی مردم از انقلاب حرف میزنند" - خب خودمان هم که جدا از مردم نیستیم، حتما ما هم از انقلاب حرف میزنیم دیگر! اگر در دوره سیاسی کارگر ذهنیت اش سیاسی است، ذهنیت فعال من هم سیاسی است دیگر! اینطور نیست که فعال من فقط از تنوری حرکت کرده، یا از یک فرمولهای از پیشی که "ذهنیت کارگرها سیاسی است"؛ هی مجمع عمومی میخواد بحث قدرت را بگذارد در دستور، رفیق من میخواد بحث را ببرد سر طرح طبقه‌بندی مشاغل! خب اول همه، رفیق من میخواد بحث قدرت را بگذارد در دستور.

آن چیزی که من میخوام اینجا تضمین کنم که حزب کمونیست انجام میدهد، این است که فکر نکند میانبری وجود دارد برای رسیدن به قدرت سیاسی، و رای آن کاری که باید برود توی طبقه کارگر بکند. فکر نکند آنطوری که ۹۹/۹ درصد چپ بعد از انقلاب اکتبر فکر کرده؛ که مارکسیسم یعنی اینکه هله‌هله کنی و بروی یک جایی یک قدرتی را بگیری! مستقل از اینکه طبقه در چه

و مشکل اساسی طبقه کارگر، تمیزه بودن طبقه کارگر است. اگر اعتلاء خیلی سریع باشد من احساس ناراحتی میکنم برای اینکه با این نیروی تمیزه میرویم در دل یک انقلاب دیگر، با این نیروی تمیزه یک حکومت این دفعه پایدارتر را سر کار میآوریم که آن هم مطمئن نیستیم قانون ۱۳۱۰ را لغو کند. اینطوری میشود. فکر میکنم از هر تک فرصتی که این شرایط بحرانی بوجود میآورد باید استفاده بکنیم، کارگر را از تمیزه بودن در بیاوریم، تا بعنوان یک نیروی سیاسی در جامعه خودنمایی بکند، بعنوان یک نیروی سیاسی. من هم نمیگویم اقتصادی. ولی ابزار یک نیروی سیاسی ممکن است این باشد که سه ماه تمام فقط میگوید من صد و پنجاه درصد اضافه حقوق میخوام. سر کار نمیروم. آمریکا میاد، نمیآید، هر چه میشود من صد و پنجاه درصد اضافه حقوق میخوام و توی این قضیه "۱۵۰ درصد حقوق میخوام" نماینده‌های مجامع عمومی هی بروند ملاقات همدیگر، هی قطعنامه صادر کنند، هی معلوم بشود که "حسن فلانی" از رهبران رادیکال کارگرها است که بیاورندش توی رادیو و پیرسند آقا چرا نمیروید سر کار پس؟ بالأخره یکی را کارگرها بشناسند که این "آدم" هست که فردا اگر یک مجلس مؤسسائی شد این بتواند از طرف کارگرها برود توش. آنقدر قوام بگیرد که هر جوجه حزب‌اللهی که یک تیغ دادند دستش نتواند بیاید در کارخانه کارگرها را فراری بدهد. این حالت باید بوجود بیاید. من میگویم این کار ما هست هنوز. نمیدانم مرکز ثقل، سیاسی است یا مرکز ثقل چیز دیگر است. بنظر من وظیفه ما جواب دادن به یک خلاء اساسی در جنبش کارگری و طبقاتی است و آن تمیزه بودن طبقه کارگر و نداشتن استخوانبندی وحدت و تشکیلات برای هر نوع فعالیتش - هر جوری که شما بخواهید تعیین کنید برای دستورالعمل. من میگویم این را نمیشود با آن بحث مقابل قرار داد، مقابل آن بحث نیست.

راستش من برای مرکز ثقل آموزش سوسیالیستی و تشکل سوسیالیستی طبقه، فکر کنم آموزش و تشکل سوسیالیستی طبقه است. یعنی هیچ حلقه عالیتر و اولی‌تری نیست که از سوراخ آن بشود ضرورت این را به کارگران گفت، جز اینکه به اینها احتیاج داریم. و این را در دوره اختناق و در دوره اعتلاء هم باید یکسان گفت. بنظر من آسانترین جمله‌ای که تو بتوانی به طبقه کارگر یاد بدهی این است که "قدرت سیاسی باید در دست کارگرها باشد". این را فکر میکنم هر مبلغ ما در ده دقیقه میتواند به هر کارگری نشان بدهد. کسی را پیدا نمیکنی که در گفتن این، دربماند. همین را بگوید که در جامعه قدرت سیاسی باید در دست کارگرها باشد. چرا؟ برای اینکه جامعه روی دوش کارگرها است. بخاطر اینکه کارگرها هیچ نقشی جز آزادی بشر ندارند. بخاطر همه چیز. به هر مصیبتی که فکر میکنی وقتی حل میشود که قدرت سیاسی دست کارگرها باشد. این شروع بحث ما در هر کار کارگری است بنظر من. پس بنابراین

موقعیت عینی ایستاده، طبقه در خودش چقدر به هم بافته شده، طبقه چقدر رهبر دارد، طبقه چقدر در خودش یک متابولیسیم تصمیمگیری دارد، طبقه چقدر قدرت مقاومت در مقابل موج برگشت را دارد، طبقه چقدر نسبت به اهدافش روشن است و چقدر نسبت به آلترناتیوش روشن است! همینطوری بری بگیری!!

من میگویم اگر من این را بگویم و آن را نگویم، همه همان "مرکز ثقل" را همانجا میگذارند که شما میگویید، ولی طریقی که برایش میروند، زمین تا آسمان فرق میکند. این معضل من است. بگویم اقتصاد هم، همین میشود آخر! هر چیزی را بگویم "مرکز ثقل است"، باز برای اینکه کارگر فعالیتش برود به آن سمت چکار میکند، آن مسأله است. من میگویم اگر در این بحث توی سر قانون کار نخورد، توی سر جنبش مجمع عمومی نخورد، بعنوان مثال، که کسی بحثش قطبی نمیشود. من میگویم قانون کار بعنوان یک چیز اقتصادی، بنظر میآید که نیست. در صورتی که من هم با ناصر موافقم - از کارگری که قانون کار مسأله‌اش باشد حرف نمیزنیم. منظور کارگری است که توی مجامع عمومی اش، از طریق دهان رهبر مستقل اش میگوید "آقا جان من کاری ندارم چه دولتی میآید سر کار"؛ من به این کارگر میگویم خیلی سیاسی است. اگر بگوید من کاری ندارم که چه دولتی سر کار است، خمینی است خمینی باشد، بختیار است بختیار باشد، ارتش است ارتش باشد، این اعتصاب تا وقتی این قانون کار را بیاید تصویب کند ادامه دارد. من به این کارگر میگویم کسی که به قدرت سیاسی فکر میکند. تا اینکه قانون کارش را بگذارد کنار بگوید، "کارگرها محال است به خمینی رأی بدهند"، "کارگرها به هیچ عنوان پشت دولت بختیار نمیروند"، "کارگرها فلان نمیکنند و فیسار نمیکنند"... بنظر من این خیلی هم سیاسی نیست، اگر فقط خودش را ببیند و هی اعلامیه بدهد... این کار را ما کردیم دیگر! ما آن رهبری بودیم که پشت سرمان ساختار مبارزه کارگری بصورت تشکیلات نبوده، بصورت وحدت کارگران نبوده، بصورت فعل و انفعال مبارزاتی توی کارگران نبوده. از قول کارگرها نه توی مجلس خبرگان شرکت کردیم (سیاسیه!)، نه توی انتخابات مجلس شرکت کردیم (سیاسیه!)، نه به رفتارندوم جمهوری اسلامی رأی دادیم (سیاسیه!)، نه توی انتخابات دوره بعد شرکت کردیم، نه به بنی صدر رأی دادیم، نه به هیچی... خب ما این کار را کردیم دیگر! خیلی "مرکز ثقل" را جای درستی هم گذاشتیم. مجبور بودیم بگذاریم. بقال سر کوچه هم "مرکز ثقل" را گذاشته همانجا! من میگویم سنوال این است که منی که "مرکز ثقل" را جامعه برایم گذاشته آنجا، دارم برای حصول آن پیشروی سیاسی به چه کاری دست میزنم؟ اینجا است که باید بیاییم بگویم "مرکز ثقل" فعالیت حزب چه هست. من میگویم سازمان دادن و ایجاد تشکلهای واقعی و مقاوم کارگری برای دوره اعتلاء سیاسی.

من تضمین میکنم وقتی مسأله قدرت بشود بحث جامعه، کارگر بموقع در قدرت دخالت خواهد کرد. من فکر میکنم این جزء بدیهیات مبارزه اجتماعی است. چون کسی نرفته برای طبقات دیگر "مرکز ثقل" تعریف کند، خودشان میآیند دیگر. کارگر هم خودش میآید. وقتی همه ناگهان میروند سر مسأله حکومت، رهبران آنها که نگفته‌اند برویم سر حکومت. هر کسی توی خانه‌اش به این نتیجه میرسد که برود سر مسأله حکومت. اگر دعوا بالا بگیرد همه میروند سر مسأله حکومت. من میگویم چطور میتوانم کاری بکنم که دعوا بالا بگیرد. بدون این ماجرا، یا با بهای کم دادن به این ماجرا، دعوایی بالا نمیگیرد که مسأله قدرت باز بشود. کارگر را میچلانند و میزنند و میروند هی استحالها و تغییر شکلهای خودشان را میدهند، یا قهرآمیز یا صلح‌آمیز. بالأخره هی میزنند و این کار را میکنند. الان ۳۰ سال ۶۰ سال است دارند این کار را میکنند. من میگویم یک جایی بالأخره کارگر ایرانی میتواند بیاید بگوید "نمیکنم"؟! و وقتی میگوید نمیکنم، نکند؟ این تضمین میکند.

بحث من این است؛ به درجه‌ای که در ۳ ماه آینده یا توی ۶ ماه آینده یا نه ماه آینده، جنبش کارگری ظرفهای مستقل خودش را داشته باشد، برای زدن حرفش - سیاسی، اقتصادی، فرهنگی هر چه - به درجه‌ای که این را داشته باشد است که اصلاً مقوله‌ای بعنوان گشایش بعدی سیاسی و اعتلاء میتواند وجود پیدا کند. در غیر اینصورت ما با هیچکدام اینها مواجه نیستیم. با عصیان نان روبرو هستیم که توی مصر بوجود آمد. خیلی وقت پیش، زدند تار و مار کردند. سه روز طول کشید. با پانزده خرداد روبرو میشویم توی ایران. مردم عاصی اند، میریزند، ولی هیچ ساختمانی برای یک مبارزه سیستماتیک طبقاتی وجود ندارد. این بحث را در اختلاف نظر با کسی مطرح نمیکنم، ولی میگویم من بهای زیادی به این بحث که "ذهنیت کارگرها سیاسی میشود در این دوره" نمیدهم. بله میشود، ذهنیت ما هم سیاسی میشود، ذهنیت همه سیاسی میشود. بحث من این است.

مهم این است که وقتی "ذهنیت کارگرها سیاسی میشود" اتفاقاً گرایش به این شدید میشود. دقیقاً بخاطر اینکه ذهنیت سیاسی میشود، از پنجره بیرون را نگاه میکند و از پنجره توی خیابان را نگاه میکند و از خیابان توی یادگان را نگاه میکند و توی مجلس را نگاه میکند. دقیقاً به این خاطر است که دیگر کارگر توی کارخانه را نگاه نمیکند، توی کوچه خودش را نگاه نمیکند، دیگر ذهنیتش سیاسی شده. وظیفه ما این است که آن دوره برویم بگویم بابا جان محو تماشای این ماجرا نشو! به سیاهی لشکر بی شکل و اتمیزه تغییر شکل قدرت تبدیل نشو! این کار را توی انقلاب ۵۷ کردی، دقیقاً چون ذهنیت تو سیاسی بود، چپ هم مرکز ثقل بحث خودش را گذاشت روی سیاست

اگر رهبر جنبش کارگری بودم، اعتصاب نفت را به مدت بیست روز قطع میکردم. میگفتم بگذار نفت برود، بگذار امام خمینی یک خرده بنشیند سر جایش. من تکلیفم را با بختیار روشن میکنم.

اصرار ندارم حتماً فرم حکومتی هی مدام دستخوش تلاشی بشود. من میخوام ببینم توازن واقعی قوای طبقاتی چه میشود توی جامعه. فکر میکنم این روتین فکر تشکیلاتی چپ ایران است، که هر چه "بالا"، آقا "معلم"، "رئیس"، "آن بالایی"، هر چه بیشتر انگولک بشود و اذیت بشود برای ما بهتر است! بنظر من اینطور نیست. بنظرم مقیاس را در پایین جستجو کنیم، ببینیم آن شکاف در بالا در یک مقطعی اصلاً به نفع ما هست یا نه؟ بعد عمل کنیم. وقت بخریم برای طبقه، برای اینکه این بوجود بیاید. من شک دارم در یک دوره کوتاه ما این آمادگی را به دست بیاوریم. بنابراین میگویم مرکز ثقل فعالیتمان باید این باشد که دوره آزاد بودن جبری فعالیت کارگری و فعالیت کمونیستی را هر چه میتوانیم کثرت کنیم. با شاخصهای معینی، از جمله اینکه سیستم عمومی شورایی کارگری و مجامع عمومی کارگری را که به درجهای موجودیت پیدا کرده باشد که بتوانیم به اعتبار آن و با حرمت آن در جامعه دست به قیام بزنیم، بوجود بیاوریم. اگر آنها نباشد من از همین الان میگویم که به قیام رأی نمیدهم، که همینطوری برویم قیام کنیم، اگر حتی قیام بشود کرد و یکی راه انداخت. برای اینکه در پرتغال کردند. در پرتغال انداختند، کمونیستها هم اولین کابینه را تشکیل دادند، امروز دمکرات-مسیحی دوباره سر کار است.



متن فعلی بخشی از نوارهای پیاده شده توسط رفیق دنیس مر است. متن باردیگر توسط من مقابله و ادیت شده است. متن کاملتر که به بحث وظایف کومه له پس از ختم جنگ ایران و عراق نیز پرداخته است قبلاً در شماره ۷۵ بستر اصلی انتشار یافته است.

خط تاکیدها همه جا از من است.

ایرج فرزاد ۵ ژانویه ۲۰۲۴

دیگر. دقیقاً به این خاطر اینطوری شد. من بحثم این است. من میگویم به این دلیل فکر میکنم نتایج متفاوتی میگیریم اگر به فرمولبندیهای مختلفی بچسبیم. من میگویم حزب کمونیست ایران، این را در نظر بگیرد که این اعتلاء بعدی، این گشایش بعدی، پایان کار نیست. ده تا رفت و برگشت دارد توی یکسال و دو سال. جدالهای اساسی ای بوجود میآید که در آن صفتبندیهای جدی وجود دارد. ممکن است تلاشی جمهوری اسلامی نوید یک گشایش برای یک عدهای را میدهد، ولی در عین حال نوید یک خصومت جدی در داخل اردوگاه مردم و در رابطه کارگرها با بورژوازی به معنای وسیع کلمه را تصویر میکند، که اگر کارگر در این ماجرا متشکل نباشد، (بازنده است). وقتی میگویم "متشکل" منظورم آن نیست که به حرف عمومی کمونیستها که "چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است" پی ببریم.

من میگویم برویم جنبش مجامع را درست کنیم، طوری که بتوانیم مثلاً در پایان آبان ماه ۳ تایش را بشماریم، در فروردین ماه ۹ تایش را بشماریم و معتقد باشیم الان مثلاً در پایان اسفند ماه ما میتوانیم فراخوان اولین کنگره نمایندگان مجامع کارگری را بدهیم. به این معنی کنکرت. چه چیزی کنکرت است؟ من میگویم ما آنوقت نمیتوانستیم این فراخوان را بدهیم. نمیتوانستیم بخواهیم رهبرهای مجامع عمومی علناً تماس بگیرند و بیانیه صادر کنند. نمیتوانستیم نباید میکردند. میزدندشان. الان اگر نمیزندشان، بتوانند بکنند. این فقط تکثیر "یک کاری" نیست، ارتقاء آن است و تبدیلیش به یک نیرو. من آخر حرفم این است؛ همه چیز از سر سیاست است. ولی آیا اولین بحث سیاست بحث نیرو نیست؟ و آیا اولین جریانی که میخواهد در سیاست دخالت کند، مرکز فعالیتش را سازماندهی نیرویی که میخواهد در سیاست دخالت بکند قرار نمیدهد؟ اصلاً قدرت سیاسی دارد گشوده میشود. اصلاً همین پس فردا دارد قیام میشود.

راستش یک استنتاجهای دیگری هم میکنم که نمیدانم ممکن است بحث کاریکاتور بشود و متهم بشوم به محافظه کاری زیاد و یا هر چی. من میگویم اگر پیروسه انقلاب از پیروسه آمادگی طبقه کارگر تندتر باشد، ما یک باخت تاریخی دیگر میکنیم که کلا همان میرود پس محرکه تا بیست سال دیگر. نباید بگذاریم جامعه لنگر بردارد بیشتر از آنکه طبقه کارگر میتواند جوابگوش باشد. یک جاهایی نباید بگذاریم. به هیچ عنوان نفت نفروشید، به هیچ عنوان کاری نکنید که حکومت که حالا بینابینی است، و فلانی که آمده حتماً سقوط کند، فلان آخوند محتشمی میخواهد بیاید سر کار... میگویم نه! ما هیچ علاقه‌ای نداریم شما بیاید سر کار! بنظرم باید آماده باشیم برای اینجور تاکتیکها که سر طبقه کارگر را مثل قبل نکنند زیر آب. اگر جنبش کارگری وجود داشت و خمینی میگفت من باید حتماً برگردم، او هم میگفت نخیر نباید برگردی، من

از سلسله بحث های کمونیسیم کارگری - سمینار دوم

بخشی از جزوه "درباره فعالیت حزب در کردستان"

صحبت کنم و آنجا هم باید رابطه این مسائل اجتماعی را با حزب کمونیست در کردستان توضیح بدهم.

و بالاخره باید این مقدمات را بگویم چرا که لازم است حد فاصل متدولوژیک خود را با خطوط دیگری که در این حزب میبینم روشن بکنم. این مقدمات به من امکان میدهد که این گرایشات در درون حزب را بشناسانم و بگویم که متد برخورد هریک از آنها به کارما در کردستان و به کومه له چیست و اختلافات این گرایش ها به چه اشکالی بروز میکند.

مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

در سمینار قبل گفتم که تبیین مارکس از تاریخ، و در واقع هرکس که معتقد به عینی بودن تاریخ است، این است که عینیت تاریخ در قانونمندی حرکت آن است. تاریخ یک سلسله وقایع و رویدادهای تصادفی نیست، رویدادهایی نیست که صرفا بر مبنای اراده انسانهای هر دوره رخ داده باشد. تاریخ یک قانونمندی بنیادی دارد که بر مبنای آن حرکت میکند. در سمینار قبل سعی کردم بطور خلاصه بگویم که مارکس این قانونمندی را چگونه توضیح میدهد. بحث مارکس اینست که انسانها در تلاش ناگزیرشان برای بقا فیزیکی خود و برای بازتولید خودشان بعنوان انسان وارد روابط متقابل اجتماعی میشوند. جامعه شکل اولیه و پیشفرض وجود انسان است. در هر مقطع انسانها در مناسبات اجتماعی با هم بسر میبرند که حول مساله تولید و بازتولید سازمان یافته است. بنابراین سوال اینست که این جامعه و این مناسبات چگونه تغییر میکند و از چه "حکمتی" تبعیت میکند. مارکس سر نخ تمام تکامل تاریخی را در همین مناسبات پیدا میکند. اما مارکس بطور بلافاصله و بلاواسطه از تولید به تغییر جامعه و روند تاریخ نقب نمیزند. مارکس گام به گام لایه ها و سطوحی از تحلیل را مطرح میکند و از تولید و باز تولید گام به گام بحث خود را کنکرت تر میکند تا به نقش پراتیک

۱- مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

مقدمه

قبل از اینکه وارد بحث در مورد کومه له و کردستان بشویم، ترجیح میدهم ابتدا قدری به سمینار قبل و موضوعات تحلیلی تر و تئوریک تری که آنجا مطرح کردم برگردم. بطور مشخص میخواهم اینجا در مورد احزاب سیاسی و رابطه آنها با جامعه و تاریخ اجتماعی و با طبقات حرف بزنم. من اینجا به این تبیین مقدماتی احتیاج دارم زیرا در طول این بحث میخواهم به چند مساله مهم بپردازم. اول، ارزیابی از کومه له. از خود پرسیم این یعنی چه. ارزیابی از یک سازمان؟ ارزیابی از یک جنبش؟ از یک دوره؟ یا ارزیابی از یک طبقه؟ وقتی ما از "دورنمای کار ما در کردستان" حرف میزنیم، باید این را روشن کنیم که منظور ما دورنمای کار یک حزب در کردستان است؟ دورنمای کار یک طبقه است؟ دورنمای جنبش ملی است؟ باید روشن کنیم که صحبت درباره کدام اینها بر دیگری مقدم است و غیره. تا آنجا که به بحث ما درباره کومه له مربوط میشود، همانطور که بعدا به آن مفصلا بر میگردم، کومه له یک جزء تفکیک ناپذیر از یک تاریخ وسیع تر است. کومه له تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران نیست که بود و نبودش مستقیما تاثیر مهمی بر جهان پیرامونش نگذارد. کومه له سازمانی است که تاریخا در دل جامعه جای گرفته و رابطه تنگاتنگی با آن دارد. بنابراین بحث ارزیابی کومه له، بحث ارزیابی نقش یک سازمان سیاسی در تاریخ معاصر خودش است و درک رابطه ایندو باهم.

ثانیا باید این مقدمه تحلیلی تر را بگویم، چرا که باید مقداری درباره مساله ملی و طبقاتی در کردستان

تضادهای بنیادی را روشن میکند و جامعه را از یک مرحله تاریخی به مرحله ای دیگر میبرد. در بخش اعظم این تاریخ شعور انسانها و آگاهی آنها از روندهای زیربنایی ای که با جدال خود به جلو میبرند محدود است. بعنوان مثال، بورژوازی ایران در قرن نوزدهم پیدا میشود و گام به گام قرار است سرمایه داری در این کشور رشد کند و این نظام اجتماعی و اقتصادی نوین بورژوازی جایگزین نظام کهنه بشود. این یک نیاز اجتماعی است که در رشد تولید و در مناسبات اجتماعی تولید ریشه دارد. اما این روند نه لخت و عریان تحت این پرچم، بلکه تحت یک سلسله کشمکش ها در سطح روبنایی تر و با پیدایش جنبش هانی با هدف های محدود و ویژه رخ میدهد. انقلاب مشروطیت میشود، صحبت از مدرن شدن تعلیم و تربیت و آموزش زنان میشود، از نقش مطبوعات و آزادی آنها صحبت میشود، از محدودیت حقوق سلطنت حرف زده میشود، ناسیونالیسم تقویت میشود و نیاز به ساختن یک هویت ملی برای ایران به جلو رانده میشود، رضا شاهی پیدا میشود، صنعت و مدرنیزاسیون اداری و تمرکز قدرت دولتی به یک امر تبدیل میشود، جنبش ملی شدن صنعت نفت پا میگیرد، مصدق و مصدقیسم پیدا میشود که آرمان استقلال سیاسی و حق حاکمیت ملی بورژوازی ایران را به جلو میراند، اصلاحات ارضی مطرح میشود، علیه وابستگی به امپریالیسم و دولت عروسکی پرچم بلند میشود. اینها هر یک آرمانهای انسانهای زیاد و امر سیاسی و مبارزاتی آنها بوده است. هر یک از اینها نمودار وجود جدالهای متعدد سیاسی و فکری و اقتصادی در میان بخش های مختلف جامعه است. انسانها در این جنبش ها و در این سنت های مبارزاتی و اعتراضی و انتقادی و حکومتی شرکت میکنند، اما با شرکت شان در اینها تکلیف کل بورژوازی شدن جامعه را روشن میکنند. اگر به این شیوه به تاریخ ایران نگاه بکنید، آنوقت از انقلاب مشروطیت تا جمهوری اسلامی یک روند مرکب اما جهت دار و دارای قانونمندی را به شما نشان میدهد. عروج بورژوازی ایران از درون نظام کهنه، و سپس رو در رویی آن با آنتی تز خودش، تبدیل سرمایه داری ایران به نظام کهنه ای که اکنون خود مورد اعتراض است، چکیده این تحولات متنوع درونمایه مکاتب و جنبش ها و سنت های مبارزاتی و شخصیت های سیاسی مختلفی است که در تمام طول ایندوره پیدا شده اند و نقش بازی کرده اند و به مضاف هم رفته اند. در این پروسه احزاب متعدد ساخته شده، نبردها شده، قلم ها بدست گرفته شده، جدالها صورت گرفته. اما هرکدام از اینها گوشه ای از یک تاریخ عینی و مادی را جلو برده است که حکمت و قانون اساسی آن در زیربنای

و اراده و عمل انسان در تغییر جامعه میرسد. بنابراین مارکس که قانونمندی تغییر جامعه را در مناسبات تولید جستجو میکند، برای توضیح مکانیسم عملی این تغییر یکی پس از دیگری سطوح مشخص تری را وارد بحث میکند، که هر یک ریشه در بنیاد اقتصادی جامعه دارند، تا بالاخره نه فقط نقش اراده و آگاهی و پراتیک انسان بلکه جایگاه خرافه و مذهب و پندارهای بشر را در تغییر اوضاعش معین میکند و توضیح میدهد. برای مارکس، تاریخ از قوانین عینی ای تبعیت میکند، اما بهرحال این انسانها و حرکت آنها است که تغییر را باعث میشود و این قوانین را به عمل در میآورد. در جلسه قبل گفتم که مارکس چگونه در حرکت این انسانها، موقعیت آنها در مناسبات تولید و بعبارت دیگر موقعیت طبقاتی آنها را مبنا قرار میدهد. مبارزه طبقاتی، که ریشه در مناسبات تولید دارد اما نهایتاً چیزی جز پراتیک توده وسیع انسانها نیست، پیشبرنده تاریخ واقعی و عنصر تحول جامعه و مناسبات انسانها از شکلی به شکل دیگر است.

در جلسه قبل توضیح دادم که برای مارکس مبارزه طبقاتی شکل ایده آلیزه شده ای از جدال کسانی نیست که از طبقات سخن میگویند و بنام آنها جدال میکنند، بلکه کشمکش و تقابل دائمی در جامعه میان خود این طبقات است. جدالی عینی که دائما میان انسانهایی که در مکانهای مختلف تولیدی قرار گرفته اند در جریان است. این جدال هر روزه است، وقفه ناپذیر است و در ابعاد مختلف، خواه پنهان و خواه آشکار ادامه دارد. این روح تاریخ برای مارکس است. اگر تاریخ از حکمتی تبعیت میکند اینست که مناسبات تولیدی انسانها را در موقعیتی قرار میدهد که روبروی هم قرار میگیرند و اینها با کشمکش خود اصل مناسبات تولید را هم دگرگون میکنند. در نتیجه تاریخ جامعه از الگویی تبعیت میکند و در هر مقطع دارد به تضادهای موجود در مناسبات تولید پاسخ میدهد. اما باز هم این بحث، یعنی بحث مبارزه طبقاتی، آخرین سطح کنکرت شدن مارکس در توضیح تاریخ نیست. مساله اینست که این تضادهای زیربنایی و کشمکش طبقاتی ناشی از آن خود را در یک کشمکش های روبنایی نشان میدهد که تنها از طریق آنها تضادهای زیربنایی حل و فصل میشود. تضاد میان محدودیت مناسبات تولید و رشد نیروهای تولیدی جامعه خود را بصورت طیفی از کشمکش ها میان انسانها بر سر مسائل متنوع، در ابعاد سیاسی، حقوقی، فکری، هنری، ادبی، ایدئولوژیکی و غیره نشان میدهد. این کشمکش ها در این سطح روبنایی، یعنی سطحی که بالاخره انسان را بعنوان عنصر فعاله وارد صحنه میکند، است که تکلیف

جامعه و جدال طبقات اصلی آن قابل مشاهده است.

احزاب سیاسی در این سطح از بحث و در این سطح از واقعیت وارد میشوند. احزاب سیاسی اشکال گردآمدن انسانها و شرکت شان در این جدالهای متعدد و متنوع روبنایی است. و مستقل اینکه این احزاب راجع به خودشان چه میگویند، با نگاه کردن به تاریخ واقعی که وجود آنها را ایجاب کرده است و با مشاهده اینکه در جهان مادی اینها عملاً دارند کدام حرکت تاریخی را منعکس میکنند و به جلو میرانند میتوان درباره آنها حکم داد. بعبارت دیگر پشت هرکشمکش سیاسی و حقوقی و عقیدتی، یک کشمکش واقعی طبقاتی وجود دارد، که احزاب سیاسی را باید در چهارچوب و در سایه روشن با این جدالهای بنیادی ارزیابی و دسته بندی کرد. باید این را دید که حزب سیاسی از چه معضل مشخص در تاریخ مادی جامعه مایه گرفته است و به کدام معضل مشخص در آن دارد جواب میدهد. اینکه این حزب چرا وجود دارد، با این تاریخ واقعی چه رابطه ای دارد، آیا نقش مهمی دارد یا خیر، آیا جریانی بالنده یا میرنده است و غیره تماماً باید با این متد قضاوت شود. کومه له و حزب کمونیست ایران را هم باید در پرتو همین بحث ارزیابی کرد.

کشمکش های بنیادی در جامعه هم به یکی منحصر نیست. در هر جامعه همواره نشانه هائی از گذشته و حال و آینده وجود دارد و در کنار آنچه موجود است جوانه هائی از آینده و بقایائی از گذشته وجود دارد. جدال کار و سرمایه در جوار جدال سرمایه با مناسبات پیشین پیدا میشود و رشد میکند. بعلاوه، در متن هر جدال اساسی طبقاتی هم اختلافات متعددی میان بخش های مختلف بر سر جزئیات و بر سر اشکال تحول اجتماعی مشاهده میکنید. این جدالهای اساسی و تمام سایه و روشن های درونی آن سرچشمه سنت های سیاسی هستند که احزاب سیاسی تازه در درون آنها متبلور میشوند و شکل میگیرند. بنابراین پیش از آنکه به احزاب سیاسی برسیم باید سنت ها و جریانات سیاسی را تشخیص بدهیم و اینکه هر یک از اینها نه فقط منافع کدام طبقه اجتماعی را منعکس میکنند، بلکه در درون اردوی این طبقه کدام تاکیدات، کدام اولویت ها و کدام افق ها را نمایندگی میکنند. لیبرالیسم بعنوان یک سنت سیاسی، که احزاب متعدد در جوامع مختلف بوجود آورده، با سنت ناسیونالیسم که آنهم احزاب متعدد داشته و دارد، هردو گرایشات و سنت های سیاسی یک طبقه اند، اما یکی نیستند و بارها در تاریخ جوامع اینها را حتی در برابر هم پیدا میکنیم. بنابراین تنوع احزاب سیاسی

امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است. پشت این احزاب طبقاتند. اما این رابطه یک به یک نیست. تنوع احزاب سیاسی ناشی از این واقعیت است که انسانها در سطحی روبنایی، یعنی در اشکال سیاسی و حقوقی و فکری و غیره، وارد کشمکش های اجتماعی شده اند و کشمکش های بنیادی طبقاتی به طیف وسیعی از جدالهای سیاسی و مشخص در جامعه ترجمه میشود. بعبارت دیگر تقابل طبقات اصلی جامعه معضلات اجتماعی متعددی را مطرح میکند، بر مبنای این معضلات گرایشات و سنت های مبارزه سیاسی متعددی شکل میگیرد و بر متن این سنت ها و گرایشات احزاب سیاسی بسیار متنوعی بوجود میآیند که در هر دوره پیشقراول و سازمانده فعالیت سیاسی انسانها بر مبنای این سنت ها و یا تلفیقی از آنها هستند.

از سوی دیگر، احزاب سیاسی ابزارهای گرایشات اجتماعی برای بسیج کل نیروی طبقه خویش تحت پرچم اهداف و افق ویژه خود و برای حاکم کردن کل این اهداف و افق در سطح جامعه هستند. احزاب سیاسی، در درون هر سنتی که شکل گرفته باشند پیشاروی کل جامعه و طبقات اصلی آن قرار میگیرند و برای بسیج کل پایه مادی خود در جامعه تلاش میکنند. تازه در این روند است که طبقات اجتماعی به کمک احزاب سیاسی به کشمکش های بنیادی میان خود معنی عملی و سیاسی میدهند. تنها به این طریق است که انسانها تناقضات ناشی از موقعیت اقتصادی شان و اختلاف در منافع پایه ای طبقاتی شان را به اختلافات سیاسی برسر تحولات کنکرت اقتصادی و سیاسی و غیره در جامعه ترجمه میکنند و قادر به عمل سیاسی میشوند. احزاب سیاسی کشمکش طبقاتی را متعین میکنند و فضای لازم برای دخالت انسانهای یک طبقه در تعیین تکلیف روندهای تاریخی را بوجود میآورند. احزاب سیاسی از شکافهای طبقاتی مایه میگیرند، اما در مرحله بعد خود تازه ظرف عمل سیاسی طبقات میشوند. تاریخ جامعه نه بصورت رو در رویی لخت و عریان و غیر متعین طبقات جلو میرود و نه بصورت مبارزه مستقیم و سازمانی احزاب با هم. بستر جلو رفتن این تاریخ کشمکش طبقات اجتماعی تحت پرچم سنتهای مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است.

سنت های مبارزاتی و احزابی که این نقش را پیدا میکنند، یعنی بتوانند فشار عمومی و پایه ای مطالبات و افق های طبقاتی را به فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند، احزابی اجتماعی اند. احزاب دخیل در تاریخ هر دوره اند. اما معنی این حرف این نیست که این احزاب عینا نماینده کل آن منفعت طبقاتی و کل آرمان آن طبقه اند. جنبش سیاسی

طبقه در هر دوره بالاخره به افق سیاسی و توان سنت سیاسی و حزبی که رهبری اش را بدست گرفته است محدود میشود. تاریخ واقعی، اما، تاکنون از طریق همین بسیج کل نیروهای طبقاتی حول افق های محدود جلو رفته است.

کمونیسم کارگری بعنوان حزب سیاسی

بهرحال میخواهم این را بگویم که این سطوح در بحث ما و در ارزیابی ما از حزبی که ساخته ایم وجود دارد. از دل کدام سنت های اعتراضی و مبارزاتی در جامعه پیدا شده ایم. معضلات کدام طبقه و یا طبقات مایه پیدایش حزب ما بوده است، چه رابطه ای با طبقه در صحنه سیاسی پیدا کرده ایم و کدام افق را جلوی جامعه و جلوی طبقه قرار میدهیم و چه رابطه عملی ای با طبقه کارگر در صحنه پراتیک اعتراضی داریم. بنابراین خیلی روشن است که ارزیابی ما از حزبمان نمیتواند یک ارزیابی یک بعدی و تک جویی، خوب است یا بد، کارگری است یا نه، اجتماعی است یا نه، باید بخود ببالد یا نه، باشد. من میخواهم تصویر عینی و مارکسیستی از حزب، و از کومه له که موضوع بحث امروز است، بدهم. نمیخواهم خیال کسی را راحت و یا ناراحت کنم و یا به پراتیک تاکنونی نمره بدهم. باید بدانیم که راجع به هر یک از این ابعاد یک حزب و یک جنبش طبقاتی چه ارزیابی ای داریم. بدون این صحبتی از یک درک درست و مارکسیستی از "چه باید کرد" مان و دورنما و وظایفمان نمیتواند درمیان باشد.

یک نکته کمونیسم کارگری را بعنوان یک سنت اعتراضی و یک گرایش حزبی طبقه کارگر از نظر آنچه که تاکنون گفتم از سایر حرکت های حزبی در جامعه متمایز میکند. (منظور من از کمونیسم کارگری اینجا بحث های پس از کنگره دوم یا مواضع خودم نیست. من این کلمه را بجای کلمه کمونیسم بکار میبرم. منظور من آن گرایش کارگری است که مانیفست کمونیست را بعنوان بیانیه خودش صادر کرد). این تمایز در این است که این گرایش حامل کل آرمان کارگری و کل افق کارگری برای تغییر جامعه است و برخلاف سنتهای مبارزاتی دیگر در جامعه و برخلاف سایر احزاب سیاسی طبقات مختلف منفعت و افق ویژه و محدودی را دنبال نمیکند. مارکس اینرا در مانیفست کمونیست بروشنی بیان میکند:

"کمونیستها حزبی مجزا در برابر سایر احزاب طبقه کارگر نیستند. آنها هیچ منفعتی جدا منافع پرولتاریا بطور کلی ندارند. آنها اصول فرقه خاصی برای خود بمنظور

شکل دادن و قالب زدن به جنبش پرولتاریائی نساخته اند. کمونیستها فقط از این جهت از سایر احزاب طبقه کارگر متمایزند که: ۱- در مبارزه کشوری پرولترهای کشورهای مختلف، آنها منافع مشترک کل پرولتاریا را برجسته میکنند و به پیش میرانند. ۲- در مراحل مختلفی که مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی باید طی کند، آنها همواره و همه جا نماینده منافع کل جنبش اند.

بنابراین از یکسو، از نظر عملی، کمونیست ها پیشروترین و مصمم ترین بخش احزاب کارگری هر کشورند، بخشی که تمام بخش های دیگر را به جلو سوق میدهد، و از سوی دیگر، از نظر تنوریک، آنها این امتیاز را بر کل توده عظیم پرولتاریا دارند که مسیر پیشروی، شرایط و حاصل نهائی کل جنبش پرولتاریائی را بدرستی میشناسند."

بنابراین کمونیسم کارگری بخشی از جنبش طبقاتی است که منافع و آرمانهای کل این جنبش و افق پیشروی و پیروزی تمام و کمال آنرا نمایندگی میکند. با اینحال این به آن معنی نیست که این بخش، این گرایش، بطور اتوماتیک افق خود را بر جنبش طبقه کارگر مسلط کرده، و پراتیک اعتراضی کارگر را رهبری میکند. کمونیسم کارگری هم، بعنوان یک سنت سیاسی و مبارزاتی تابع همان ملزوماتی است که به آن اشاره کردم. باید بتواند نگرش خود را به کل طبقه تسری بدهد، باید بتواند نیروی طبقه را حول اهداف و آرمانهای خود، که در این مورد ابتدا "ویژه" نیست، بسیج کند و در صحنه عمل سیاسی به میدان بکشد. کمونیسم کارگری هم باید بتواند احزاب سیاسی قدرتمند از خودبیرون بدهد و خود را به پراتیک اعتراضی طبقه در مقیاس وسیع مرتبط کند.

از نظر تاریخی، کمونیسم کارگری از همان دوره مارکس به این سو همواره یک سنت مبارزاتی زنده بوده است. در مقاطعی در تاریخ کشورهای مختلف احزاب سیاسی خود را هم بوجود آورده و طبقه کارگر را به انقلاب نیز کشانده است. کارنامه این گرایش گواه دخیل بودن جدی آن در تاریخ قرن بیستم است. مدتی طولانی است که بدنبال شکست تجربه کارگری در شوروی این گرایش احزاب سیاسی جدی ای بیار نیآورده است. علل این را جای دیگری بحث کرده ایم. اما بعنوان یک سنت مبارزاتی این جریان نقش کماکان مهمی در جنبش کارگری داشته، هرچند در کشورهای زیادی این نقش بیشتر بصورت "سوق دادن سایرین به جلو" نمودار شده و در اعتراضات جاری کارگری و در شکل دادن به ذهنیت و نگرش و روشهای رهبران جنبش اعتراضی طبقه نقش خود را بازی کرده است.

ارزیابی از کومه‌له:

یک مرزبندی در روش برخورد

قبل از پایان این بخش می‌خواهم با سایر نگرش‌ها در حزب در زمینه ارزیابی از کومه‌له حد فاصل خود را روشن بکنم. من درباره کومه‌له زیاد صحبت کرده‌ام. تصویر من همین چیزی است که گفتم. من به یک تاریخ واقعی و ابژکتیو، به یک مبارزه عینی میان طبقات اجتماعی قائلم و از زاویه این مبارزه است که همواره میکوشم به حزب و به کومه‌له نگاه بکنم. همین متد مرزبندی‌ای میان شیوه برخورد من به مساله ارزیابی کومه‌له با سایر برخوردهائی که در این حزب هست بوجود می‌آورد. اولین شیوه‌ای که می‌خواهم مرز خود را با آن روشن کنم، شیوه برخوردی است که ارزش و جایگاه تاریخی کومه‌له برای مبارزه کارگران را درک نمی‌کند. کسانی که این شیوه را دارند یا خود نسبت به مبارزه کارگر ناحساسند و یا چنان تصویر ایده‌آلیزه شده و کتابی از این مبارزه دارند که نمیتوانند ببینند تاریخ واقعی این مبارزه هم اکنون چگونه به کومه‌له گره خورده است. شخصا بارها جواب این ایراد را به این و آن داده‌ام که "کومه‌له سازمانی دهقانی است"، "ناسیونالیست است" و غیره. این دیدگاه از یک سلسله تصاویر تجربی درباره کمونیسم و مبارزه کارگری شروع میکند و چون کومه‌له را مطابق الگوی خود، خواه از لحاظ نظری و خواه عملی، نمیبیند و چون تصویری از جدال گرایش‌ها در حزب ما ندارد، کلا ارزش و پتانسیل تاریخی کومه‌له و جایگاه واقعی آن در مبارزه کارگری را منکر میشود. دیدگاه دیگر کاملاً عکس این است. کومه‌له را میبیند و تاریخ را نمیبیند. "کومه‌له هست پس من هستم". در این شیوه برخورد کومه‌له بعنوان یک سازمان ایده‌آلیزه میشود و به یک امر درخود تبدیل میشود. حکمت‌اش را از خودش میگیرد. تشکیلات نقطه شروع تعقل و ارزش‌ها و معیارهاست. گفتم که حتی اگر تشکیلاتی اینطور راجع به خودش فکر کند باز هم ما بعنوان مارکسیست موظفیم آن را در سایه روشن با کشمکش‌های اجتماعی واقعی که در پس آن نهفته است و آن را ایجاب کرده است و در رابطه با معضلات اجتماعی که به آن پاسخ میدهد قضاوت کنیم. اصل اصالت تشکیلات، سیاست و تاریخ جاری بیرون خودش را محو نمیکند. برعکس خود نشاندهنده اینست که سنت سیاسی‌ای که این تشکیلات را بوجود آورده مفروض گرفته میشود و تقدیس میگردد. یک تشکیلات ابزار

پیشبرد سیاست طبقاتی معین است حتی اگر خودش، مانند مجاهدین، خود را مبدا تاریخ و یک ارزش درخود بیانگارد. تقدس تشکیلات فقط یعنی تمکین به سیاست خودبخودی حاکم به تشکیلات یعنی پذیرش و مفروض گرفتن و تقدیس موقعیت عینی و موجود تشکیلات در جدال عینی طبقاتی. اگر دقت کنیم این تقدس موجودیت تشکیلاتی و گسستن از هر نوع محک و ملاک بیرونی و طبقاتی برای توضیح حقانیت تشکیلات خود یک سنت کار سیاسی بورژوازی است. برای کمونیسم کارگری اگر سازمان ارزش دارد برای اینست که دارد در یک تاریخ واقعی، در یک جدال وسیع اجتماعی به نفع طبقه کارگر نقش بازی میکند. هر لحظه که تشکیلات دیگر ابزار این مبارزه اجتماعی نباشد، و لاجرم ابزار امر دیگری بشود، تمام ارزش خود را برای کارگر و کمونیست از دست میدهد. از این موضع است که هنگامی که از نقطه نظر منفعت طبقاتی و از نظر امر کمونیسم کارگری به کومه‌له نگاه میکنیم هم برای ما ارزش پیدا میکند و هم خود را موظف میبینیم که مدام تغییرش بدهیم. تنها باقرار دادن خود در موضع کسی که در یک کشمکش عینی اجتماعی و طبقاتی شرکت کرده است، میتوان تصویر درستی از ارزش و اعتبار یک حزب سیاسی و نقاط ضعف آن داشت. اختلاف من با دیدگاه‌هایی که در این حزب در زمینه ارزیابی از کومه‌له و درونمای آن وجود دارد از همینجا سرچشمه میگیرد. من آن جریانی که قید کومه‌له را میزند و برایش شانه بالا میاندازد را جریانی به غایت روشنفکرانه میدانم که نه از جدال اجتماعی واقعی چیزی فهمیده و نه از مارکسیسم و از تئوری کمونیسم شناختی دارد. کسانی که از موضع به اصطلاح کارگری ارزش کومه‌له را منکر میشوند، (و از این قماش داشته‌ایم)، نمیفهمند که مکانیسم جلورفتن امر کارگران در جهان مادی چیست. نمیتوان نیروی واقعی پیشبرنده تاریخ جاری کارگری را قلم گرفت و تا وقتی سازمانی مطابق الگوی از پیشی بوجود نیامده یکجائی منتظر شد. تاریخ واقعی طبقه کارگر در کردستان و آن کشمکش اساسی که امروز کارگر کرد را در برابر سرمایه و بورژوازی قرار داده است از طریق کومه‌له پیش میرود. تکامل مبارزه کارگری در کردستان امروز، پیشروی و یا درجا زدن آن، به عملکرد کومه‌له گره خورده است. در قبال دیدگاه دیگر می‌گویم کومه‌له به اعتبار این کشمکش اجتماعی بیرونی ارزش پیدا میکند. سازمان بزرگ و رزمنده و فداکار در تاریخ جهان زیاد بوده است. سوال اصلی اینست که این سازمان با نبرد اجتماعی کارگر چه رابطه‌ای دارد. این سوال نظری من نیست، سوال عملی کارگر است. در جهان ما نه فقط سازمان‌های سیاسی، بلکه مقولات بسیار کلی‌تر و تجربی‌تر هم، مانند خلاقیت

۲- حزب کمونیست، کومه‌له و کمونیسم کارگری

یک ارزیابی فشرده

در برخورد به حزب کمونیست ایران و کومه له بعنوان بخشی از این حزب هم همین متد را باید بکار برد. باید از زاویه مبارزه طبقات اجتماعی و سنت های اعتراض سیاسی طبقات به این تشکیلات نگاه کرد. باید پرسید حزب از چه کشمکش اجتماعی مایه گرفته است، از درون کدام سنت یا سنت های سیاسی بیرون آمده، چه رابطه پراتیکی با طبقه کارگر پیدا کرده و کدام افق را جلوی آن میگذارد و بالاخره باید روشن کنیم که جهت حرکت این حزب چیست. پاسخ این سوالات را باید بر مبنای ارزیابی های عینی و تاریخی داد و نه بر مبنای تعلق خاطر و ایمان ایدئولوژیک. به صرف اینکه حزبی خود را مارکسیست میداند و از منافع طبقه کارگر حرف میزند فوراً نمیتوان آن را حزبی پرولتاریائی و رهبر طبقه کارگر تعریف کرد. ایدئولوژی و پراتیک سازمانی حزب ما در تعیین جایگاه طبقاتی و اجتماعی اش نقش دارد، اما این یک رابطه اتوماتیک نیست. حزب کمونیست ایران را هم نباید، مانند هر جریان دیگر، بر مبنای آنچه که اعتقاد دارد و آنچه که درباره خود میگوید قضاوت کرد. باید در موضع طبقه ایستاد و با بینشی مادی به این حزب نگاه کرد و جایگاه آن و روند حرکت آن را شناخت.

من نظرم را درباره ماهیت و جایگاه حزب کمونیست ایران بدفعات تشریح کرده ام و این نظرات حتی بعنوان موضع رسمی حزب در نشریات ما چاپ شده. بنظر من حزب ما در یک موقعیت انتقالی است. از گوشه خاصی در جامعه پیدا شده و به سمت جای دیگری حرکت میکند. علت این خصلت انتقالی اینست که حزب ما ساخته تنها یک گرایش اجتماعی و یک سنت مبارزاتی نیست. حزب ما چند بنی است. جدال میان این گرایشات و این سنت ها که تا پیش از تشکیل حزب در چهارچوب وسیع تر اجتماعی ادامه داشت، امروز تا حدود زیادی به درون حزب ما رانده شده است. بخشی از مبارزه و کشمکش سنت های سیاسی در جامعه ایران امروز جزء تاریخ درونی حزب ما شده. این گرایشات کاملاً ملموس و قابل شناخت هستند و نیازی به حدس و گمان درباره آنها نیست. حزب ما در درون یک سنت ضد پوپولیستی ساخته شد. آنچه که ما به آن مارکسیسم

هنری، اخلاقیات، انساندوستی و غیره، بدون ارجاع به مبارزه اجتماعی واقعی فی النفسه قابل ارزیابی نیستند. درباره تمام اینها فقط میتوان از موضع کسی که در یک مبارزه اجتماعی و عینی دخیل و جانبدار است حکم داد. در یک کلمه شاخص ارزیابی ما از کومه له باید نقش آن و رابطه مادی آن با جنبش ضد سرمایه داری کارگر و دقایق و لحظات این جنبش باشد، و نه فاکتورهای کمی و کیفی خود این سازمان، اینکه چند سال سابقه دارد، چه شدایدی را تحمل کرده است، از چه انسانهای فداکار و با شهامتی تشکیل شده، از کدام تشکیلات دیگر بزرگتر است و غیره. از موضع تاریخ واقعی و اجتماعی مبارزه طبقات میتوان قضاوت کرد که این سازمان، با همین خواص داخلی اش در چه دوره هائی به این نبرد بیرونی نزدیک تر و دورتر بوده، اگر بخواهد ارزش سیاسی اش را برای کارگر حفظ بکند و یا واقعا تحقق ببخشد چه باید بکند، سیاستی که در هر مقطع بر آن حاکم است و پراتیکی که انجام میدهد تا چه حد به این امر خدمت میکند. این برعهده هر تشکیلاتی است که خود را دانما با این شاخص محک بزند. این برعهده هر سازمان کمونیستی است که مداوما نشان بدهد که دارد خود را به این کشمکش اجتماعی بیرون خود و به امر کارگر در این کشمکش مربوط و مربوط تر میکند.

خلاصه میکنم. کمونیسم کارگری آن دیدگاهی در حزب ماست که به خود حزب از نقطه نظر یک جنبش اجتماعی نگاه میکند. ما این را فرض میگیریم که حزبی که نام خود را کمونیست گذاشته است باید به این کشمکش طبقاتی بیرون خود پاسخگو باشد و از آن مایه بگیرد. اما ما این را نیز میدانیم که تاریخا حزب ما، و کومه له بعنوان پدیده مشخصی در درون حزب، از این جدال عینی مایه نگرفته است، بلکه باید در یک روند بسمت این جنبش طبقاتی رانده شود. در این روند باید تغییرات مادی در این حزب و در فکر و عملکردش صورت بگیرد. کمونیسم کارگری تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود نیرویی برای تحقق هرچه سریع تر و جامع تر این انتقال است. این بخشی از تلاش ما برای ایجاد احزابی است که دیگر مستقیماً از جدال اجتماعی کارگر علیه سرمایه و فقط همین مایه میگیرند و به نیازهای آن پاسخ میدهند.

دو سنت مبارزاتی متفاوت بود. سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیرکارگری ایران. شکاف های میان این دو سنت تا مقطع طرح مباحثات کنگره اول اتحادمبارزان کمونیست هنوز مشهود نشده بود و برای فعالین این جریان ملموس و قابل درک نبود. به این بحث پس از توضیح پایه های اجتماعی کومه له و تشکیل حزب بر میگردم.

با کومه له عوامل دیگری نیز وارد این تصویر میشود. قبل از انقلاب ۵۷ کومه له سازمانی در چهارچوب چپ رادیکال ایران بطور کلی است و قطب بندی های درونی این چپ و اوضاع بین المللی کمونیسم زمان خود را منعکس میکند. به اعتقاد من، تا این مقطع جامعه کردستان و ویژگی های آن هنوز خصلت ویژه کردستانی به کومه له نبخشیده است. کومه له سازمانی سیاسی کار و معتقد به کار توده ای است و به این اعتبار یک پای صفتبندیهای درونی کل چپ ایران در قبال مشی چریکی است. تحت تاثیر مانوئیسم است و به این عنوان گوشه ای از کل قطب بندی کمونیسم زمان خود در سطح جهانی است. علیرغم اینکه فعالین اصلی آن در کانون های سیاسی در کردستان بار آمده اند و لذا بیش از سایر بخش های چپ ایران نسبت به معضلات جامعه کردستان و ستم ملی حساس و مطلعند، افق ویژه کردستانی ای را جلوی خود نمیگذارند و سازماندهی خاص کردستانی را دنبال نمیکنند. فعالین و رهبران این جریان در زندانها، مانند سایر زندانیان چپ، عناصر و کادرهای جنبش کمونیستی ایران بطور کلی شناخته میشوند.

انقلاب ۵۷ این وضعیت را دگرگون میکند. تحرک عمومی توده ای در ایران این جریان را بطور وسیع و علنی به میدان میکشد. اعتقاد به کار توده ای و آشنائی فعالین این جریان با نیازها و مسائل زحمتکشان کرد آن را از یک امتیاز اولیه نسبت به سایر بخش های چپ ایران برخوردار میسازد و حتی قبل از قیام و شکل گرفتن جمهوری اسلامی، کومه له رابطه پراتیک جدی تری با جامعه کردستان و اعتراض توده ای در این منطقه پیدا میکند. این تأثیری دوگانه داشت: از یکسو کومه له در قیاس با کل چپ ایران از رابطه نزدیک تری با توده ها برخوردار میشود و از سوی دیگر، کردستانی تر میشود و از چپ ایران فاصله میگیرد. با پیدایش جمهوری اسلامی و آغاز سرکوب کردستان، و همچنین با مشروعیت پیدا کردن رژیم اسلامی در کل کشور، مساله ملی در کردستان پایه جدیدی برای مقاومت و ادامه مبارزه در کردستان بوجود میآورد. مساله ملی و مبارزه برای حق تعیین سرنوشت، بعنوان یک کشمکش اجتماعی و بعنوان سرچشمه یک سنت مبارزاتی و اعتراضی ویژه

انقلابی ایران نام داده بودیم. اما این سنت ضد پوپولیستی، بخصوص آنجا که خود را در اشکال سازمانی شکل داده بود، فی الحال حاصل تلاقی دو سنت مبارزاتی اصلی در درون سوسیالیسم ایران بود. انقلاب ۵۷ سوسیالیسم کارگری در ایران را فعال کرد، مارکسیسم فضا و فرجه ای برای رشد پیدا کرد. در بیرون سازمانهای سیاسی چپ رادیکال جنبش کارگری با شوراها و مبارزه برای کنترل کارگری، با جنبش بیکاران و با اعتراضات روزمره برای گسترش اقتدار و حقوق کارگران وسیعا فعال شده بود. در درون چپ رادیکال ایران انتقاد مارکسیستی به بستر اصلی و پوپولیستی این چپ بالا گرفت. این جریان انتقادی ارتباط عملی و تشکیلاتی ویژه ای با تحرک مستقیم کارگری نداشت. اما منعکس کننده این فشار اجتماعی و به یک معنا نماینده آن در درون چپ رادیکال ایران بود. حاصل این تلاقی، برآیند این فشار اجتماعی و بیشکل سوسیالیسم کارگری و این انتقاد مارکسیستی به پوپولیسم و پایه های سیاسی و برنامه ای چپ رادیکال ایران، قطب بندی شدن سریع چپ ایران و پیدایش یک جناح رادیکال و ضد پوپولیست در درون آن بود که سرعت در تمام جریانات اصلی این چپ به سازمانها و فراکسیون های "مارکسیست انقلابی" شکل داد. این مارکسیسم انقلابی جریان حزبی و سازمانی سوسیالیسم کارگری ایران نبود، بلکه از نظر اجتماعی انتهای رادیکال چپ ایران بود، چپ ترین جناح آن بود. جناحی بود که برای نخستین بار در تاریخ دوره اخیر موجودیت چپ ایران پرچم نظریات و سیاست های کارگری را در تقابل با طبقات دیگر و احزاب سیاسی که با تبیین های خلقی فشار طبقات دیگر را منعکس میکردند، بر افراشت. جریان مارکسیسم انقلابی در تقابل با تمام روایات خرده بورژوائی و بورژوائی از مارکسیسم، مدافع ارتدکسی مارکسیسم و تفسیر لنینی از تئوری مارکس بود. اما این جریان همچنان ایستگاه آخر رادیکالیزه شدن چپ رادیکال ایران بود. حوزه اجتماعی فعالیت این جریان همان بود. این جریان نیز نه از محیط اعتراض کارگری مایه گرفته بود و نه در ارتباط ویژه ای با آن قرار داشت. اولویت ها و مشغله های این جریان نیز همچنان کمابیش در چهارچوب چپ غیر کارگری محدود بود. انقلاب ایران، یعنی همان رویدادی که کل جامعه را تحت تاثیر قرار داده بود، و شیوه برخورد به معضلات این انقلاب محور اصلی تفکر سیاسی این جریان بود. ماتریال انسانی و سنتهای مبارزه عملی این جریان نیز اساسا همان چپ رادیکال و غیرکارگری ایران اخذ شده بود. نکته ای که بهرحال اینجا باید تاکید کنم این است که به این ترتیب "مارکسیم انقلابی ایران" خود یک چهارچوب موقت فکری و سیاسی برای

کومه له را بشدت تحت تاثیر قرار میدهد و چهارچوب سیاسی و فکری ویژه ای را به آن تحمیل میکند.

همینجا لازم است قدری درباره مساله ملی صحبت کنم تا بتوانم آن نحوه ویژه ای که این مساله بر کومه له و سپس بر حزب کمونیست ایران تاثیر میگذارد را توضیح بدهم. بنظر من در عصر ما مبارزه ملی فاقد هرگونه پایه واقعی در مناسبات و زیربنای اقتصادی جامعه است. عصر ما مدتهاست که عصر انقلاب کارگری است. مدتهاست که رهانی ملی فی نفسه مبین گذار به هیچ حلقه بالاتری در تکامل مناسبات تولیدی و در بهبود اوضاع توده مردم نیست. در دوران استقلال مستعمرات این حکم صادق نیست. در این دوره مبارزه ملی یک پیش شرط بنیادی تکامل سرمایه دارانه جامعه است. برای دهها کشور در آفریقا و آسیا و آمریکای مرکزی و جنوبی مبارزه ملی یک امر واقعی و تلاشی برای رفع موانع واقعی رشد سرمایه داری بود. در دوره ما چنین نیست. اما این ابداع به معنی مادی نبودن مساله ملی و بی ربطی تاریخی آن نیست. ستم ملی شکلی از ستم است که هنوز بر بخشهای وسیعی از مردم جهان اعمال میشود. این یک درد واقعی است که لذا همراه خود مقاومت علیه آن و مبارزه علیه آن را ببار میآورد و این مبارزه و مقاومت ذهنیت و عمل سیاسی توده های وسیعی از کارگران و زحمتکشان را شکل میدهد. ستم ملی ناسیونالیسم و مبارزه ناسیونالیستی را بوجود میآورد و زنده نگه میدارد. از میان رفتن زمینه های اقتصادی مساله ملی خود بخود نه ستم ملی را از بین میبرد و نه ناسیونالیسم را، بعنوان پاسخ بورژوازی به این مساله و بعنوان سنت سیاسی اعتراض علیه ستم ملی، از صحنه محو میکند. مساله ملی بهرحال باید با رفع ستم ملی پاسخ بگیرد، حال چه با وحدت ملت های مختلف با حقوق و امکانات برابر در یک چهارچوب کشوری وسیع و چه با استقلال و کسب حق حاکمیت ملت فرودست.

مساله ملی و مبارزه ملی در کردستان یک امر واقعی بود. اما اینکه این مساله به صدر مسائل جامعه کردستان رانده شد و احزاب سیاسی اصلی در کردستان را حول خود فعال کرد از اینرو بود که مساله ملی چهارچوبی برای تداوم اعتراض سیاسی فراهم میکرد، در شرایطی که بنظر میرسید انقلاب ۵۷ عملا توسط ضدانقلاب اسلامی از ریل خارج شده و یا سرکوب شده است. برای بورژوازی کرد از نظر برنامه ای مساله ملی کل پلاتفرمش بود و از نظر سیاسی امکانی بود برای ادامه چک و چانه زدن و امتیاز گرفتن از دولت مرکزی که با آغاز زوال حکومت شاه ممکن

شده بود. برای کومه له و برای زحمتکشان این سنگری برای ادامه فعالیت گسترده سیاسی بود، چهارچوبی، ولو بسیار محدودتر، برای ادامه مبارزه ای که رفع ستم ملی تنها یک جزء آن بود. بهرحال به پیش رانده شدن مساله ملی گواه زنده شدن و فعال شدن ناسیونالیسم کرد و مسلط شدن افق مبارزاتی و مطالبات آن در کل جامعه بود.

به این ترتیب ناسیونالیسم در سرنوشت کومه له نیز شریک شد. جناح چپ این ناسیونالیسم در صحنه مبارزه حزبی نیروی مناسب تر از کومه له نمیدید و لذا بعنوان یک پایه دوم، و بعنوان نیروی که قدرت بسیج وسیع و اجتماعی در خود میدید، به این جریان ملحق شد. ناسیونالیسم در درون کومه له هیچگاه پرچم مستقلاً بلند نکرد. وجود این سنت در درون کومه له اساساً خود را در انتقاد ضعیف کومه له به ناسیونالیسم به مثابه یک سنت و یک گرایش سیاسی، اخذ روش های عملی فعالیت از این جریان، درجه ای از برحق دانستن و مترقی شمردن ناسیونالیسم کرد در کل صفوف تشکیلات، و نظایر آن نشان میداد. از نظر فکری نیروی ناسیونالیسم در کومه له، درست مانند چپ سراسری، درپس خلق گرایی پنهان شد. کردایتی کردن، سازش با باورهای مذهبی، بی اعتنائی به مساله برابری زن، بالا گرفتن کیش اسلحه و تحقیر مبارزه سیاسی و تشکیلاتی، و امثالهم، که توسط حزب دموکرات بعنوان مضمون سیاسی ناسیونالیسم کرد صریحا تنوریزه میشد، در کومه له تحت پوشش احترام به اعتقادات توده ها و ملزومات کار توده ای توجیه میشد.

کنگره دوم کومه له تعرض جدی سوسیالیسم رادیکال به پوپولیسم بود. با عقب نشینی پوپولیسم چتر استتار از روی ناسیونالیسم کرد نیز برداشته شد و در طول دوره های بعد مبارزه ضد پوپولیستی مضمون انتقادی ضد ناسیونالیستی صریحی بخود گرفت. ناسیونالیسم نیز در این دوره عقب نشست. حاضر شد وجودش در کومه له و سهمش در گسترش فعالیت آن رسماً انکار شود. اما همچنان بعنوان یکی از گرایشات اجتماعی و یکی از سنت های مبارزاتی موجود در کومه له به بقاء خود ادامه داد و تا همین امروز از نبرد چریکی خود در درون حزب ما علیه پیشروی های گرایشات دیگر دست برنداشته است. کنگره دوم کومه له به راستی کنگره مارکسیسم انقلابی بود. همان چهارچوب موقت همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ ایران در کومه له نیز به فلسفه موجودیت تشکیلات تبدیل شد. به چند عامل باید اینجا توجه کرد. قبل از کنگره دوم، کومه له از نظر تنوریک به

جناح راست چپ ایران تعلق داشت. خوشبختانه تنوری نقش زیادی در پراتیک کومه له نداشت. این راست روی تنوریک تحت الشعاع یک پراتیک چپ در عرصه سیاسی که رابطه نزدیک کومه له با زحمتکشان و منافع آنها را بیان میکرد قرار داشت. اما در هرحال چپ ایران که کومه له را از بیرون و بعنوان یک خط مشاهده میکرد آن را در قطب راست خود قرار میداد. بخش زیادی از مقاومت پوپولیسیم در برابر مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری مدیون این بود که به زعم آنها یک سازمان معتقد به تز "نیمه فنودال و نیمه مستعمره" قدرتمند و با نفوذ در میان زحمتکشان در کردستان وجود دارد. مانویسیم ظاهرا علیرغم ورشکستگی بین المللی اش در کردستان هنوز نمونه های موفق بدست میداد، تز محوری بودن روستاها داشت صحت خود را ثابت میکرد. وقایعی نظیر رابطه گنگ کومه له با شیخ عزالدین حسینی (که برای جناح راست پوپولیسیم نمونه مذهب مترقی بود) و دفاع کومه له (با هر تبصره ای) از کاندیداتوری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری نیز دست این جریان را تقویت میکرد. کنگره دوم این را خاتمه داد. زیر پای کل پوپولیسیم در مقیاس سراسری با کنگره دوم کومه له جارو شد. پیروزی مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری بدون این کنگره قطعاً امری به مراتب دشوارتر میشد. اما، در عین حال کومه له با کنگره دوم اساساً تنها بارزترین اشکال وجودی پوپولیسیم را هدف حمله قرار داد. بخش زیادی از به چپ چرخیدن کومه له و تقویت مارکسیسم انقلابی در کومه له به دوران پس از کنفرانس ششم تا کنگره موسس حزب و حتی پس از آن بر میگردد. بعبارت دیگر، کومه له بدوا از بالا، در سطح رهبری خود به پوپولیسیم تعرض کرد. تعمیق مضمونی این نگرش در خوداین رهبری، گسترش آن در بدنه تشکیلاتی کومه له و عقب راندن سنت های دیگر در کل جریان اجتماعی ای که کومه له نام داشت در طی مراحل بعدی صورت گرفت. برخلاف ناسیونالیسم که همچنان در اشکال متفاوتی به بقاء خود ادامه داد، پوپولیسیم نهایتاً واقعا مضمحل و منحل شد. این تقدیر سراسری این جریان نه فقط در ایران بلکه در مقیاس جهانی بود.

قبل از اینکه به تشکیل حزب برسیم هنوز باید یک فاکتور دیگر را وارد تصویر کنیم. در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست مارکسیسم انقلابی بعنوان یک چهارچوب همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیر کارگری ترک خورد. ما طبعاً به اهمیت این واقعه به روشنی که امروز از آن صحبت میکنم واقف نبودیم. اما، با هر برداشتی که امروز داشتیم، محور کنگره اتحاد

مبارزان فراتر رفتن از سیاست و برنامه (که پرچم پیروزی مارکسیسم انقلابی بود)، و طرح مساله پراتیک اجتماعی یک سازمان کمونیستی بود. اینجا دیگر بحث طبقه کارگر بعنوان شاخصی در تعریف یک سازمان بعنوان سازمان کمونیستی مطرح شد. این کنگره بحث خود را تحت نام سبک کار کمونیستی فرموله کرد. اما همانجا گفت که این امری فنی و تشکیلاتی نیست و تماماً به این مربوط میشود که سازمان کمونیستی موضوع کار خود را چه بخشی از جامعه قرار داده است و در درون این بخش چه انقلاب و چه آرمانی را سازمان میدهد. امروز اگر بخواهم تصویری از اتفاقی که در این کنگره افتاد بدهم میگویم در این کنگره سوسیالیسم کارگری به چپ رادیکال اعلام کرد که کافی نیست سیاست و برنامه ات کمونیستی باشد. باید بیانی و اینجا در درون طبقه و برای انقلاب کارگری پراتیک کنی. بنظر من سوسیالیسم کارگری از برنامه مشترک تا کنگره موسس این پیشروی را کرد که محدودیت چهارچوب نظری موجود و ضرورت تغییر جریان مارکسیسم انقلابی به یک حرکت کارگری کمونیستی پراتیک را به کل جریانات دخیل در حزب قبولاند. از نقطه نظر این جریان اگر حزب کمونیست ارزش داشت برای این بود که قرار بود ظرفی برای فراتر رفتن از جریان مارکسیسم انقلابی ایران و شکل دادن به یک پراتیک کمونیستی در درون طبقه کارگر باشد. اما در حالی که مارکسیسم انقلابی بعنوان تابلوی حزب و بعنوان شالوده نظری و سیاسی آن تثبیت شد، کارگری شدن بعنوان یک "جهت گیری و یک اولویت"، بعنوان یک استنتاج منطقی از مارکسیسم انقلابی و مرحله ای در تکامل آن طرح شد.

با کنگره اتحاد مبارزان کمونیست موازنه سیاسی و نظری جدیدی میان گرایشات اجتماعی مختلف در درون جریان حزبی بوجود آمد. حزب کمونیست بر مبنای این چهارچوب جدید که در آن بهرحال ناکافی بودن چهارچوب مارکسیسم انقلابی و ضرورت فراتر رفتن از آن به نفع کارگری شدن و سوسیالیسم کارگری تاکید شده بود تشکیل شد. اما این موازنه جدید هم بهرحال یک ظرف موقت برای همزیستی و تحرک گرایشات اجتماعی دخیل در حزب بود. هزار و یک نمونه در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب وجود دارد که نشان میدهد چگونه همه این جریانات و سنت ها در چهارچوب جدید به حیات و فعالیت خود ادامه دادند. پس از تشکیل حزب مرحله دوم شکسته شدن قالب مارکسیسم انقلابی توسط سوسیالیسم کارگری آغاز میشود. در ایندوره حزب ما شاهد پیدایش ادبیاتی است که ابداً در سنت رسمی تاکنونی اش ریشه نداشت. بحث کار در درون طبقه کارگر،

جریان ناپایدار است و در مقیاس اجتماعی و خارج از حزب کمونیست ایران نماینده ای ندارد. این جریان، جریان غالب در حزب کمونیست است و بویژه از نظر پراتیکی به بخش اعظم فعالیت حزب شکل میدهد. ۳- کمونیسم کارگری.

در چندسال اخیر گرایشات دیگری نیز با توجه به تکامل چپ ایران بطور کلی در حزب ما رشد کرده است. اینها در حزب کمونیست جای جدی ای ندارند. از جمله اینها میتوان به گرایشات روشنفکرانه لیبرالیستی و آکادمیستی اشاره کرد که در خارج از حزب کمونیست ایران وسیعا در میان چپ پوپولیست سابق اشاعه یافته است و با تحولات امروز در صحنه بین المللی فضا برای انتقاد لیبرالی به مارکسیسم و ابهام تراشی در مورد مارکسیسم و کمونیسم را بازتر حس میکند. در حزب ما این گرایشات به اشکال پوشیده تر و با ظاهر رادیکال تر گاه و بیگاه بروز میکنند. این جریان که در خارج حزب بصورت انتقاد به چپ رادیکال مطرح میشود، در واقع چیزی جز استنتاجات راست از بن بست رادیکالیسم غیرکارگری نیست.

حزب کمونیست محل تلاقی این گرایشات است. بی افقی گرایشات دیگر و نبود پرچمداران سیاسی و نظری ای که بتوانند در یک مقیاس وسیع تر در جامعه این خطوط را نمایندگی کنند، کمونیسم کارگری را در حزب کمونیست به یک "خط رسمی" و ظاهرا پذیرفته شده تبدیل نموده است. حتی بیان اینکه این حزب محل تلاقی این گرایشات است مایه رنجش زیادی در درون حزب میشود. اما وجود این گرایشات و تلاقی و کشمکش اینها بروزات بسیار روشنی در حزب ما داشته است. گویا ترین شکل بروز این کشمکش روی زمین ماندن و دنبال نشدن و گاه به عکس خود تبدیل شدن سیاست هائی است که از مباحثات رسمی حزب و در واقع از موضع کمونیسم کارگری در حزب استنتاج میشود. در حزب ما رسم است که این شکاف میان آنچه از خط رسمی استنتاج میشود با پراتیکی که عملا صورت میگیرد به حساب "نفهمیدن" بحث ها، جانیاقتادن خط و غیره گذاشته شود. واقعیت اینست که گرایشات سیاسی موجود در حزب در برابر این خط بطرق مختلف مقاومت میکنند. مشکل ما معرفتی نیست. بحث بر سر تناسب قوا و نیروی سنت های سیاسی مختلف در حزب است.

از کنگره دوم تا کنگره سوم

برای دوره ای چهارچوب ضد پوپولیستی و رادیکال- چپ

مبانی سازماندهی و آژیتاسیون کارگری، درک مکانیسم های "خود سازماندهی" طبقه کارگر، تبیین انقلاب روسیه از زاویه تحول اقتصادی و نقد سرمایه داری دولتی، طرح شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، بیانیه حقوق زحمتکشان در کردستان، و غیره پیش از آنکه از چهارچوب سنت ضد پوپولیستی مایه بگیرد و به مباحثات برنامه ای مارکسیسم انقلابی مدیون باشد، استنتاجات مستقیم از آرمان کمونیسم و از وجود اجتماعی کارگر و نیازهای اوست. اینجا دیگر ادبیات سوسیالیسم کارگری را مستقل از چهارچوب رادیکالیزه شدن چپ غیرکارگری ایران و مستقل از سابقه پلمیک های مارکسیسم انقلابی میبینیم. سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست، در فضائی که تعهد کنگره موسس به "کارگری شدن" بوجود آورده است، بتدریج خودآگاه میشود، دنبال تاریخ مستقل خود در گذشته و دورنمای سازش نکرده خود در آینده میگردد. ادبیات خود را بوجود میآورد، نقد خودش را تیز میکند و تدقیق میکند و بالاخره یکبار دیگر آخرین قالب همزیستی گرایشات درون حزب را بزیر سوال میکشد.

در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب بحث کارگری شدن و بالاخره کمونیسم کارگری ناگزیر خود را در انتقاد به پراتیک حزب و در انتقاد به موازنه فکری و سیاسی ای که در حزب میان تمایلات و سنت های مختلف وجود دارد یافته است. گرایشات دیگر در حزب تا این اواخر با این گرایش انتقادی راه آمده اند. اما از کنگره دوم حزب و بویژه از کنگره ششم کومه له به بعد کشمکش این سنت ها در درون حزب وارد مرحله جدید و تعیین کننده ای میشود که پانین تر از آن صحبت میکنم.

خلاصه کنم. حزب کمونیست ایران یک حزب چند بنی است. سنت های اجتماعی مختلف در تشکیل این حزب شرکت کرده اند و میکوشند از این حزب به عنوان ابزار حرکت و پیشرفت خود استفاده کنند. اینها عبارتند از ۱- ناسیونالیسم کرد که ضعیف ترین و منکوب شده ترین گرایش در حزب است. این گرایش اساسا در تلقیات و باورهای خودبخودی تشکیلات ما در کردستان، و امروز در خارج کشور، لانه کرده و تنها در مقاطع خطیر و آنهم هنگامی که میان جریانات اصلی در حزب شکاف بروز میکند فعال میشود و سخنگو و پرچمدار موقت پیدا میکند. ۲- رادیکالیسم چپ. این جریان عمیقا ضد پوپولیست است و اساسا در چهارچوب موقعیت ذهنی حزب در قبل از کنگره دوم باقی مانده است. این جریان حاصل نهایت رادیکالیزاسیون چپ انقلابی غیر کارگری ایران است. بنابر ماهیت خود این جریان یک

مبارزان کمونیست کرد. قدرت چپ رادیکال غیر کارگری در حزب ما چنان زیاد است و چنان بر تعقل و برداشتهای متعارف رهبران و کادرهای حزب ما سایه انداخته است که ترویج و مبارزه روشنگرانه نمیتواند بطور جدی تکانش بدهد. بحث ها پذیرفته میشود، اما رهبر و فعال برای این خط پرورش پیدا نمیکند و پراتیک حزب دگرگون نمیشود. لبه تیز نقد کمونیسم کارگری کُند میشود و تحت الشعاع پیوستگی با گذشته، که چیزی جز غلبه سوسیالیسم رادیکال غیرکارگری در حزب نیست، قرار میگیرد. در یک کلمه این جریان در حزب ما با قدرت تمام در برابر این نقد و تمام استنتاجات عملی که بر آن مترتب است مقاومت میکند. این مقاومت تنوریزه نیست، سخنگوی معین و پلاتفرم ندارد، اما قوی و مادی است و بویژه خود را در پاسخهای پراتیکی که این حزب به مسائلیش میدهد نمودار میکند.

کنگره سوم و پیکار برای کمونیسم کارگری در کنگره سوم حزب کمونیست صریحا گفتم که گرایشات دیگر، نه فقط در حزب بلکه در مقیاس اجتماعی و جهانی، افق و آینده ای ندارند و این حزب دیگر باید تماما بر بنیاد کمونیسم کارگری استوار بشود. این خط کادر و رهبر و فعال سیاسی خودش را میخواهد و باید پرورش بدهد و مادام که چنین نیروی را گرد نیاورده حتی قدرت دگرگون کردن پراتیک همین حزب را هم نخواهد داشت. بنابراین پس از کنگره سوم، تصمیم گرفتیم که پیکار برای کمونیسم کارگری را از چهارچوب خط رسمی حزب بیرون ببریم و بعنوان یک خط سیاسی معین در تمایز با سایر سنت های سیاسی چپ چه در بیرون و چه در درون حزب طرح کنیم. برای ما دیگر کمونیسم کارگری فراخوان کمیته مرکزی حزب به بدنه تشکیلات و یا خط رسمی حزب در برابر گرایشات دیگر در جامعه نیست، بلکه جریانی است که چه در حزب و چه در مقیاس اجتماعی تازه باید خود را به کرسی بنشانند. نه فقط اعضاء حزب، بلکه خود کمیته مرکزی و رهبری این حزب باید در مقابل یک انتخاب واقعی و سیاسی قرار بگیرند. کمونیسم کارگری از مشکلات حزب کمونیست استنتاج نشده است. پاسخگویی به مسائل عملی بخش های مختلف حزب، شکل دادن به یک رهبری پرشور، سیاسی و پرکار، بار آوردن کادرهای قابل برای این خط در درون حزب و غیره اینها تنها نتیجه تبعی رشد اجتماعی این گرایش میتواند باشد. ما کمونیسم کارگری را بعنوان جریانی که در برابر بحران سوسیالیسم بورژوائی در مقیاس جهانی پاسخ دارد، بعنوان یک حرکت طبقاتی و اجتماعی و بعنوان یک سنت اصیل مارکسیستی در جدال ایدئولوژیک در سطح جامعه مطرح میکنیم. مستقل

موجود حزب میتوانست کارساز باشد و به مسائل سیاسی و عملی حزب پاسخ بدهد. میتوانست پایه ای برای یک رهبری فعال و گسترش پراتیک حزب باشد. در این دوره مساله شکل دادن به خود حزب و رساندن بخش های مختلف آن، فعالین و کادرهای آن، به همان حد فکری و سیاسی بود که این دیدگاه طرح میکرد. بعلاوه، و از این مهم تر، این پرچم به اندازه کافی حزب را از پیرامون خودش متمایز میکرد و در رابطه با مسائل عمومی سوسیالیسم ایران هنوز پاسخهایی داشت که بدهد. از نقطه نظر کار برای سوسیالیسم کارگری، طرح بحث هایش در جنبش و تاثیرش به پراتیک حزب این چهارچوب هنوز جا داشت. اما با روتین شدن فعالیت حزب و سر و سامان گرفتن ساختارهای تشکیلاتی اش از یک طرف و از آن مهم تر با تحولات سریع چپ، چه در ایران و چه در مقیاس بین المللی محدودیت های موازنه فکری و قالب های نظری و سیاسی حاکم به حزب نمودار شد. افت کار کمیته مرکزی حزب، پائین آمدن راندمانها، کنار کشیدن تدریجی رفقا از قبول مسئولیت های کلیدی، غرق شدن در کار تشکیلات داری، غامض شدن اموری مانند انتشار نشریات حزبی، اظهار نظر بموقع درباره رویدادهای مهمی که در سطح جامعه در جریان بود، حفظ سطح تبلیغات حزب، و حتی تامین یک مدیریت موثر بر عرصه های مختلف فعالیت حزب، و غیره، اینها تنها نمودهائی از محدودیت چهارچوب سیاسی و نظری ای بود که این رهبری و این حزب را شکل داده بود.

در آستانه کنگره دوم دیگر از نقطه نظر منافع سوسیالیسم کارگری روشن شده بود که باید از این چهارچوب فراتر رفت. بحث هایی که در کنگره دوم مطرح شد این هدف را داشت. فاصله کنگره دوم تا کنگره سوم برای من دوره تلاش برای تغییر مبانی بنیادی حزب به نفع سوسیالیسم کارگری و به اصطلاح یک بنی کردن حزب تحت پرچم این جریان از طریق توافق و تائید جمعی و بعنوان خط رسمی حزب بود. تمام بحث های مربوط به کمونیسم کارگری در این دوره بعنوان "نظرات حزب" بیان شده و تا همین امروز هم همه اینها را بعنوان نظرات حزبشان تائید میکنند. اما در طی ایندوره برای ما مشخص شد که با این روش بجائی نمیرسیم. گرایش رادیکال چپ در حزب این دیدگاه را هضم میکند و در سیستم فکری خودش و در امتداد پراتیک موجود خودش قرار میدهد. انتقاد بنیادی کمونیسم کارگری به گرایشات دیگر در حزب و به کل چپ بیرون خودش، به نسخه هائی برای اصلاح جریان موجود تبدیل میشود. همان کاری که راه کارگر هم با بحث های کارگری ما میکند، همان کاری که کنگره دوم پیکار با نظرات اتحاد

از اینکه حزب کمونیست تا چه حد بتواند این دیدگاه و پراتیک روشن و بدون ابهامی که از آن ناشی میشود را بر کار خود ناظر کند، ما وظیفه خود را طرح این مباحثات و گرد آوری نیروی پیشروان طبقه کارگر در یک مقیاس اجتماعی قرار داده ایم. هر عضو حزب کمونیست باید خود را نه بایک جریان انتقاد و اصلاح درون حزبی، بلکه با یک حرکت فکری و عملی اجتماعی روبرو بیاید و به این عنوان، بعنوان کمونیستی که به سرنوشت سوسیالیسم و انقلاب کارگری میانیدشد، انتخاب سیاسی خود را بکند. تنها از این طریق ما قادر خواهیم بود نسل دیگری از کمونیستها را بوجود بیاوریم که توانایی پاسخگویی به نیازهای مبارزه کمونیستی این دهه را داشته باشند.

کمونیسم کارگری و کومه له، کنگره ششم و پس از آن

کنگره ششم مقطع بسیار مهمی در سرنوشت کمونیسم کارگری در کومه له است. در این کنگره اسنادی تصویب شد که تبیینی براسستی سوسیالیستی و کارگری از کومه له و وظایف آن بدست میدهد. این یک پیشروی جدی کمونیسم کارگری در کومه له بود. مصوبات این کنگره اسناد بسیار با ارزشی در نقد خرافاتی هستند که سنت های دیگر سیاسی در کردستان بر فعالیت ما تحمیل کرده بودند. استراتژی کمونیستی روشنی، که نیروی طبقه و نه سازمان را مبنای تغییر جامعه قرار میدهد و عینیات اجتماعی کردستان را برسمیت میشناسد تدوین شد. کارگر و شهر در فلسفه سیاسی کومه له جای خود را یافت. مبارزه نظامی بعنوان یک عرصه فعالیت و تاکتیک حزب کارگری در جای درست خود قرار گرفت. آوانتوریسم و بی افقی در کار نظامی جای خود را به ارزیابی ای سنجیده از جایگاه این شکل مبارزه برای ما و ارزش واقعی تشکیلات نظامی و افراد آن داد. تبیینی طبقاتی، متکی بر شناخت اجتماعی از کومه له و حزب دموکرات بدست داده شد، نقاط قدرت واقعی و طبقاتی کومه له تاکید شد و میرا بودن و زوال سنت ناسیونالیستی حزب دموکرات نشان داده شد. کنگره ششم گواه برقراری تناسب قوای جدیدی در تشکیلات کردستان حزب به نفع سوسیالیسم کارگری بود. متاسفانه رویدادهای پس از کنگره ششم نه فقط این تناسب قوای جدید را برهم زد بلکه به رشد و تقویت گرایشات دیگر، تا حدی فراتر از آنچه حتی پس از کنگره دوم حزب و کنگره پنجم کومه له به آن رسیده بودیم، میدان داد. دوران پس از کنگره ششم

یکی از دشوارترین دوره هائی بوده است که تشکیلات حزب ما در کردستان از نظر محدودیت های عملی و فنی و فشارها و تنگنا ها داشته است. ما سختی هائی را از سر گذرانده ایم که هریک از آنها برای بسته شدن یک تشکیلات چپ سنتی کافی بوده است و همین گواه ظرفیت های عظیمی است که در طول این ده سال برای ایفای یک نقش تعیین کننده تاریخی در کومه له شکل گرفته است. اما این دشواری ها بهرحال تاوان سیاسی خود را داشته است. این نخستین بار نیست که فشارهای عینی بیرونی سیر پیشروی سوسیالیسم کارگری و مارکسیسم در ایران را کند کرده است. امروز میتوان تصور کرد که در غیاب سرکوب ۳۰ خرداد به بعد، و حتی در صورت وجود یک فرجه یکساله دیگر، چه دگرگونی های عظیمی میتوانستیم در سرنوشت کل چپ انقلابی ایران بوجود بیاوریم. مشقات عملی بعد از کنگره ششم نیز، باشد که در مقیاسی به مراتب کوچکتر، ما را از فرصت برای یک پیشروی تعیین کننده در کردستان محروم کرد. کنگره ششم به سرعت تحت الشعاع منفعت "حفظ انسجام و یکپارچگی تشکیلات" قرار گرفت. لبه نقد به گذشته و به آنچه باید از آن گسست، کُند شد. فشار از روی گرایشات عقب مانده و غیر کارگری در حزب برداشته شد و هویت تشکیلاتی و عرق سازمانی بعنوان ابزاری برای حفظ انسجام تشکیلات برجسته شد. بجای گسست از گذشته، یعنی گسست از آن تاریخ غیرکارگری که حزب کمونیست ایران تنها با اعلام جدائی از آن به آینده امید دارد، پیوستگی تاریخی سازمانی مورد تاکید قرار گرفت. نه تنها یک روند حرکت و تلاش برای رساندن پیشروی های کنگره ششم به نتایج عملی و ملموس و ایجاد تغییر ریل ها و دگرگونی های اساسی که در این کنگره فراخوان داده شده بود آغاز نشد، بلکه حتی بسیاری از مفروضات قدیمی تر این حزب، و انسجامی که سوسیالیسم کارگری و نقد تاکنونی ما در حزب ایجاد کرده بود زیر سوال قرار گرفت. راه حل های روشنی که به همین موقعیت عملی تشکیلات ارائه میشد مورد بی اعتنائی قرار گرفت. هویت سیاسی جای خود را به هویت سازمانی و حتی جغرافیایی داد. اخلاقیات و خرافاتی در حزب کمونیست ایران پر وبال گرفت که بسیاری فکر میکردند ریشه آنها برای همیشه خشکیده است.

این عقبگرد نه تنها در عمل تنگناهای عملی تشکیلات را رفع نکرده است بلکه فرصت زیادی که برای ایجاد دگرگونی های لازم در کار ما وجود داشته است را به هدر داده است. این دگرگونی های عملی روشن و مدون و حتی در بسیار از موارد مصوب اند. کومه له در یک قدمی انقلاب عظیمی

شادابی سیاسی خود و تحمل شداید در این مبارزه نیازی به پناه بردن به افتخارات تاکنونی خود ندارد. افتخارات گذشته و رضایت از خود برای نوشتن خاطرات سیاسی خوب است و نه برای مبارزه سیاسی. کمونیستی که هنوز تازه یک گام از صدگام را برای انقلاب کارگری و سازماندهی جامعه ای نوین برداشته است نمیتواند به گذشته و حال خود مدال بدهد. تمام شادابی و امید و استواری او محصول آرمان او و تعلق اجتماعی او به یک جنبش وسیع طبقاتی است که در کل جهان جریان دارد. اگر این خصلت حزب کمونیست، این نارضایتی دائمی از وضع موجود از زاویه وظایف و دورنمای آینده اش، را از آن بگیرد تمام دینامیسم حرکت تاکنونی و تمام مایه استقامت تاکنونی اش را از میان برده اید.

از نظر عملی و تشکیلاتی فراخوان ما در کردستان فراخوانی است برای پایان دادن به این عقبگرد و بازگشت به نگرش و اولویت های ناظر به کنگره ششم، و پیاده کردن استنتاجاتی که حتی در جزئیات، چه در کنگره ششم و چه پس از آن، از این دیدگاه شده و مدتهاست در اختیار کمیته مرکزی حزب قرار گرفته است. ما این استنتاجات را راه واقعی کومه له به جلو میدانیم.

در رابطه با مباحثات کمونیسم کارگری ما از اعضای حزب در کردستان، درست مانند سایر اعضای حزب و همه کسانی که مخاطب این بحثها هستند، انتظار داریم که بعنوان انسانهای کمونیست، با تمام معضلات و سوالاتی که یک کمونیست با توجه به موقعیت بین المللی و اوضاع جنبش طبقاتی بطور کلی در برابر خود دارد، به این مباحثات توجه کنند



بخشی از جزوه "درباره فعالیت حزب در کردستان" (اسنادی از مباحثات درونی حزب کمونیست ایران) انتشارات کانون کمونیسم کارگری اوت ۱۹۹۰ خط تاکیدها همه جا از من است.

[۱] کنگره دوم کومه له در فروردین ۱۳۶۰ برگزار گردید.

[۲] کنفرانس ششم کومه له در تاریخ مهرماه ۱۳۶۰ برگزار شد.

[۳] کنگره موسس حزب کمونیست ایران در شهریور ۱۳۶۲ تشکیل شد.

[۴] کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در آبان ۱۳۶۱ برگزار گردید.

[۵] کنگره سوم حزب کمونیست ایران در بهمن ۱۳۶۷ برگزار شد.

[۶] کنگره ششم کومه له در اردیبهشت ۱۳۶۷ برگزار شد.

که میتواند در تاریخ سیاسی کردستان بوجود بیاورد، در یک قدمی مهم ترین خدمتی که میتواند به سوسیالیسم کارگری در کردستان بکند، توقف کرده است. هنوز برای این کار فرصت هست. در واقع جلوی این روند را نمیتوان گرفت. گرایشات دیگر فقط میتوانند کنش کنند.

برخورد امروز تشکیلات کردستان حزب به دور جدید بحث کمونیسم کارگری گواه عقبگردی است که رخ داده است. گواه فرجه ای است که گرایشات دیگر در تشکیلات ما پیدا کرده اند. مباحثاتی که دنیای امروز و مقدرات کمونیسم در مقیاس جهانی را تجزیه و تحلیل میکند، مباحثاتی که در برابر تخریب کل سوسیالیسم بورژوائی زمان ما افق یک کمونیسم زنده و بالنده کارگری را ترسیم میکند، مباحثاتی که دارد چهارچوب تفکر محدود ضد پوپولیستی ما را میشکند و برای سوسیالیسم کارگری کادر و رهبر بارمیاورد، مباحثاتی که صرفا در حاشیه اشاره محدودی به کار ما در کردستان میکند، با بارزترین جلوه های تشکیلات چپگری و عرق سازمانی پاسخ میگیرد و گفتم که این سنگر کدام گرایش در صفوف ماست. همه دلواپس ارزیابی ما از پراتیک و افتخارات سازمانی شان میشوند، اعلام میشود که نقد باید "روحیه بخش" باشد، که کمونیسم کارگری در کومه له پیاده شده و "حلول کرده"، که منظور این بحث "ما" نیستیم.

ماحصل این شیوه برخورد بسته شدن گوش آن کمونیستهای که در حزب کمونیست ایران متشکل شده اند بر روی نظرانی است که چه بخواهند و چه نخواهند سوسیالیسم رادیکال دوران ما را دگرگون میکند. چپ پوپولیست تاوان این شیوه برخورد به مباحثات ضد پوپولیستی را پس داد. تشکیل حزب کمونیست ایران خود گواه اینست که عرق سازمانی سنگری برای مقاومت در برابر افق های زنده سیاسی نیست. تشکیل حزب کمونیست ایران خود گواه این بود که هر افقی "روحیه و ضد روحیه" را با هم به ارمغان میآورد. برای جریانی که در این افق سهیم میشود و در آن پاسخ معضلات و راهی برای تحقق آرمانهای خود را پیدا میکند، نقد چیزی جز بیان روحیه و شادابی ای که فی الحال بوجود آمده است نیست. برای جریاناتی که در این نقد تنگنای تفکر و عمل سیاسی تاکنونی خود را میبینند، قطعا آنچه گفته شده است مایوس کننده است.

هیچ جریانی مانند کمونیسم کارگری ارزش سیاسی و تاریخی حزبی که ساخته ایم و بویژه سازمان و سنتی که در کردستان شکل داده ایم را بروشنی و با معیارهای اجتماعی توضیح نداده است. عضو حزب کمونیست برای

بحث منصور حکمت در سمینار حزب کمونیست ایران

در مورد کار قانونی و علنی

یک مقدار از نکاتی را که میخواستیم بگویم امیر(حمید تقوایی) گفت. فکر میکنم در بحث رضا یک قانونگرایی معینی دیده میشود که وقتی مثالهایش را میزند میبینید که دیگر پذیرش آن ساده نیست. فکر میکنم مهم است که کمونیستها بدانند کار قانونی چیست، و تفاوت آن را همانطور که امیر گفت با کار علنی، یعنی کاری که مخفیانه صورت نمیگیرد بلکه جلوی چشم جامعه صورت میگیرد ولی کسی کاری علیه آن نمیتواند بکند، روشن کنیم.

ناصر(جاوید) نکته‌ای گفت مبنی بر اینکه مبارزه اقتصادی همیشه قانونی است. بنظر من اصلاً اینطور نیست. در همین اعتصاب معدنچیان (انگلستان) همه فعالیت معدنچیان غیر قانونی بود و مدام جریمه میشدند... در جامعه مشروع نبود. باید دید مشروعیت در این جامعه چه معنایی دارد. اگر منظور از مشروعیت تعبیری است که دولت از آن میدهد خوب دیگر کار معدنچیان مشروع نبود، چون از نظر دولت: کارگران داشتند بزور کار مستبدانه‌ای میکردند، داشتند مملکت را گروکشی میکردند، ذغال‌سنگ ملت را در زیر زمین باقی میگذاشتند و معادن را به تخریب میکشیدند و غیره و غیره... بدون رأی گرفتن از کارگران اعتصاب کرده بودند و چیزهایی شبیه به این. مدام آنها را جریمه میکردند، چندین میلیون پوند جریمه فعالیت غیر قانونی‌شان را دادند. یک مبارزه علنی بود که مکانیسمهای خودش را داشت. فکر میکنم این نوع تفکیک‌ها اینجا لازم است.

مثال خانواده‌های زندانیان سیاسی که بنظر رضا (مقدم) مثال خیلی خوبی می‌آید، بنظر من مثال خیلی بدی است. اولاً در آن مثال ما داریم از منفعت یک قشری حرف می‌زنیم که فقط در خودش معنی دارد و قرار نیست به چیزی ختم شود. ولی وقتی ما از جنبش کارگری حرف می‌زنیم، قدرت‌گیری کارگران در طول مبارزه برایمان مسأله است، بالا رفتن اتحادشان برایمان مسأله است. ولی خانواده زندانیان سیاسی دنبال آزادی اقوامش است. وقتی اقوامش آزاد شد دیگر نمیدانم سازمان اتحادیه خانواده‌های زندانیان سیاسی قرار است ایجاد بشود و بعداً کاری بکند، رهایی را ببار بیاورد؟ در ساختمان سوسیالیسم نقشی دارد؟ در ساختار دیکتاتوری پرولتاریا جایی باید احراز کند؟ از آن ببعد آدم‌های مختلف باید در اتحادیه خانواده زندانیان سیاسی عضو بشوند؟

نه! این دنبال اقوام خودش است و مجاز است اگر فکر میکنند که کلید زندان دست منتظری است، برایش بنویسید. ولی من کمونیست نمیتوانم به چنین توهمی اجازه بدهم که در مورد مطالبات کارگران نیز بیایید برای منتظری طوماری بنویسیم! خانواده زندانی سیاسی ناچار اند بنویسند: اکنون که ایران در حال جنگ با دشمن خارجی است، اکنون که اسلام فلان شده، اقدام غیر اسلامی دستگیری اقوام ما در این مقطع درست نیست... والا سردفتر منتظری نامه‌شان را تحویل نمیگیرد. شما حاضرید برای مطالبات و خواسته‌های کارگران چنین نامه‌ای بنویسید و بچرخانید و امضاء جمع کنید؟

برای کمونیست یک مسأله حیاتی مهم است این که آن فعالیت قانونی-علنی‌اش چه رابطه‌ای با آن آگاهی اساسی و آن تشکل اساسی که میخواهد به درون طبقه کارگر ببرد و آن را ایجاد کند، دارد. اگر ما میخواهیم در کارخانه طومار جمع کنیم که به منتظری بفرس بگویم که از وزارت کار بخواهد که قانون کارشان را اجرا کند، اگر در همان جلسه کارگری بلند شد که در همان جلسه بگوید این توهّمات چیست؟ تنها راهی که ما میتوانیم اینها را مجبور کنیم، متحد شدن و اعتصاب کردن است، تنها راهش این است که پیاده بطرف کارخانه بغلی رژه برویم، تنها راهش این است که برویم خانواده‌مان را بیاوریم دم در کارخانه جمع کنیم، ما جواب آن کارگر را چه میدهیم؟ میگوییم اشتباه میکنی؟! میگوییم الآن تنها راه همین است و باید به منتظری نامه نوشت؟ الآن تنها راه این است و باید به وزارت کار نامه نوشت؟ یا باید به آن کارگر بگویم که از اصول کار قانونی چیزی سرش نمیشود؟! اصول کار قانونی چیزی سرش نمیشود؟!

آدم باید بتواند در یک جدال واقعی در درون طبقه کارگر تشخیص بدهد چه کسی دارد منافع طبقه کارگر را بیان میکند. بحث تناسب قوا یک بحث است - که بنظر من تازه باید دید تناسب قوا چه حکم میکند - ولی از تناسب قوا تأیید هر نوع فعالیت قانونی در نمی‌آید. فکر نمیکنم این از نظر کار کمونیستی درست باشد، که چون باید کار قانونی کرد بنابراین هر کسی که کار قانونی میکند مجاز است بکند!

خوب توده‌ای هم همین کار را میکند، بخاطر اینکه تفکرش آنطور است. چرا مثال زندانیان سیاسی را می‌زنید؟ نامه به امام خمینی برای "بند جیم" را در نظر بگیرید. این هم "کار قانونی" است، مگر نیست! میخواهد اصلاحات ارضی بشود، بالأخره زمین از دست ملاکین بیرون آورده شود، خواست دهقانان هم هست. آیا ما میرویم پای این طومار امضاء بگذاریم؟ نامه به امام خمینی، مبنی بر اینکه احزابی را که علیه دولت اقدام مسلحانه نمیکنند نگیرید! و این را به خیال خود بخشی از مبارزه برای آزادی احزاب توجیه کنیم! نامه در جهت تلاش برای بوجود آوردن قانونی برای کمک به آوارگان جنگ و ساختن مسکن به بهانه خرابی‌هایی که جنگ ببار آورده؟ نامه به اینها که جنگ برای اسلام به هر حال یک هزینه‌هایی دارد... نه! ما این کارها را نمیکنیم.

میخواهیم بگویم مسأله به همان آکسیون و به همان اقدام به منظور آزادی اقوام زندانیان که ختم نمیشود، با خودش تصویری از طبقات حاکمه را بدرون طبقات فرودست میبرد و یاد میدهد که اینطوری ببینند، به منتظری متوهم‌شان میکنیم، آن خصلت پیوسته و پیگیر رژیم اسلامی را از چشمشان دور میداریم. همه اینها همراهش هست. اگر قرار باشد بگویم که کمونیست‌ها لازم است "کار قانونی" بکنند و بنابراین هر جلوه "کار قانونی" مورد تأیید کمونیستها است، من این را قبول ندارم.

فکر میکنم "کار قانونی" باید با فعالیت درازمدت کمونیستی خود کمونیستها یک ربط قابل دفاع داشته باشد. یک کمونیست باید بتواند این را به هر کارگری که دارد آتارشیستی میزند نشان دهد. و گرنه کارگری که در جلسه بلند شود و بپرسد مگر تو نمیفهمی که منتظری هم یک گهی است مثل بقیه اینها؟ راست میگوید! میخواهید کارگران را بصف کنید و ببرید خانه منتظری؟! وقتی روشن نباشد که ما از چه چیزی داریم صحبت میکنیم، تناقضات بحث پنهان میماند.

روز به او یخچال بدهند، عضو بشود و رای بدهد. یک روز یخچال میدهند ولی ده روز هم جلوی اعتصاب میایستند. من هم عضو شورا هستم؟! واضح است رفیق کارگر ما فردا از شورای اسلامی استعفاء میدهد. تا وقتی این در قانون هست و کار در آنهم کار قانونی است، رفیق کارگر ما در آن میماند؟ البته که نه!

تمام مسأله بر سر این است که کدام اشکال قانونی مورد دفاع ما است؟ اشکالی که ما بتوانیم از آن دفاع کنیم. اینطور نیست که فقط کارگر وظیفه دارد از مشروعیت کار خودش دفاع کند و کمونیست باید دنبالش راه بیافتد. کمونیست هم باید بتواند بر مبنای منطق و استدلال خودش از مشروعیت کارش دفاع کند. فردا اگر در بین امضاء کنندگان عریضه به آیت‌الله منتظری اسم من هم در آمد، جواب کارگر را در روز قیام چه میدهم؟ من رهبر عملی قیامش هم میتوانم باشم؟ دیروز نویسنده طومار بودم، جواب سلام را هم نمیدهند!

من میخواهم بدانم آن کارگر پیشرو که گفت نه این سیاست درست نیست، و باید همینجا تحصن کنیم ولی بقیه گوش ندادند و رفتند طومار آوردند و توی سرشان خورد، و بعد از اینکه این کارها را کردند و دست از پا درازتر برگشتند، چه کسی رهبرشان است؟ میخواهم بگویم به این سادگی نیست که اشکال قانونی خوب است و باید از آن استفاده کرد! اشکال قانونی به تناسب قوا ربط دارد اما تناسب قوا چیزی نیست که {مثل قیمت سهام} آن بالا نوشته باشند "تناسب قوا" امروز هفت و نیم درصد! هر کسی یک ارزیابی ذهنی و عینی از آن دارد. یکی با تناسب قوا و تفکرش از بناسیل این جنبش میگوید: بنظر من تحصن کنیم، یکی هم با بی‌اعتمادی به توده طبقه کارگر میگوید امضاء جمع کنیم.

در این بحث نمیشود با این فورمولی که رضا میگوید رفت و تکلیف مسأله را معلوم کرد؛ چون همین باعث میشود که ما از کارگرانی که دارند طومار جمع میکنند فاصله بگیریم... کارگرانی که برای جمع کردن طومار جلوی خانه منتظری جمع شدند، من اگر کارگر باشم تا آخر دم در کارخانه میگویم نکنید، این کار اشتباه است، نکنید!. کارگر را برای التماس پیش منتظری نبرید. امروز ممکن است دست نوازش به سر و گوشتان بکشد، فردا خلیجها را باید تحویلش بدهید. میروند و میکنند؟ بالاخره فردایی هم در کارخانه هست، پس فردایی هم در کارخانه هست. من هم که نمرده‌ام. میروم و میگویم: دیدی باید تحصن میکردید؟

درمقابل شوراها اسلامی هم میگویم مجمع عمومی. از مشروعیتش هم میتوانم دفاع کنم. خوب باید زور بزنم تا دفاع کنم. به همان آسانی نیست که از طومار میشود دفاع کرد. ولی کارگر پیشروتر و مبارزتر با یک درجه فشار آوردن بخودش میتواند از آن دفاع کند. بگوید آقا ما جمع میشویم. دولت مخالف این است که کارگران زیر یک سقف جمع شوند؟ اگر دولت بگوید من مخالفم، که بقول امیر به طومار هم ممکن است بگوید که الان وقت طومارنویسی نیست، امام گفته آنهاهی که طومار مینویسند از منافقین هم سگتر هستند. چکارش کنیم؟ این بحث من نیست که این چه برخوردی است که به کار قانونی قابل دفاع من میکند!

دیروز رضا بحث را طوری با دفاع از "کارقانونی" طرح کرد که گویا میشود رفت و با وزارت کار حرف زد، ولی امروز هر کسی با طومار رفت دم وزارت کار دستگیر میکنند. من چکارش کنم؟ حاصل آن فعالیت باید چیزی باشد که اعم از اینکه به موفقیت رسید

من خودم از این بحث چیز زیادی دستگیرم نشد. آن بحث اولیه رضا را البته قبول دارم؛ که کمونیستها باید میانی کار علنی و قانونی را - بشرطی که هر دو را تفکیک از هم نکنیم - بشناسند و کار کنند. تناسب قوا هم بر روی اشکال مبارزاتی طبقه کارگر تأثیر جدی دارد. ولی یک چیزی هم داریم به اسم رفرمیسم و یک چیزی هم داریم بنام توهم پراکنی. اینها کجای این تصویر قرار میگیرند؟ سختی کار اینجا است و گرنه اگر آدم میتوانست در دوران افول، رفرمیسم بشود و در دوران انقلابی، انقلابی، کسی مشکلی نداشت. مسأله سیاست انقلابی و مبارزه انقلابی در دوران افول انقلاب است. این چطوری است؟

من با انگیزه بحث رضا اختلافی ندارم. او دارد یک جای خالی را نشان میدهد ولی درست نمیتواند ترسیم کند که این جای خالی کجا است. بنظرم یک اشکال اساسی در بحث رضا این است که کمونیسم را فاقد آلترناتیو مبارزه در اشکال قانونی میگیرد، بعد میرود که اشکال قانونی مبارزه را از توده‌ها بیاموزد. این همیشه برای من - وقتی در اختناق داریم حرف میزنیم - به معنی تسلیم به فشار عقب‌مانده‌ترین قشرهای اجتماعی است.

تو میگویی از طومار میشود دفاع کرد. میگویم من هم اگر کارگر باشم با یک درجه ریسک میتوانم از مجمع عمومی دفاع کنم. به نظر من، دفاع کردن از نوشتن طومار حتی آسانتر از دعوت به نوشتن طومار است. میگویند خوب پس بیانیم کار شدنی بکنیم، نمیشود که برویم یک بز بگیریم و خودمان شیرش را بدوشیم و با کورن فلکس بخوریم، من میگویم گاندی هم بالاخره با آن نوع کار "نشدنی" نوعی از اشکال مبارزه ضد انگلیسی است. چرا این را نمیبینید که خوب یک نفر دیگر در جامعه، بهتر دارد مبارزه بر علیه انگلستان را فراخوان میدهد؟

میخواهم بگویم شما قبل از اینکه بدانید خودتان با توجه به تناسب قوا و اشکال قانونی موجود در جامعه چه مبارزه‌ای را سر و سامان میدهید، که نمیتوانید راجع به اشکال کار توده‌ای و غیره حرف بزنید. واضح است که اینها اشکال کار کسان دیگری هست. اینطور نیست که توده‌ها هستند، آگاهی پیش ما است و خودبخودی پیش آنهاست. خوب خود آن ظاهرا خودبخودی دارد بطریق اکثریتی‌ها، اشکال قانونی مبارزه‌اش را پیش میبرد. ما چه تعبیری از "اشکال قانونی" پیشنهادی حزب کمونیست، در مقابل "اشکال قانونی" پیشنهادی حزب توده داریم؟ اول این را روشن کنیم، بعداً همه بحثها سر جای درست خودشان مینشینند.

من میگویم تحریم شورای اسلامی بنا به تعریف غلط نیست. حزب کمونیست میتواند بگوید به تعاونی شورای اسلامی نباید رفت. تعاونی سر اقتصاد است و سر یخچال. شورای اسلامی سر جاسوسی است و سر خفه کردن اقتصاد. امروز را نبینید و فردا را فراموش کنید. امروز که انتخابات شورای اسلامی است و کارگران را تشویق به شرکت در آن میکنیم، فردا وقتی لیست پنج تا کارگر فعال و کمونیست را از طرف شورای علنی کردند و از پرونده بیرون آوردند، او را "به خاطر شورای اسلامی بودنش" از عضویت در شورای واقعی دوره بعد محروم خواهند کرد. این شیوه به طبقه کارگر ضربه تاریخی میزند.

من باید بدانم آن شورای اسلامی میخواهد چکار کند؟ یکی دارد ابزار کنترل کارگران را میسازد برای بورژوازی. بله! کارگران ممکن است مجبور باشد بالاخره در کانالی که ممکن است یک

یا نرسید، طبقه کارگر چیزی به لحاظ اتحاد گیرش آمده باشد. اگر شکست هم خورد باز به همان ترتیب.

بنابراین من میگویم جدا از آلترناتیوهای واقعی حزب کمونیست در مورد اشکال قانونی فعالیت، این بحث را هنوز نمیشود بجایی رساند. تمجید این نوع کار و از آنطرف کشیدنی که در این بحث حتی برای توجیه طومارنویسی به سران رژیم مبینم، رژیمی که بطور عینی همه کارگران مبینند که خون طبقه کارگر را در شیشه کرده، توجیه‌اش فقط بر مبنای محدودیت کار قانونی و قابل دفاع بودن مطالبات کافی نیست. باید معلوم باشد آن کار قانونی چرا در راستای منافع درازمدت طبقه کارگر هست. باید به آن طرف نشان دهید، آقا جان شما که میگویید بیاید مثلاً ماشینها را بشکنیم اشتباه میکنید، من که میگویم این کار را بکنید درست است! ولی منطبق با همان منفعی که تو دنبالش میکنی. و گرنه بنظرم طومار، آنطرف حد و مرزی قرار میگیرد که بتواند قابل قبول باشد. در بحث رضا اصلا حد و مرز را نمیشود تشخیص داد.

مثال حاج سید جوادی را در همین رابطه طرح کردم. حاج سید جوادی هم در روز خودش فقط یک نامه نوشته بود به رهبر عملی یک قشری... حاج سید جوادی یک نامه نوشته بود به شاه، به شاه. فردای قیام بخاطر اینکه او به شاه نامه نوشته بود، توی کوچه‌ها دنبالش میگشتند. این حالت هم به هر حال در جامعه پیش میآید. سطح مبارزه فراتر میرود و حزبی که خود را با نامه نوشتن به امام خمینی بر سر بند جیم، تداعی کرد دیگر چیزی ازش باقی نمی ماند. میخوام بگویم پیچیدگیهای بیشتری از آنچه رضا جلوه میدهد، در این بحث هست.

در مورد اینکه رضا و خسرو چه انگیزه ای را دارند، بحث نمیکنیم. ما در مورد آن چیزی که مطرح میشود بحث نمیکنیم. یکنفر میتواند بیاید و به خیال خودش مشغول دفاع از دخالتگری کمونیستها باشد، ولی در عین حال دروازه را برای رفرمیسم باز کند. من هم بنابراین به فرمول بندی اش ایراد نمیگیرم. بین این دو بحث، یعنی یک طرف که به هر حال دست روی یک خلاء و یک سوراخ در کار ما میگذارد ولی صدا تا سوراخ دیگر در همین بحث خود با بحث ها و مواضع تاکتونی را باز میکند، بالأخره یکی را باید انتخاب کرد. من ایرادم به بحث رضا این نیست که چرا معتقد است کمونیستها باید در اشکال قانونی و علنی فعالیت دخیل شوند و اصلاً بدانند که این کار یعنی چه؟ اگر این یک جمله را میگفت همه برایش دست میزدیم. بعد وقتی شروع کرد به توضیح دادنش، رسید به اینکه پای طومارنویسی هم باید باشیم، در صف جلو هم باشیم، خیلی هم کار خوبی است، توده‌ها بالأخره آنجا هستند و ما با این انزوا و... چکار میکنیم؟ که بطور واقعی نیت "پر کردن خلاء و سوراخ در کار ما" دیگر یواش یواش از ذهنیت آدم دور میشود.

من میگویم با این سلاح نمیشود به جنگ پوپولیسم و انزواطلبی رفت، با سلاحی که طرف جوابش را دارد: بابا جان شما که خیلی شورش را در آوردید! کارگر میگوید در عرصه سیاسی از نظر فعالیت عملی، کنار حزب توده قرار گرفته‌اند. به تو میگوید این کارهایی که تو میکنی اشتباه است همانطور که حزب توده سه سال پیش هم بمن میگفت! میپرسد موضع انقلابی‌تان این وسط چه شد؟ منافع کمونیستی‌تان این وسط چه شد؟ اصل اساسی‌تان که آگاهی طبقه کارگر در این میان باید بالا برود و اتحادش بیشتر بشود، چه شد؟ بنظر شما اگر دسته‌ای در مقابل مخالفت بخش دیگری از کارگران طومار جمع کنند و ببرند پیش منتظری، طبقه کارگر را

متحد کرده‌اند یا متفرق؟ چرا فقط وقتی ما به کارگران میگوییم به خط ما بیوندند، طومار نمیخواهیم، باعث تفرقه میشویم و حزب‌الله که کارگران را میبرد اطاق منتظری باعث تفرقه نشده؟ چون توده‌ها را پشت سر خودش دارد؟! همه این سؤالا برای همه پیش میآید.

در مورد مسأله کار قانونی بنظرم امیر روی نکته درستی انگشت میگذارد. میگوید اولاً کار "علنی" را از کار "قانونی" جدا کنید. آنچه ما میگوییم کار "علنی" است. قانونی در ایران باقی نمانده که الآن بشود به آن آویزان شد. اگر چیزی مانده خیلی مارژینال و حاشیه‌ای است، خیلی حاشیه‌ای. یعنی هیچکدام از اقشار اجتماعی هم نتوانسته به اتکاء یک لایحه قانونی یا یک ماده قانونی مبارزه کنند. حتی بورژوازی که مطابق قانون برسمیت شناخته شده است و ساختمانهایش مال خودش است، وقتی صادره‌اش میکنند، نمیتواند به قانون متکی شود. اگر در مورد جنبش جهانی حرف میزنید این حرف درست است، مبارزه قانونی خیلی جای مهمی دارد. در ایران مبارزه "قانونی" با "مبارزه علنی" همیشه دو تا چیز مختلف بوده است و اگر بخواهیم از "قانون" بمعنی اخص کلمه صحبت کنیم میشود "دولت". وقتی اینطور ببینیم سؤال به این تبدیل میشود که آیا از "مجاری دولتی" برای مبارزه همان استفاده میکنیم یا نه؟ "مجاری دولتی" یعنی دولت میگوید "دادگاه" میخواهی؟ وزارت کار! هر کس میخواهد وکیل بگیرد، برود آنجا. "دادگاه" شورای اسلامی کارخانه است. این است مجرای حرف زدن شما! بحث بر سر "مجاری قانونی" نیست، بحث بر سر "مجاری دولتی" است. چون بیرون دولت دیگر قانون هیچ چیز عینی‌ای نیست - در جمهوری اسلامی لاقول اینطور است. اگر به این سؤال قرار باشد پاسخ بدهیم، من میگویم از "مجاری دولتی" جمهوری اسلامی استفاده نمیکنیم. تحریم از حالا! این نظر سیاسی من است.

آیا معنی این حرف این است که از اشکال علنی و مشروع مبارزه، اشکالی که کارگران میتوانند از آن دفاع کنند و حتی دولت نمیتواند برگردد و به آنان اتهام توطئه‌گری بزند، اتهام آناشسیسم و سرنگونی بزند، یا اتهام تضعیف حکومت بزند، استفاده نکنیم؟ من میگویم استفاده نکنیم. اینها خیلی با هم در ایران فرق دارند. هیچ اعتصابی در ایران نیست که امروز قانونی باشد. آیا ما از اینها دفاع نکرده‌ایم؟ دفاع کرده‌ایم! همه اعتصابات "غیر قانونی" هستند ولی "علنی" هستند و جلوی چشم همه ما اتفاق میافتند و ما هم میگوییم باید حمایت کرد. اختلاف می‌رود سر آنجایی که بخشی از طبقه کارگر که برای دوره‌ای، توده‌هایی را با خودش دارد، دارد دست بکاری میزند خلاف منفعت طبقه کارگر. کمونیست در این وضعیت چکار میکند؟ بنظرم بیرون آن حرکت میایستند. ترس از انزوا هم حدی دارد، در چهارچوب معینی معنی دارد.

شوراهای کارگری تصمیم میگیرند که به تظاهرات بلشویکها شلیک کنند. من اگر عضو آن شورا باشم استعفاء میدهم. سیاست منشیویکی بر شورا حاکم است و میگوید این تظاهرات غیر قانونی است، بزنید و بکوبید. خوب مگر این قبیل شوراها در سرکوب تظاهرات {ایروان؟} و کشتار بلشویکها نقش نداشتند؟ نقش داشتند و باعث انزوا شوراها شد. هر کسی که آن روز استعفاء داد فردا در راس قیام بود. بنابراین ترس از انزوا حدی دارد. یک بینش طبقاتی - کارگری لازم است که تشخیص بدهد چه کاری آدم را منزوی میکند و چه کاری منزوی نمیکند. نفس اینکه توده‌ها الآن آنجا هستند چیزی را تعیین نمیکند. خوب توده‌ها دیروز در صف رفرا ند جمهوری اسلامی بودند. اگر بخواهیم حدود و ثغور و

طومار جمع میکنند، حتما شما هم بروید! پس باید بنشینیم و روی دانه دانه این حکمها بحث کنیم.

خسرو میگوید وقتهایی هست که توده‌های کارگر میروند، بعد از همه بحثهای ما باز هم میروند. من میگویم خوب دیگر میروند، او میخواد برود، چکار کنم؟ کی گفته که کمونیستها در هر حال، در هر مقطعی، و در هر دوره از حیاتشان باید توده‌ای باشند؟ توده‌های کارگر آلمان رفتند دنبال فاشیسم، کمونیستها هم مجبور بودند که برای دوره‌ای از توده‌های طبقه منزوی بمانند. هنوز هم عواقبش حل نشده، هنوز هم در آلمان یک حزب کمونیست بدرد بخوری وجود ندارد.

این یک حدی دارد و آن حد بنظرم یک چیزهایی را تعیین میکند. من معتقدم اگر بخواهیم بحث به یک جای منطقی برسد، اولاً باید تحلیل درستی از قانون در ایران باید بشود، که از مبارزه قانونی صحبت میکنید یا مجاری دولتی؟ ثانیاً قانون خودش چقدر یک چیز قابل اتکاء است؟ بعد از آن مهمتر، مبارزه علنی است و بحث تناسب قوا. من میگویم کارگری که در ایران می‌آید و میگوید حقوق خانواده چهار نفره را حساب کنید، یک کمونیست خیلی آتشینی میتواند باشد. سازمان باصطلاح چپ ایران ممکن است به این بگوید سازشکار. خودم این بحث را کاملاً قبول دارم. ولی بنظر من این یک بحث دیگری است. بحث قرار گرفتن در موقعیت رهبری عملی طبقه، جایی که مبارزاتش را نه به تمامی شعارهایی که برایش نوشته‌ای، بلکه به بعضی از بخشهایش دارید، نزدیک میکند.

این بحث یک بحث معین است و به آن استدلالهایی که شده برنمیگردد. من فکر میکنم اگر رضا بخواد این بحث را منسجم عرضه کند لااقل استدلالی که من و حمید اینجا کردیم، هم‌اشار این بوده که مرز این استدلال باید با رفرمیسم و اپورتونیسم روشن باشد و گرنه خود این بحث و به این معنی، گرهی از کار کسی باز نمیکند.

اختلافی که با بحث رضا حس میکنم اختلافی است بر سر برخورد سهل‌انگارانه و بی‌توجه به خود فرمولاسیون‌هایی است که دارد بکار میبرد، نه خود آن نیتی که اول بحثم گفتم. نیتش که میخواد این را توضیح بدهد. خودش هم اینطور میگوید: "من این ضعف را دیده‌ام و دیگر میروم. اگر کسی فکر میکند که من در نتیجه ریخت و پاشم شبیه حزب توده میشوم، بیاید بگوید چکار نکنم و گرنه من میروم".

بابا جان همان مسئولیت بگردن شما هم هست که وقتی با کله بسمت مسأله‌ای میروی که بنظرت نقطه ضعف این حزب است، باید مواظب باشی که در نقدت شبیه حزب توده، شبیه اکثریت، شبیه اقوام زندانیان سیاسی نشوی. این هنری نیست که آدم یک ضعف را تشخیص بدهد و با کله برود. تمام تاریخ کمونیسم همین است... منتها وقتی هم با کله می‌رود جبهه واحد تشکیل میدهد، بعد با کله از همان جبهه بیرون می‌آید و یک نگاه به افشار دیگر نمیکند که چطور دارند زندگی میکنند و چطور دارند مبارزه میکنند.

با کله می‌رود سکتاریست میشود و بعد با کله می‌رود یار لمانتاریست میشود و بالأخره همینطوری با کله ضعفی را دیده و رفته است دیگر. مسئولیتش با من نیست که ریخت و پاشهای یشتر سر شما را در حزب کمونیست جمع کنم. شما باید خودتان فرمولبندی‌ای

ظرافتهای بحث را درز بگیریم، این را هم میشود گفت: "توده‌ها در رفتارند بودند"، "در بسیج جنگ بودند"، در فلان و بهمان بودند، در حمله به کردستان هم بودند... حالا من چکار کنم؟ ما بیرونش میایستیم، واضح است! وقتی همه میگفتند، بنی‌صدر هم میگفت که آی کردها تجزیه‌طلب‌اند، خوب توده وسیعی از کارگران متوهم هم حرفش را باور کرده، باید بالأخره سر چهارراهی بایستی و در نهایت انزوا بگویی "حق ملل در تعیین سرنوشت" - با این کار از خود چپ آلمان هم منزوی میشدی... باید بایستی و همین را بگویی... شش ماه بعدش معلوم میشود شش ماه بعد هیچ چیز از آن یکی در تاریخ باقی نمی‌ماند، ولی تو قدرت میگیری.

بنابراین این بحث حدود و ثغوری دارد. حدود و ثغوری که کمی نیست، یک بحث کیفی است. کجای آن مخالف پرنسپیهای اساسی کمونیسم و منافع طبقه کارگر نیست؟ شرکت تعاونی دولتی، اگر فقط تعاونی دولت - ساخته است من موافقم که واردش بشویم. برای اینکه آنوقت میبینند که نمیشود این آدمها را خرید، نمیشود این آدمها را فاسد کرد، میگویند این آدم از وقتی در تعاونی بوده، حق کارگران را دارد میگیرد و به صاحبانش میدهد. بحث شورای اسلامی اینجا یک چیز دیگر است. بحث مبارزه سیاسی است. شوراهای اسلامی تشکل زرد دولتی است. از حرفهای رضا این استنباط را گرفتم که دیگر احتیاجی هم به "بیماری کودکانه جیروی" هم ندارد - یعنی نقد لنین به اینجا - معتقد است که در تشکل زرد هم باید رفت! توی هر چیزی باید رفت! آخر این که نشد!

میرسی چرا در سندیکای دوره شاه نرفتم؟ بنظرم نباید میرفتم! کمونیستها نباید رهبر سندیکای زمان شاه میشدند اگر سندیکاها دولتی بود، ولی من دقیقاً سندیکاهای آندوره را نمیشناسم. یا در شیلی (... اجازه بده!)، آیا ما امروز میرویم در سندیکای کارگری لهستان عضو شویم که عضویتش بیشتر از سولیداریته است؟ همین حالا اتحادیه‌ها جزو سندیکای دولتی‌اند. آیا من و شما به اتحادیه دمکراتیک معدنچیان یورکشایر میرویم یا نمیرویم؟ نه نمیرویم. این همه کارگران رأی میدهند و میروند عضو میشوند. من با اینها به آنجا میروم؟ خوب من در انزوا هستم دیگر چاره‌اش چیست؟

میخواهم بگویم بحث انزوا یک بحثی نیست که فقط بر مبنای بسیج فوری و آبی امروز توده‌های کارگر یشتر سر این یا آن خط معنی بدهد. در یک مبارزه عملی معنی میدهد و گاهی برای توده‌ای شدن باید خودت را منزوی کنی، مثل بلشویکها در قبال جنگ بین‌المللی. کارگر روسی که پشت خط شکست‌طلبی نبود. کارگر روسی حداکثرش روی خط دفاع طلبی انقلابی منشویکی بود. بلشویکها میگفتند نخیر شکست تزارسیم.

پچیدگی بحث اینجا است. آن چیزی که رضا میخواد با این استدلال بر آن انگشت بگذارد، در مقابل تعرض نقطه مقابل تاب ندارد. بحث من این است. قبلاً در مورد خود این نکات خیلی صحبت کرده‌ایم. یعنی با خود اساس بحث، مسأله کار علنی - قانونی کمونیستها موافقم. ولی وقتی دفاعیه‌ای که از آن داده میشود دفاعیه‌ای است که نمیتواند مرز خودش را با رفرمیسم و اپورتونیسم ترسیم کند (گوش شیطان کر!)، آدم چه استدلالی در مقابلش میتواند بکند؟ به صرف این نقطه مثبتی که در این مسأله مطرح میشود، نمیتوانیم این فورمولبندی را بپذیریم که به کارگران رهنمود بدهند که اگر

داشته باشی که شخصاً بتوانی از آن دفاع کنی. حمله‌ای که امروز بشما میشود، همان حمله‌ای است که فردا بشما خواهد شد. "من دیگر نمیدانم" و "من دیگر نمیفهمم" و "اگر کس دیگری حرفی دارد و بیاید بزند" که جواب بحث کسی را نمیدهد که دارد از بیرون و درون جنبش کارگری به شما انتقاد میکنند.

بعد هم در برخوردهایی خیلی بنظر من افراطی که مثلاً "نادر گفته که کمونیستها باید آلترناتیو اثباتی داشته باشند". خوب من میگویم من این آلترناتیو را ندارم که این را میگویم. من که نگفتم کمونیستها آلترناتیو اثباتی دارند و شما چرا آن کار را نمیکند. میگویم بحث، جدا از آلترناتیو اثباتی خود تو، بی معنی است. بحث خود تو بی معنی است، در انزوا از آلترناتیو اثباتی.

اگر آلترناتیو اثباتی نداری و عملاً در این بحث آلترناتیو خودبخودی، توده‌ایستی، حاج سید جوادی مآبانه مردم را قرار میدهمی آنوقت من با آن اختلاف دارم. من میگویم بحث شما بدون ارائه آلترناتیو اثباتی‌ای که با شیوه کار حزب توده، با شیوه کار حاج سید جوادی فرق داشته باشد، بحث شما غلط است. من که اینجا در این بحث یک مخاطبم، ایرادگیر این بحث هستم. قرار نبوده ارائه دهنده من باشم. من این سمینار را دعوت نکرده‌ام. شما دعوت کرده‌اید.

میگویی این ضعف را من میبینم و بعد یک مهر تأیید میزنید بای طومار، مهر تأیید به شورای اسلامی، به اینطرف و آنطرف و یکی، یکی... میگویم اشتباه است، این که بحث نشد. این بحث کمونیستی نشد. اگر مواظب نباشید این بحث یک عقبگرد بسمت اکونومیسم و اپورتونیسم میشود. من نباید مواظب باشم، شما باید مواظب باشید. رضا میگوید بحث من تناسب قوا و مبارزه علنی است، کاری ندارم اسمش چیست، کاری ندارم فرمولبندیش چیست، شما بروید فرمولبندیش را پیدا کنید، اگر هم میخواهید اسمش کار قانونی بگذارید... نخیر! همه اینها وظایف کسی است که دارد برای فعالیت تنوری میدهد، همه اینها به اسم خود آن شخص است.

شما باید که باید مرز فعالیت قانونی و علنی در بحثتان معلوم باشد، نه اینکه کسی که میگوید در بحث شما این مرز معلوم نیست. میگویی خوب شما بروید معلومش کنید. این که نمیشود! شما باید مرز کار علنی و کار قانونی‌تان در بحث معلوم باشد و گرنه همان آدمهایی که میگویند اینها را بمن یاد داده‌اند، امیر و غلام، خوب همانها دارند میگویند با این بحث دیگر رفرمیست میشوید.

بعد وانمود میشود که گویا اهانتی شده، بخاطر اینکه آدم تلاش کرده با اپورتونیسم مرزبندی کند. عجب! این که باز میخواهد با اپورتونیسم مرزبندی کند! معلوم است که میخواهد با اپورتونیسم مرزبندی کند. همین بحثهای شما که میخواهید با اپورتونیسم مرزبندی کنید کار را به اینجا رسانده، نه! اصلاً چنین چیزی نیست. قطعاً تلاش ما این است که آنجایی با اپورتونیسم مرزبندی کنیم که جلوی حرکت واقعا کارگری مان را بگیرد.

اینکه بویولیستها به اسم مبارزه با اپورتونیسم و حزب توده و غیره خودش را منزوی کرده بحث خودش است. اما، این، حزب کمونیست را چون میخواهد بسمت کارگران برود از تلاش برای مرزبندی با اپورتونیسم و اکونومیسم معاف نمیکند. چون اینها گرایشهای واقعی است و نمونه‌هایش را در طبقه کارگر داریم. بنابراین بله، من میگویم باید با اپورتونیسم مرزبندی کرد، وظیفه‌اش را هم بگردن شما میدانم که دارید این بحث را به

طبقه کارگر ارائه میکنید. من که هنوز حکمی نداده‌ام تا چیزی بگویم. شما باید در بحثتان با اپورتونیسم مرزبندی کنید.

عین همین کار را اگر من بیایم بکنم چکار میکنید؟ بیایم یک مقاله دیگری بنویسم که به سوراخهای دیگری اشاره کند، از جمله اینکه آقا مبادا در کارتان مثل حزب توده بشوید، مبادا طبقه کارگر را به التماس به درگاه بورژوازی بکشانید، مبادا علمای اعلام را برای طبقه کارگر حامی و قیم بکنید... بعد شما میآید و میگویید که "پس انزوا چه میشود؟" من میگویم این مسأله من نیست، شما بروید مسأله انزوایش را حل کنید، بمن چه مربوط! تا ما آمدیم بگویم مثل توده‌ایها نشوید، باز با همان بحث قدیمی که "ایس طبقه کارگر چه میشود" آمدند سراغ ما! اینکه نشد پلمیک سیاسی! ما داریم نقاط ضعفی را در بحثهای شما مطرح میکنیم که هر جقدر هم هدفی که میخواهید روشن کنید درست و مقدس باشد، باز شما را از اینکه این نقاط ضعف را بپوشانید معاف نمیکند. و هر چند تا مقاله هم بنویسید که این مواضع در آن باشد در جنبش طبقه کارگر بعکس خودش تبدیل میشود، یک چیز دیگری از آن در میآید.

به هر حال بحث تناسب قوا و اشکال مبارزاتی فکر نمیکنم بحثی باشد که من شخصاً با آن مخالف باشم، امیر هم فکر نمیکنم با آن مخالف باشد. اصلاً خود رضا میداند که قرار بوده من برای شماره کمونیست قبلی، بحث تناسب قوا و اشکال مبارزاتی را روی همین خطوطی که داریم بنویسم. منتها ناگهان وقتی یکنفر از همان مکتب، با همان انگیزه، میآید و میگوید این بحثی که شما میکنید، وقتی منتشر میشود، مرز ما را با اکثریتی‌ها و توده‌ایها خیلی کم‌رنگ میکند، همان جوابی را میدهد که جوابش به پویولیستها است. این بنظرم پلمیک درستی نیست. آن چیزی که به هر حال باید اینجا روشن شود این است: این بحث با این فرمولاسیون‌ها جوابگو نیست. بحث ما این است. با این فرمولاسیون که برایش مهم نیست که کار علنی با کار قانونی در ایران فرق دارد، برایش مهم نیست که آیا اشکال کار قانونی از یک سری پرنسیپ‌های کمونیستی به پرنسیپ‌های منافع طبقاتی ناشی شده یا فقط همین که قانونی است برایش مسأله است و یا اینکه ما بلد نیستیم مسأله‌اش شده... بحثی که این نکات برایش مهم نیست، بحث ضعیفی است و به شکست خودش منجر میشود. شما میخواهید چه نوع دخالتگری را در طبقه کارگر باب کنید؟ هر نوع دخالتگری را؟ من موافقش نیستم. دخالتگری در طبقه کارگر کار سختی نیست، انجمنهای اسلامی دارند اینکار را میکنند. ولی ما داریم دنبال نوعی دخالتگری میگردیم که شما بنا به تعریف چون به نفس دخالتگری عشق میورزید خودتان را از تعریفش معاف کرده‌اید. این بحث کافی نیست. این جوابی است که ما داریم به این بحث میدهم.

گذشتن ما در یک موضع بویولیستی، که "نمیخواهد با طبقه جوش بخورد"، "نمیخواهد رهبر عملی باشد"، "نمیخواهد دخالتگری کند"، گرهی از بحث خود شما باز نمیکند. ضعف بحث شما سر جای خودش میماند. فرض کنید ما مرعوب میشویم و ساکت میشویم و تصمیم میگیریم با یکنوع اپورتونیسم و اکونومیسم مبارزه نکنیم. اما این جواب نشد. سوراخهای بحثتان را بپوشانید!

هم من و هم امیر به ضعفهای بحث اشاره کردیم. ضعفش آنجایی است که مواظب نیست که با دخالتگری چه چیزهای دیگری را دارد قریانی میکند. دخالتگری را - به این معنی که خودش میگوید - مطلق میکند، و بعد هم تحریم را کاریکاتور میکند که یکی از

شود. بارش به گردن اوست، نه کسی که بقول شما اصلاً نمیخواهد به طبقه کارگر نزدیک بشود. همان کسی که میگوید باید رفت و دخالتگری کرد - بیشتر از من که ظاهراً در این بحث نمیخواهم به کارگر نزدیک شوم - همان کس باید فرق مواضعش را با حزب توده و شیوه‌های اپورتونیستی روشن کند، نه کس دیگری برای او. بحث من این است. نباید خیلی موضع غلطی باشد که آدم بگوید در بحث رضا یک نکات درستی وجود دارد و یک نکات غلطی که به آن نکات درست ضربه میزند. این موضع غلطی در این بحث نیست، بنظرم درست‌ترین موضعگیری است.

نوبت پنجم

بنظر من تهدید انزوا نباید شمشیر داموکلسی باشد برای جنبش چپ و جنبش کمونیستی، برای اینکه پرنسیپ‌هایی که به بهای گزافی بدست آورده را فراموش کند. انزوا را باید از بین برد اما با حفظ فعالیت کمونیستی. ما میخواهیم فعالیت کمونیستی از انزوا بیرون بیاید، نمیخواهیم فقط آدم‌های معینی از انزوا بیرون بیایند. برای همین فکر می‌کنم نقطه اساسی در این قضیه، توضیح دادن خصلت مادی و تحول‌بخش خود فعالیت کمونیستی است. و گرنه عاریه گرفتن اشکال فعالیت طبقات دیگر در بین طبقه کارگر بعنوان مکمل و تکمیل کننده آن پرنسیپ‌ها - که وقتی از مشی‌ها بخواهیم حرف بزنیم - اسم آنها بشود "منزه"، اگر کسی امروز مارکسیست و کمونیسم کارگری منزه پیدا بکند، بنظر من در خودش دخالتگری را هم دارد، به معنای یک کار پایه‌ای. اختلافاتی که اینجا پیش آمد سر اینها نبود. برسر دخالتگری نبود. بنظرم اختلافی که اینجا پیش آمد، بر سر سهل‌انگاری بر سر خود این پرنسیپ‌ها و اهداف اساسی کمونیستی در جنبش طبقه کارگر بود.



اصل این مطلب شفاهی است. این متن را دنیس آزاد از روی فایل صوتی پیاده کرده است.

علامت {...} بخشهایی از گفتار را مشخص میکند که قابل تشخیص نبوده‌اند.

متن پیاده شده توسط من یکبار دیگر با فایل‌های صوتی مقابله شده و اصلاح و ادیت شده‌اند. در مواردی شکل خام محاوره ای را به فرمت نوشتاری تغییر داده‌ام و جملاتی را که مبهم به نظر میرسیدند با دقت در سخنان منصور حکمت، که برای من بسیار آشنا است، تدقیق و تصحیح کرده‌ام. اسامی کامل را در داخل پرانتز، من اضافه کرده‌ام. خط تاکیداها همه جا از من است.

من فایل‌های صوتی را روی سایتهایی که گمان می‌کردم ممکن است در دسترس باشند، نیافتم. اما، خوشبختانه در آرشیو خودم موجود بودند. سه فایل صوتی مربوطه در سایت من قابل دسترسی است.

این بحث در تقابل با مواضع رضا مقدم در یک سمینار حزب کمونیست ایران، در سال ۱۳۶۵ شمسی - ۱۹۸۶ میلادی ارائه شده است.

ایرج فرزاد

مارس ۲۰۲۱

بحثهای من در این جلسه بود. چرا کسی که شورای اسلامی را تحریم کند پاسیو است؟ چرا؟ چرا باید این انگ را به من زد؟ مگر کسی که مجلس شورای اسلامی را تحریم کرده، در مقابل اعمال اراده توده‌ای پاسیو شده؟

می‌گویید که آلترناتیو اثباتی بدهیم؟ نه! فکر می‌کنم که خود شما باید بدهید. حالا باشد، من می‌گویم جنبش مجمع عمومی را بعنوان یک شیوه کار علنی - قانونی کارگری پیشنهاد می‌کنم. هر تشکل زردی، هر چقدر زرد بودنش پر رنگ و کمرنگ باشد، و وقتی در مجمع عمومی هستیم هر چقدر هم زردی‌اش به تن ما بمالد و نمالد، هر چند تا از آن دیگر تشکلها جلوی طبقه کارگر بگذارند، باز بحث من این است که ما می‌خواهیم اول یک جنبش مجمع عمومی راه بیاندازیم. می‌گویید: "ولی آخر دارند اینجا در شورای اسلامی رأی می‌گیرند و بالاخره یک عده می‌آیند و یخچالها را بدست می‌گیرند و از طریق آن یخچالها نفوذی پیدا میکنند؟" خوب می‌رویم و بهمس می‌زنیم. تو خودت را کاندید کن!

ولی اگر یک حزب کمونیست بیاید و بگوید: "ما در شوراهای اسلامی شرکت می‌کنیم!"، خوب، این پشت کردن به طبقه کارگر است. شما یک بحثی را که یک فعال کارگر ما باید غریزاً بفهمد، تبدیل می‌کنید به یک پرنسیپ سیاسی برای حزب. چرا؟ حزب کمونیست از حالا تا هر موقع که جمهوری اسلامی سر کار است بنظرم نباید بگوید ما در انتخابات شورای اسلامی شرکت می‌کنیم. آیا معنیش این است که فعالین کمونیست در ظرفیت شخصی در سرنوشت ترکیب این شوراها شرکت نمی‌کنند؟ خوب باید شرکت بکنند. مگر میشود نکنند؟ پس امروز کجا هستند؟ مگر وقتی که شورا دارد تشکیل میشود در کارخانه نیستند؟

بنظرم کسی که نمیخواهد این ظرافتها را در سطوح مختلف بحث خودش بگنجاند قربانی بحث خودش میشود و تبدیل میشود به آنچیزی که لابد نمیخواست بشود. در یک کلمه بحث من این است: این بحث با این فرمولاسیونها، ناقص و ناکافی است و بیشتر از استنباطهای درستی می‌خواست بدست بدهد، استنباطهای غلط بدست میدهد، فکر نمی‌کنم اگر بگوییم مرز این بحث با اپورتونیسم و اکونومیسم خدشه‌دار میشود، به موضع کسانی رفته باشیم که زمانی به بهانه‌های دیگری مخالف بودند - که البته هم‌ااش هم بهانه نبود، جنبش خط ۳ و جنبش چریکی واقعا توانست به درجه‌ای با اپورتونیسم و رفرمیسم حزب توده مرزبندی کند، هم‌ااش که کشک نبود.

بالاخره آن کسی که به کورش لاشایی ایراد می‌گیرد، آدم پیشرو و انقلابی‌ای است که می‌گوید این دیدگاه رفرمیستی و اپورتونیستی است که تکامل نیروهای مولده از جانب هر نوع دولت مترقی است. جنبش چریکی و خط ۳ به درجه‌ای توانست انقلابیگری جب ایران را عمق بدهد که تازه بتواند متوجه انقلابیگری طبقه کارگر شود. و گرنه قبل از آنها که همگی از موضع حزب توده و جبهه ملی با سیاست برخورد می‌کردند. بنظرم آن هم یک خط کشی بیجهت بر روی دستاوردهای جبه بود که به هر حال تا یک درجه‌ای وجود داشت.

به هر حال می‌خواهم بگویم بار مرزبندی با اپورتونیسم و رفرمیسم به گردن کسی است که دارد جنبش کمونیستی انزواطلب را به سمتی میکشد و بطور جدی این مخاطره را بوجود می‌آورد که آدم در سیاستهای روزمره‌اش با اپورتونیسم و اکونومیسم همسو

در نقد قطعنامه مربوط به

"کار علنی در شوراهای اسلامی"

اظهار نظر منصور حکمت در پنجم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران - ۱۵ تا ۱۹ نوامبر ۱۹۸۷، آذر ۱۳۶۶

یک یادداشتی از ر. رضا (مقدم) در جواب به یکی از نکات ر. ایرج (آدرین) آمده است به این صورت: "انجمنهای اسلامی در لغو کاندیداتوری کسی کاری نمیکند، هیأت تشخیص صلاحیت شوراها کاندیداها را مورد بررسی قرار میدهد. اگر من در صحبت‌هایم از انجمنهای اسلامی نام بردم اشتباه کردم."

راستش من اینجا یک مقدار گیج شدم. یعنی اگر همینطوری به یک آدمی که با عقل سلیم دارد راه می‌رود بگویند: X می‌خواهد فلان انجمن را منحل کند و Y می‌خواهد همان انجمن را تحریم کند، می‌گویند X خیلی دارد دو آتشه تر از Y برخوردار می‌کند؟ برای اینکه او می‌خواهد تحریم کند و برود پی کار خودش. اما بعد می‌ایستد که نگاه کند، می‌بیند که کیف خودش را برداشت رفت بسمت آن انجمن که کاندیدش شد، سوال این است: تو که خواستی منحل کنی کجا می‌روی؟! قرار بود چپ تر از آن ظاهر شوید!

می‌خواهم بگویم به همان معنی عقل سلیمی و روزمره دو کلمه، کسی که می‌خواهد حزب توده را منحل کند، چپ تر از کسی است که حزب توده را تحریم می‌کند. کسی که می‌خواهد سپاه پاسداران را منحل کند چپ تر از کسی است که می‌خواهد سپاه پاسداران را تحریم کند. ولی در این بحث مشخص به یک دلیلی، که الان به آن اشاره می‌کنم، برعکس شده است. گویا اگر بگوئیم "انحلال"، یک برخورد انعطاف پذیر تر و "سازشکارانه" تر است نسبت به شورای اسلامی است تا بگوئیم تحریم آنها! این یک نکته، که به نظرم خود این نشان می‌دهد فرمولاسیون یک عیبی دارد.

نکته بعدی اینکه ما یک حزب سیاسی هستیم، راجع به یولیتیک زندهای کارگران پیشرو نمی‌خواهیم قطعنامه صادر کنیم. فرض کنید یک حزب قانونی - علنی هستیم و به ما گفته اند شورای اسلامی گذاشتیم بیا در آن وارد بشو. بعنوان یک حزب کمونیست وظیفه دارم بروم یا نه؟ حالا ممکن است یک حزب غیرقانونی هم این کار را بکند و دولت هم آن را ندید بگیرد. بگویند آن حزب با اینکه غیر قانونی است ولی اینها خودشان گفته اند که حوزه ها و واحدهایشان میتوانند در انتخاب شورای اسلامی شرکت کنند. بنابراین اولین چیزی را که ما باید در این گونه قطعنامه ها روشن کنیم این است که به مثابه یک حزب کمونیستی شرکت می‌کنیم یا نه؟ اسم این تحریم است.

مساله این نیست که فلان کارگر زبل حزبی اگر خواست برود و خودش را اسلامی نشان بدهد، که نگذارد انتخابات شود. اگر نگذارند چه؟ حزب کمونیست یک حزب سیاسی معین است و فردا رهبر شد باید برود جلو تلویزیون حرف بزند و اگر موضعش را در مورد شورای اسلامی بپرسند: که نظر شما چه است؟ نمی‌گوید؛ می‌خواهیم منحلش کنیم ولی آزاد گذاشتیم، هر کسی می‌خواهد به تشخیص خودش برود توی شورای اسلامی، هرکسی نخواهد نرود! نمی‌گوید اگر رأی بدهند و صلاحیت ها

تانید شد برود داخل این شورا و فردا از حسابدار شورا ایراد بگیرد، تا بالاخره یکجوری منحلش کند! یا مثلا بگوید: ما می‌رویم شرکت می‌کنیم تا وقتی که صلاحیت مان را رد نکنند، که نشان بدهیم که این شوراها "دموکراتیک" نیستند!!

می‌پرسند: خودت که پنجاه دلیل عینی آوردی که اینها ضد انقلابی است. حالا فقط آخرین چیزی که برای تو مانده این است که آنقدر بروی جلو و جلوتر تا یکی بشما بگوید: دیگر همیشه؟ بعد ادعا کنید ببینید! شورای اسلامی "دموکراتیک" نیست!؟

از شما می‌پرسند: تو که خودت با ضد انقلابی بودن شوراهای اسلامی بحث خودت را شروع کردی! تو ضد انقلابی بودنش را از اخلاقیات آن شورای هیأت تشخیص صلاحیت که در نیاورده بودی؟ از ضوابط کار هیأت تشخیص صلاحیت که در نیاورده بودی؟ که البته این قطعنامه مورد نقد من یک جانی چنین استنباطی هم داده است.

تو ضد انقلابی بودن شوراهای اسلامی را از رابطه اش با رژیم جمهوری اسلامی، از جایگاهش در برآمد با مبارزه کارگری، از رابطه اش با کل طبقات اجتماعی و مناسبات بین آنها درآوردید، احتیاجی به برخوردهای هیأت تشخیص صلاحیت ندارید. می‌خواهید منحل کنید و کارگرا را از آنها کنار بکشید و جمع شان کنید، که هروقت که آن شورای اسلامی جلسه تشکیل دادند، بروند پشت اطاق هوشان کنند، چرا می‌روید کاندید می‌شوید؟ الان اگر از سخنگوی ما بپرسند موضع تان راجع به شوراهای اسلامی چیست، تحریم می‌کنید یا نه؟ با این قطعنامه باید بگوید: نه! ما تحریم نمی‌کنیم، ما می‌خواهیم اینها منحل شوند. می‌گویند بالاخره می‌روی توی این شورا یا نه؟ چون تحریم برای آدم دیگری خارج از این شورای اسلامی معنی دارد. بنابراین موضع اول ما تحریم و موضع دوم مان انحلال است.

حالا می‌رسیم به نامه های آن کارگران پیشرو که در رابطه با "امکاناتی" که شوراهای اسلامی ایجاد میکنند. این یک بحثی نیست که کمیته مرکزی حزب در این رابطه قطعنامه بدهد. این یک بحثی است مربوط به نحوه فعالیت رهبر عملی، نحوه رهبری کارگر پیشرو. راجع به این مقاله بنویسید، بنویسید ما خیلی چیزها را تحریم می‌کنیم، ولی کارگری که خودش را در چنین موقعیتی یافت کارهانی میکند. ما به عنوان حزب سیاسی شوراهای اسلامی را تحریم می‌کنیم، ولی اگر کارگرهای کارخانه جمع شدند و شما را که اینقدر دوست دارند گفتند برویم توی شورای اسلامی، برویم که سرخ شورا را بدست بگیریم، برخورد تو نباید این باشد که کنار بکشید، باید بتوانید این یا آن نقش ضد کارگری شورا را به آنها هم نشان بدهید، ولی به همان کارگر پیشرو نیز می‌گوئیم: بدانید که به عنوان یک حزب کمونیست در شورای اسلامی شرکت نمی‌کنیم.

روش کار و روش برخورد فعال فعال رهبر عملی چیزی نیست که از طریق قطعنامه سیاسی بشود آن را تعیین کرد. هرچقدر هم این را بالا پائین کنید، مساله در یک سطح متفاوتی در جریان است. بالاخره باید از این سطح روش برخورد فعال رهبر عملی بکنید و بروید بیرون. من با این روش موافق نیستم.

به نظرم این تفسیر ما از برخورد به موضع شورای اسلامی، یک برخورد راست است که حتی با واقعیات مقدمات خود

باشد. سوء تعبیری که این موضع " انحلال بدون تحریم" را در خودش دارد، سوء تعبیر در اصل ماجرا است. در صورتیکه اگر یکی بگوید: " ما هم تحریم میکنیم و هم منحل میکنیم"، سوء تعبیری که ممکن است از آن بشود این است که یکی آمده و موضع نافرمانی گرفته و شرکت کرده است، که نمی بایست شرکت میکرد. این سوء تعبیر دیگر در فرع ماجرا است.

ما آمده ایم یک قطعنامه نوشته ایم که اصل موضع حزب کمونیست را تابع سوء تعبیر کرده است.

من میگویم خودتان را پنج دقیقه در موضع آن کارگری که بر این نوع انحلال دارد در کارخانه حرکت میکند بگذارید، به نوع آژیتاسیونی که آن کارگر میکند گوش کنید و ببینید چه میگوید؟

کارگری که من در ذهنم تصویر میکنم چنین میگوید: این شورای اسلامی ارتجاعی است، بروید آن تو، یک افسار میاندازند گردن تان، میخواهند حق تان را به این ترتیب بخورند و حقوق تان را پایمال کنند. یک سوراخ باز کرده اند که بروید آن تو غر خودت را بزنی؟ نباید بروید داخل آن! بیا بیا بروید توی مجمع عمومی، احتیاجی نداریم شورای اسلامی تشکیل بدهند، بیا برویم توی مجمع عمومی. چرا باید این تیتز اسلامی را بالای آن بگذارند و بعد آخوند را بیاورند و بشود رئیس آن؟ نرویم این تو. بگویم نرویم آن تو! موضع اش تحریم است آخر.

این که شورای اسلامی ارتجاعی است، بد است و فلان، اما این "تفسیر" را دارد که "برویم" داخل شورای اسلامی که منحلش کنیم، آنوقت این دیگر مورد بحث است. برویم آن تو یا از "بیرون" منحلش کنیم، آن وقت است که موضوع بحث کنکرت میشود. این دیگر موضعی نیست در سطح کارخانه. کارگر پیشرو، کارگر کمونیستی که از حزب کمونیست خط میگیرد باید بگوید به هیچ عنوانی نروید داخل شوراهای اسلامی. یک دقیقه بیرونش بمانید و مبارزه کنید که شورای زرد را بخوابانید. به عبارت دیگر اینطور نیست که ما در جنبش کارگری؛ اولاً فقط یک امکانات قانونی برای مبارزه داریم و ثانیاً امکانات قانونی فقط به همینها، شوراهای اسلامی، منحصر میشود. ده مبارزه هم از طریق امکانات بیرون از شورای اسلامی پیش رفته است، خب ما آنها را بیاوریم و بگذاریم جلوی چشم کارگرها. بگوئیم اگر ما جمع شویم به عنوان مجمع عمومی، مجبور است از ما قبول کند. هر چند تا شورای اسلامی هم در این کارخانه بخواهند بسازند، اگر ما برویم و جای دیگر مجمع عمومی تشکیل بدهیم، باید نماینده ما را برای مذاکره قبول کنند. یک دقیقه طاقت بیاورید و از این نماینده تان دفاع کنید، ممکن است با او قرارداد ببندند.

نمونه های دیگر اعتراض را که خارج از شوراهای زرد پیش رفته است، میتوانیم بعنوان تهییج کارگرها بگذاریم در معرض قضاوت و انتخاب.

موضع من این است (من از آنطرف میافتم): که تحریم شوراهای اسلامی یعنی؛ رفقای ما در آن شرکت نمیکنند و خودشان را برای آن کاندید نمیکنند و علیه آن مبارزه میکنند. آیا این موضع انزواطلبانه است؛ اگر هیچ شکل از تشکل جنبش کارگری بیرون حرکت شورای اسلامی وجود نداشته باشد و شورای اسلامی شده باشد شبیه به اتحادیه معدنچیان انگلستان؟

بحث(قطعنامه پیشنهادی) جور در نمیآید. یک ارگان ارتجاعی ساخته اند، اول اینکه اسمش اسلامی است، که برای جلوگیری از ورود کارگران کمونیست دارای مقررات هستند! کارگر کمونیست بنا به تعریف در شوراهای اسلامی شرکت نمیکند، همین اسم اسلامی گویا است. گویا شورای اسلامی ساخته اند و کارگرهای کمونیست هم صف بسته اند که بروند داخل آن، اما حالا یک مقرراتی هم گذاشته اند! بحث ما این است که هیچ کارگر کمونیستی در شورای اسلامی شرکت نمیکند. ما این شور را که از پیش بگوئیم اسلامی است و نه کارگری، از پیش تحریم میکنیم، ما باید از اینها حرف بزنیم، باید شورای کارگری تشکیل شود. آیا این یک موضع، سبک چپ سکتاریست است؟ نه به نظر. ما هرگز بحثهای سیاسی مان را نباید با کار سبک کاری مان قاطی کنیم، این یک بحث سبک کاری است. ما نمیگوئیم کارگرها در مذاکره بر سر قانون کار دخالت نکنند، رهبر کارگران نشوند، و اینکه اگر کارگرها آمدند و جمع شدند و گفتند: فلانی حتماً باید برود در شورای اسلامی، جوابش این نیست که: اصلاً تحریم! این ظرایف و تفاوتها را باید روشن کنیم و توضیح بدهیم، به این معنی تازه متوجه شدم موضعی که گرفته میشود چه است؟ با این موضع که روش و نحوه فعالیت رهبر عملی و سبک کار کارگر پیشرو، موضع یک حزب کمونیستی را تعیین کند، مخالفم.

نوبت دوم

رفیق رضا(مقدم) این بحث را مطرح کرد که: موضع افشاء کردن شورای اسلامی را کم و ناکافی میدانند، برای اینکه توهم زیادی به اینها نیست.

اول اینکه ما با قطعنامه ای روبرو هستیم که ظاهراً بخاطر "چیزهایی که نمیگوئید"، اهمیت دارد. ما باید آنها را افشاء کنیم. نگفته ایم سعی کنید بروید داخل شورا و منحلش کنید که! به خاطر این "فرجه ای که باز گذاشته"، گویا قطعنامه درستی است. به خاطر آن چیزهایی که اینجا نمیگوئید و اجازه تفسیر میدهد، گویا قطعنامه خوبی است. چون کارگر دست و پای خودش را بسته احساس نمیکند و میتواند کار بکند. من میگویم این راه قطعنامه صادر کردن نیست، قطعنامه باید به کارگران بگوید چه بکنند، نه اینکه با ساکت ماندن روی مسائلی که مایه نگرانی ما است باعث شود که اگر خواستند بکنند، نخواستند نکنند. این اولین بحثم است.

اگر بنا است کارگران کارهایی بکنند، یک جانی بند باز کنیم که بروند انجام بدهند تا ببینیم ما در جنبش اجتماعی طبقه کارگر کنار مواضع کی قرار میگیریم. ولی میخواهیم: هم کاری نکنند ولی گاهی بکنند! این بحث دیگر در حد حزب کمونیست ایران نیست که بیا بیا در باره آن قطعنامه صادر کند. این دیگر موضعی در این سطح نیست. که طبقه کارگر حرفهای اساسی خودش را راجع به شوراهای اسلامی کنار بگذارد و برود به مسأله ای بپردازد که علی العموم نباید شرکت کنند، اما گویا یک دفعه و یا در یک کارخانه ای میشود شرکت کرد و باید هم شرکت بکنند؟! آن یک دفعه هم شرکت نکنند! ما ضرر تاریخی اش را دیدیم و می بینیم. میخواهم بگویم حرف اصلی ما مهمتر است.

من طرفدار انحلال هستم که تحریم را هم در خودش دارد: "شوراهای اسلامی را تحریم و منحل میکنیم"، باید موضع ما

نریس آن؟ معنی تحریم این هم هست به نظرم. بحث این است که رفیق ما با این کار، رفتن به شورای اسلامی، خودش از صف اول مبارزه توده ها کنار میافتد و مبارزه قانونی را میسپارد دست دولت. برویم راهی پیدا بکنیم که این کارها نشود. اما سازمانی که شما با ارتجاع محض آن را ترسیم میکنید، با سیاست تحریم شما نشان میدهید که کسی هیچوقت در تاریخ کمونیسم ابهامی روی سیاست اصولی اش نداشته است.

مسئله محوری برمیگردد به آلترناتیو عملی ما. اگر ما آلترناتیو عملی برای کار علنی - قانونی بتوانیم ارائه بدهیم، موضع مان درست است وگرنه منزوی میشویم. هر چقدر هم شما موضع سیاسی تان را راست و ریست کنید، باین مسئله جواب نمیدهد. هر چقدر هم از موضع انعطاف نسبت به امکانات علنی - قانونی زرد بورژوازی حرکت بکنیم، جای این را نمیگیرد که کمونیسم بطور واقعی خودش امکان مبارزه علنی - قانونی رادیکال کارگری را بوجود بیاورد. آن هم بحث مجامع عمومی و جنبش مجمع عمومی است. اگر در همان نامه هانیکه از آن فاکت می آوریم که شوراهای اسلامی فرجه ای برای حرکت کارگرها بوجود آورده، من هم میروم فاکت‌های خودم را از همان نامه ها جمع میکنم که جنبش مجمع عمومی در جهت دخالت علنی - توده ای کارگرها امکانات زیادی بوجود آورده است. یعنی یک واقعیت واقعاً موجود را جلوی یک واقعیت واقعاً موجود دیگر بگذاریم، چرا مقهور یکی از آنها بشویم؟ برای همین، از هر نظر، این قطعنامه خوب نیست. بخاطر اینکه حتی به آن چیزی که خودش نسبت به آن نگران است، اشاره ای نمیکند. بلکه با ابهام در فورمولبندی هایش، و با "فرجه گذاشتن" در مورد تحریم و "نگفتن"، میخواهد این را تأمین کند. بنظرم خود این عیب قطعنامه است، اعم از اینکه موضع درستی پشتش باشد. من عیب این قطعنامه را بطور مشخص در این می بینم.

در مورد نحوه پیشبرد بحث شورای اسلامی نظر بدهید!

روی زمینه های تاریخی هم میشود به توافق رسید، فوئش میشود آن را خط زد، کسی مجبور مان نکرده روی زمینه های تاریخی شوراهای اسلامی همه با هم توافق بکنیم. ولی بگوانیم که سیاست ما تحریم است و البته این را هم بگوانیم که تحریم به معنای غیرفعال بودن در قبال شورای اسلامی نیست. این را بتوانیم بگوانیم و انحلال شوراهای اسلامی را بگوانیم و بگوانیم سیاست ما انحلال اینها است. همینطور سیاست افشاء آن را بگوانیم.



این بحث را رفیق عزیز "دنيس م" از روی نوارها پیاده و مقابله و تایپ کرده است. من مجدداً همه متن را با نوارهای صوتی مقابله و ادیت کرده ام و متن را از شکل محاوره ای به گفتاری تغییر داده ام. خط تاکیدا و گیومه ها همه جا از من اضافه شده اند.

ایرج فرزاد ۲۳ دسامبر ۲۰۲۳

اگر این تشکل های کارگری بیرون از شوراهای اسلامی، جریانی باشد برای خودش و کارگرها هم از همین الان بگویند؛ نه به شوراهای زرد و اسلامی و ما هم راه حل داریم که بگذاریم جلویشان، میتوانیم فشار علنی اعمال بکنیم. یکی از بحثهای مستقل خود ما، سازماندهی علنی است، فراخوان مجمع عمومی میدهیم. خب این آلترناتیو واقعی مان است دیگر.

به نظرم اصلاً این موضع انزواطلبانه نیست، یک مقدار صبر سیاسی میخواهد برای اینکه تق این شعارها حول شوراهای اسلامی در بیاید. تا هر کس بیرون آن ایستاده و ۶ ماه طاقت آورده است، اتوریتته اش یک پله دیگر در جنبش کارگری بالا برود. تا به آن کسی که رفت و سازش کرده است بگوید؛ تو اشتباه کردی. با این موضع مورد نقد من در قطعنامه، همین سرنوشت دچار ما میشود.

این را در نظر بگیریم که مکانیزم اجتماعی با اراده من و شما تعیین نمیشوند. کارگر پیشرو ما که رونین تن نیست. صندوقدار شورای اسلامی شده است و "هیأت تشخیص" هم قبول کرده است، خب باید برود چوب خط آن را بخورد. جلو زدنی را از طریق او و شورای اسلامی بگیرند دیگر. بالاخره صندوقدار شورای اسلامی یا رئیس شورای اسلامی، طرف حساب پیچ و پیچ آخوندی است که هر روز میخواهد تطمیع اش کند، میخواهد ارعابش کند و تنها گیرش میآورد. خب ما با این نوع شرکت کردن در سازمانهای پلیسی و زرد، آدمهایی را میبریم و میگذاریم زیر دست شان که روی آنها کار بکنند دیگر. فقط ما که کارگرها را از دولت بورژوازی جدا نمیکنیم؛ دولت بورژوازی هم کارگرها را از ما جدا میکند دیگر.

آیا ما میگوانیم: میتوانید بروید در آن ها شرکت کنید؟! بله ما میتوانیم با ده تا جمله بگوانیم؛ میتوانید بروید شرکت کنید، ولی نتیجه همان بخشی است که بورژوازی میخواهد از جنبش کارگری بکند و ببرد زیر چتر خودش. اگر شما خیلی آدم پاک دل و قوی اراده باشی که نروی، اما این موضع بصورت حرکت اجتماعی روی کارگرها تأثیر میگذارد و بخشی از رهبران در این پروسه تسلیم میشوند. بخشی از رهبران کارگری میگویند؛ امتیازاتش به دلشان میچسبد. اینها را هم دارد، پس اینها را هم باید در نظر داشت. میخواهم بگویم مسئله اینقدر ساده نیست که با یک شیوه کار رهبر عملی قابل حل و فصل باشد. حزبی که میگوید: کارگر پیشرو برود در نهادها و تشکلهای دولتی شرکت کند، اینجا را باید خوانده باشد که دارد تأثیر گذاری دولت در کارگران را بطور وسیعی تسهیل میکند. اینها را در کنفرانسها جمع میکنند، برای اینها شیرینی میآورند، در وزارت کار به او سلام میکنند، برایش چایی میآورند و فردا جواب سلام من و شما را نمیدهند، به من و شما میگویند افراطی! نه اینکه خودش از پیش خواسته باشد برود که اینطوری بشود. مبارزه طبقاتی است و طبقه و دولت اش دارد کار خودش را میکند. مثل این است که بورژوازی بگوید؛ بروید توی شوراهای سرخ!

خب طرف هم ۳ - ۴ سال با ما کار بکند، کارگر هم باشد، این حرکت روی آن یک تأثیر میگذارد. بنابراین نظرم این است که رفیق ما نباید برود و بشود رئیس یک سازمان دولتی. مگر به کسی گفتیم که برود در دولت شرکت کند؟ مگر گفتیم این سازمان زانده دولت است؟ چرا باید یکنفر را بفرستیم بشود

جدل سیاسی سالم، یا پرووکاسیون؟

دو نفر بحثهایی را به منصور حکمت نسبت داده و با دستکاری زیرکانه فکت‌ها و حقایق سیاسی، نفرت از، و کمپین ترور شخصیت را "به روز" سازی کرده اند. پشت این ترور شخصیت، صدور حکم بی پایگی و پایان مبانی کمونیسم کارگری خفته است.

اولی رضا مقدم است که به مناسبت‌های مختلف گفته و نوشته است که او از دیرباز مدافع "اتحاد جنبشها" بوده است و "مجمع عمومی" را تشکل نمیداند. ایشان گویا از گهواره عقیده داشته اند که "مجمع عمومی" کارگران، ابزار یک "حزب سیاسی" است برای ایجاد یک رابطه "امام و امتی"! اضافه میکند که برعکس، "در دوران پس از خاتمی"، کارگران توانسته اند تشکل‌های خود را تشکیل بدهند. سازماندهی جنبش کارگری بزعم مقدم، متحد کردن "تشکل‌های موجود" است.

بگذارید به شکل اجمال به این شامورتی بازی اشاره کنم:

اختلاف بر سر مجمع عمومی، سندیکا و...، که اتفاقاً رضا مقدم یک سوی آن بود، در خلاء روی نداد. آنوقت‌ها، یعنی در حوالی برگزاری پلنوم ۱۰ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، آذر ماه ۱۳۶۶ (نوامبر ۱۹۷۸)، نه "تشکل‌های موجود" پس از دوران خاتمی وجود داشتند و نه بحث بر سر رابطه "امام و امتی" از جانب یک "حزب کمونیستی" با تشکل کارگران، اصلاً مطرح بود. آنوقت‌ها، بحث و جدل بین رضا مقدم و منصور حکمت، بر سر موضعگیری در برابر "شوراهای اسلامی کار"، بود. منصور حکمت آن نهاد را تشکل زرد و ابزار سیاسی رژیم جمهوری اسلامی میدانست و رضا مقدم، بر این باور بود که کارگران باید "از شرایطی که شوراهای اسلامی" فراهم کرده است، استفاده کنند. منصور حکمت در مقابل معتقد بود که ابزار تشکل کارگران "مجمع عمومی" است و نه "کار قانونی" در چهارچوب شوراهای اسلامی کار. من یک بار دیگر متن کتبی جدل؛ و قطبی شدن بحث با فعالیت قانونی را، که یک سال قبل از پلنوم مذکور یعنی در ۱۳۶۵ شمسی- ۱۹۸۶ میلادی، که باز هم رضا مقدم یک سوی اصلی جدل و اختلاف بود، همراه با بحثها و اختلافها بر سر شوراهای اسلامی منتشر خواهم کرد.

آنوقت‌ها، هنوز شرایط برای فعالیت‌های قانونی در چهار

چوب "تشکل‌های موجود"، که رضا مقدم از "هفت تپه" و "سندیکای شرکت واحد" چون نمونه زنده اسم میبرد، فراهم نبود. چون به قول ایشان، دوره پس از "خاتمی"، کلاً فضا را برای متکی شدن به "تشکل‌ها موجود"، فراهم کرده بود.

او در یک چشم بندی و رفتار ناسالم، بر موضع استعفا از حزبیت کمونیستی و فاصله گیری از مبانی کمونیسم کارگری مجدداً و در فضای هجوم و شبیخون به شخص منصور حکمت و ترور شخصیت او، تاکید میکند. به اتکاء "دستاوردهای" جریان دوخرداد، در نفرین کمونیسم و تحزب کمونیسم کارگری؛ "رابطه امام و امتی" بین حزب سیاسی کمونیستی و تشکل مجمع عمومی، و در واقع بحث "حزب و قدرت سیاسی" را بیخ دیوار میگذارد که هر کارگر - کارگری ریاکار، سنگ و لجنی را به سوی کمونیستها پرتاب کنند.

بروید دلیل اصلی کناره گیری رضا مقدم از کمونیسم را در استدلال مستند خود او جستجو کنید: ["جنبش دو خرداد، هژمونی خود را بر همه جنبشهای اجتماعی اعمال کرده است، و "طبقه کارگر" و "جنبش خلق کرد"، نیز باید "دیر یا زود"، به آن هژمونی تن بدهند."]

جناب مقدم! همه بیش از حد فهمیده اند، چرا "رفتید". شخصیت خود را به عنوان یک فعال "صادق" و وفادار و تسلیم شده به هژمونی دو خرداد، تا حد یک عوامفريب، ضد کمونیست و پرووکاتور بیش از این "ارتقاء" ندهید.

برای کسانی که "نامی" از شما شنیده اند و بویژه آن شاخه از راه کارگر که پس از "انتقال طبقاتی"؛ شما را لای علف‌ها یافتند، پیشینه شما در دفاع از "کار قانونی و علنی" شوراهای اسلامی در منتشر کرده ام. تا همه بدانند که در آن دورانه‌ها نیز، آثار کارگر کارگرپناهی و سنتهای خط ۵ چنان در ذهنشان رسوب کرده بود، که هیچگاه با مبانی کمونیسم کارگری احساس نزدیکی و تعلق خاطر نمیکردید. بگذار من به مخاطبان فرضی شما بگویم که ریشه "خودی" ندانستن کمونیسم کارگری و بیگانگی و سپس دشمنی کور با مبانی و شخص بنیانگذار آن، کجاست.

دومی احمد اسکندری، از فعالان "جنبش کرد" است. او به مناسبت یادبود "دکتر جعفر شفیعی" در "کلاب هائوس" - ۷ نوامبر ۲۰۲۳ - یک فکت را در غیاب "سند" و در لباس نماینده تسخیری شاهدان جان باخته، زیرکانه دستکاری؛ و موضعی را برای جعفر شفیعی "اختراع" کرد. فکت او این بود که گویا در "جلسه ای" که فاتح شیخ، دکتر جعفر شفیعی و "ماموستا شیخ عزالدین" و "منصور حکمت" حضور داشته اند، منصور حکمت گفته است که "چه اصراری دارید که نام ماههای سال، حتماً

در پایان و در رابطه با دیگر اظهارات احمد اسکندری در جلسه مذکور کلاب هاوس، توضیحاتی را لازم میدانم:

ایشان گفتند که "ماموستا شیخ عزالدین" "بشدت با پیوستن کومه له به حزب کمونیست، مخالف بود". همانجا نکته ای را نیز خاطرنشان میکند. اینکه دیده بود یکی از "پیشمرگه" های کومه له، در "میش کپه" آتش روشن کرده بود. ماموستا از او پرسیده بود به چه مناسبتی؟ پاسخ شنیده بود، "حزب کمونیست ایران" تشکیل شده است. ماموستا با برافروختگی گفته بود: "ای هوار کردستان را به آتش نکشید". در هر حال احمد اسکندری که در دفتر ماموستا، سخنگو بود، در همان جلسه اذعان کرد که "رابطه کومه له و ماموستا"، بعد از آن دوره به "سردی گرانید" و شیخ فاصله اش را با کومه له، بیشتر عیان ساخت.

من اینجا میخواهم خاطره ای را تعریف کنم و به شکل نگرفتن یک "جبهه" بین ماموستا و کومه له اشاره کنم. من از شهر سنجندج به مقر "هیات تحریریه" کومه له در اطراف "حاجی کند" بوکان رفته بودم. فکر میکنم اواخر تیر ماه سال ۱۳۶۰ بود. "نادر" - منصور حکمت - هم در آنجا حضور داشت و بحث حول تنظیم "برنامه مشترک" در جریان بود. در یک دیدار غیر رسمی، عبدالله مهدی گفت که تمایل دارد کومه له با "ماموستا" نوعی "جبهه مشترک" تشکیل بدهد. عملیات ایذانی حزب دمکرات و تحریکات علیه کومه له در جریان بود، و فکر میکنم نیت عبدالله مهدی در این رابطه ریشه داشت. دقیقا یادم هست که منصور حکمت گفت چنین کاری نکنند و گفت توجه داشته باشید که طرف "عمامه بسر" است و چنین جبهه مشترکی به شدت کمونیسم کومه له را زیر ضرب میگیرد. اوضاع و احوال آنروزها و در شرایط پس از "کنگره دوم" کومه له و روابط با اتحاد مبارزان کمونیست و نوشته شعیب زکریانی: "از کنگره اول تا کنگره دوم"، قدم برداشتن در راستای عملی کردن آن "نیت" را منتفی کرد.

اگر حال به مخالفت شدید شیخ عزالدین با تشکیل حزب کمونیست برگردم، و چنانچه نیت عبدالله مهدی در تشکیل جبهه مشترک با ماموستا، جامعه عمل میپوشید، آن عصبانیت از موضع "رئیس روحانی" جبهه مذکور به صدور "فتوای" ارتداد، خیانت و فراخوان به طرد کومه له "کمونیست" از "جنبش ملت کرد"، تغییر میکرد. او، "قهر" نمیکرد، بلکه همه نیروهای جنبش کردایه تی-اسلامی را به فرمان و فتوای "رئیس" جبهه "کردی" فرامیخواند، علیه نیروی که "کردستان را به آتش کشیده است"، بپا خیزند. سهیم شدن احمد اسکندری با آن موج خشم پس از اینهمه سال که کومه له کمونیست، با کنگره های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶، دندان طمع ناسیونالیسم کرد را از ریشه درآورد، گرچه در ظاهر مُتَعَرَض است، اما در

کُردی باشد؟ اسامی فارسی را بکار ببرید. و گویا به دلیل وکالت تسخیری ایشان، جعفر شفیع خلیلی از آن موضع "شوونیستی" برآشفته شده و گفته است که زبان کردی بخشی از "هویت ملی" کردهاست.

خلیلی ساده، فکت جعلی است. بحث اختلاف بر سر نام ماههای کُردی نبود. جلسه ای بود که "ماموستا عزالدین" هم حضور داشت و صحبت بر سر یافتن کلمه ای کردی بجای "رفاه" بود. که جعفر شفیع هم در آن جلسه حضور نداشت. فاتح شیخ پیشنهاد "باش بژیوه تی" داشت. منصور حکمت گفته بود که "رفاه" چه اشکالی دارد؟ به جای این تعصب بر سر زبان فارسی و یا کردی، همگی برویم به زبان ثالث، و کاملتر، مثل انگلیسی، گفتگو کنیم که کسی به دیگری نگوید شوونیست و یا ناسیونالیست تحت ستم. شیخ عزالدین با شنیدن این سخنان، "عبای خود را ورکشید و رفت".

مُناسب کردن آن موضع غیر واقعی به دکتر جعفر نه تنها دروغین و غیر واقعی است، که از نظر اخلاق سیاسی، سالم هم نیست. مُنجم کردن شخصیت سیاسی دکتر جعفر به دوران کوتاه زندگی در چادرهای "جلال طالبانی" و موضوع شعر "ده لالو" (هان، دانی)، شیرکو بیگس، برای آبرو خریدن ناسیونالیسم کرد و نفرت پراکنی ضدکمونیستی است.

این شیوه "فعالیت سیاسی"، فقط پرووکاسیون و تحریک احساسات عقب مانده است. اینجا هم بحثهای منصور حکمت در باره "زبان" و "تغییر الفباء" را منتشر خواهم کرد، تا همه آتهانی که در کشیدن "عکس مار" خود را خیره میداند، دستکم در خلوت وجدان شخصی، بپذیراند که "سیاست"، چه راست و یا چپ نما، را نمیتوان به این شیوه، و با انگشت گذاشتن بر جهالت و عقب ماندگی مخاطبان مفروض، به انسانهای فهیم و واقعی و مستقل خوراند.

آقای اسکندری! شما تحصیلکرده فرانسه هستید، کشوری که در آن در اواخر قرن هیجده، با "روشنگری"، انقلاب کبیر فرانسه برپا شد. شایسته امثال شما نیست که به جای مخاطب قرار دادن انسانهای خواهان تغییر نظام کهن و ارتجاعی، از پیشداوری ها، سنتها، "فرهنگ" اعصار سپری شده و عقاید خرافاتی و حس نفرت کور در اذهان مردم تحت ستم و سرکوب، به جای روشن گری، نگهبان، محافظ و موکل آنها باشید. شما شخصا محمد حسین کریمی، یحیی خاتونی، دکتر جعفر شفیع و بسیاری دیگر از شخصیتهای فکور و بزرگوار را میشناختید. لطف کنید جایگاه خاطره و دستاوردها و تجارب این انسانهای بزرگ و عزیز را تتمه تعلق سیاسی تان به ناسیونالیسم کرد، نکنید. این رفتار ناپسند است.

واقع، "افسوس" است برای یک "فرصت برباد رفته" و پوششی برای تعزیه گردانی.

اما در همین رابطه جهت ثبت در تاریخ و جلوگیری از جعل حقیقت، چند نکته را در رابطه با همین "مخالفت شدید" ماموستای احمد اسکندری، یادآوری کنم:

- احمد اسکندری در همان جلسه کلاب هاوس، میگوید او به عنوان "عضو" کومه له، در "رادیو صدای انقلاب" همراه با دکتر جعفر شفیعی و فاتح شیخ سازمان داده شده بود. اضافه میکند که پس از بمباران شیمیایی حلبجه و فاجعه گردان شوان، در اسفند ۱۳۶۶ انبوه عظیمی از مردم کردستان "آواره" شدند. از این جهت "ابراهیم علیزاده" از طرف رهبری کومه له به او ماموریت داده است که در "کمیته آوارگان" فعالیت کند. یعنی در مقطعی که کومه له "کنگره ۵" را پشت سر گذاشته بود.

- اگر ماموستا عزالدین، در مقطع تشکیل حزب کمونیست ایران، "بشدت" با پیوستن کومه له با "پیشمرگان صادق" - به نقل از احمد اسکندری - مخالف بوده است، انگار که حرف دل او را زده است، ایشان به مخصمه دچار میشوند. چون اولاً اگر ایشان "مراتب نگرانی" ماموستا را به رهبری کومه له میرساند، به او پاسخ میدادند که هم ماموستا و هم "مام جلال" همراه با ملابختیار، فریدون عبدالقادر شخصاً در کنگره سوم کومه له حضور داشتند و علیرغم همه نصایح و نکنید نکنید ها، و "هشدار" در مورد بی توجهی کومه له وقت نسبت به "فکر و اندیشه ملی" و "اخطار" در باره "پشت کردن به ناسیونالیسم کرد"، برنامه حزب کمونیست به "اتفاق آراء" به تصویب کنگره رسید. ایشان به این ترتیب نشان میدهد که او فقط "کنگره اول" - چله ۳۷ روزه - را به عنوان کومه له قبول داشته و دارد و "بشدت" در خلوت خویش با کنگره های ۲ تا ۶ مخالف بوده است. بعلاوه این نشان از معکوس کردن مساله است. انگار او نه نماینده و مامور کومه له در دفتر ماموستا؛ که برعکس نماینده ماموستا در کومه له بوده است!

ثانیاً، در مقطع تشکیل کنگره موسس، شهریور ۱۳۶۲، دو نفر از فرماندهان نظامی کومه له در ناحیه مهاباد، که اسم یکی از آنها "شریف" بود، "شفاها" به کمیته مهاباد که "محسن رحیمی" دبیر آن بود، پیام داده بودند که آنها، پیشمرگ حزب دمکرات را به "فارس" هائی که کومه له با آنها حزب تشکیل داده است، ترجیح میدهند و با پیوستن کومه له به حزب کمونیست، "مخالفت" اند. درجا حکم "اخراج" آن دو از "کومه له" صادر و به آنها ابلاغ شد. از این نظر برای اوضاع "آرروز" ها که ماموستا با حزب کمونیست مخالف بود، احمد اسکندری نمیتوانست با آن مخالفت، همراه شود. او هم از "کومه له" اخراج میشد.

روشن است که برای "سید ابراهیم" آروزها، عضویت احمد اسکندری در کومه له - بازم کومه له آروزها - ملاک سپردن ماموریت در "کمیته آوارگان" بود. بعلاوه خود احمد اسکندری هم میداند که عناصر مهم "دفتر ماموستا" کسانی بودند که از جانب کومه له، ماموریت داشتند. از این نظر نقب زدن به تاریخ و کومه له آن روزها، یعنی کومه له پس از کنگره دوم و سوم و چهارم و پنجم، را با انواع خرده جریانات زحمتکشان، یکی فرض کردن، دیگر شامورتی بازی است. ایشان اگر همین حرفهایش را، که البته تقریباً آشکارا در جلسه کلاب هاوس نیز گفت، همان وقتها هم نه از زبان ماموستا که راساً میگفت، همانطور که گفتم، حکم اخراج را دریافت میکرد. او نه میتوانست "شخصیت شدن" خویش نزد "صلیب سرخ" و "احزاب پارلمانی" برخی کشورهای اروپائی را به شکل کتاب درآورد و نه طبعا کومه له هم به عضو بالقوه اخراجی خویش آن ماموریتها را به او واگذار میکرد.

در جلسه کلاب هاوس، نکته دیگری را میگوید که به نظر من گویای این است که او "با حفظ موضع" به کومه له کنگره ۳۷ روزه پیوسته است. همانطور که نوشتم، کنگره ۲ تا ۶ کومه له، برای او وجود خارجی ندارد. کومه له یعنی ماموریت کوتاه مدت جعفر شفیعی و ساعد وطن دوست در چادرهای "مام جلال"، یعنی مفتون شیخ عزالدین و در سایه او، یعنی دوستان دیرین جلال طالبانی.

میگوید پس از دوران بمباران شمیائی، "احساس" کردم رابطه بین کومه له و اتحادیه میهنی جلال طالبانی "سرد" است. به "کاک صلاح مهدی" زنگ زدم و نگرانی ام را طرح و از او خواستم دخالت کند! صلاح الدین مهدی هیچگاه عضو کومه له نبوده است. با اینحال، این دوست نزدیک "مام جلال"، جایگاه به مراتب فوق العاده تری نسبت به کنگره های مورد اشاره، کمیته مرکزی ها و "شخصیت" ها و "اتوریته" های آن روزهای کومه له را داشته و هنوز دارد! من واقعا نمیدانم که آیا کومه له آن روزها، جانی برای "اعضاء خومختار"، که به اختیار خویش و خودسر "اتوریته سیاسی" را بیرون از موازین حزبی و سازمانی تعیین و به آنها اقتدا میکردند، تعریف کرده بود؟

بگذار کسانی که کتابهای احمد اسکندری را میخوانند، جاگاه سیاسی و اجتماعی راوی را با فکت ها و حقایق تاریخی مورد قضاوت قرار بدهند.

ایرج فرزاد

نوامبر ۲۰۲۳

دشمنان ساده لوح

جریان دوخرداد، بوجود آمد، تصور کردید. مکتوب و مستند است که "کنوانسیون مستعفیون" شما، طفل شیرین تعرض "مدافعان" تزه‌ای مشترک شما و جناب "سعید" حجاریان بود....

پاسخ به "سوال" در مورد "پول کثیف و تمیز" و "دمکراسی اسرائیلی" را در لینک پیوست، هم جهت یادآوری به شما و هم اطلاع به خوانندگان، ضمیمه کرده ام. با کسی که دوست دیرین سالیان، همان که شما زیر سایه او، پس از تردید و ابهامها و البته "جرات سیاسی" همیشگی تان، "کسی" شدید، اما پس از یافتن "کوکاکولای" خود در برهوت دوخرداد، او را اکنون "نبی اکرم" من لقب داده اید، بحث ندارم.

احمد صبوری جهرمی

اقای فرزاد مگر خودشان مطلب نمی نویسند چرا بحث با ایشان را به محدوده آقای قره گوزلو آورده اید. صحبت شما در اینجا چه ربطی به بحث این مطلب دارد؟

سمیرا رزاقی:

دوستان این چه طرز تفکر غلط و تفرقه انداز و حاشیه ای است که افرادی می آیند زیر مقالات و بطور مشخص اینجایزیر مقالات دکتر کامنت می نویسند و پای آقای ایرج فرزاد را به معرکه باز میکنند. این افراد هر کدام برای خود طرز فکر مستقلی دارند و شاید مانند دو یا سه یا ده نفر دیگر در مواردی مثل هم فکر کنند اما این دلیل نمیشود با طرح صحبت های نامربوط به مقاله حاشیه پردازی شود. این شیوه درستی نیست

من که به سر تیتیر پاسخ ها به سعید.ح را با لینک دادن به اصل بحث و جدلها در دوران "بایدماندنی" ایشان، اشاره کردم، در اینجا هر ۴ نوشته را ضمیمه کرده ام.

جناب آذرین (سعید نستار)، باید بفهمد، که با این ساده لوحی ها، فرصتی باز کرد که خوانندگان بیرون از طرفهای جدل ها و "اختلافت درونی"؛ به علل و ریشه های کناره گیری و استعفای پیروان "جنبش دو خرداد" از کمونیسم کارگری، با چشم باز و مستقل از پرووکاسیونها و تحریکات و ترور شخصیت منصور حکمت، مراجعه کنند. از این بابت انصافا، باید خوشحال شد که دشمنان مبانی کمونیسم کارگری، را چنین تیپ آدمها نمایندگی میکنند.



محمد قراگوز لو، تا زمان نوشتن این یادداشت، دو بخش از نوشته هایش تحت عنوان: **کبر کثیف Error 404** در سایت اخبار روز منتشر کرده است. در این میان، جناب آذرین فرصت را غنیمت شمرد، و پا برهنه وسط ماجرا پرید و به من، کمونیسم کارگری و شخص منصور حکمت بند کرد. ایشان از سر ساده لوحی، اما، بند را آب داد و به این ترتیب موجب شد که من بار دیگر سابقه و پیشینه او و ماجرای شکست شبیخون "شورشیان آوریل" سال ۱۹۹۹ و "زعمای حزب استعفا" از کمونیسم کارگری را، به خوانندگان کامنتها بازگو کنم.

در اینجا جملاتی از فرمایشات جناب آذرین و پاسخ های من و دیگر مراجعه کنندگان به سایت مذکور رامینویسم:

سعید. ح:

آقایان به ترتیب سن ایرج فرزاد و محمد قراگوز لو به همراه خانم آذر ماجدی چنان شمشیر را علیه اسرائیل از رو بسته اند که حتی حماس را هم شرمنده و مدیون می کند. از نفر اول و سوم می پرسم: آیا این همان دولتی نیست که گفته بودید کمک گرفتن از آن مجاز است؟....

به قول یک گزارشگر فوتبال "چه می کنه این دموکراتیک ترین کشور خاورمیانه" البته اگر نماینده تام الاختیار لیدر و "مارکس زمانه" یعنی جناب ایرج فرزاد ناراحت نمیشوند می خواهم بپرسم آیا: داستان پول کثیف و تمیز هنوز به قوت خود باقی است؟.... شما چرا بجای پاسخ به پرسش های من در مورد اسرائیل و دموکراسی اسرائیلی و پول کثیف به حاشیه می روید و نشانی غلط می دهید. شما که خود را تنها وارث به حق میراث ان نبی اکرم نقدناپذیر خفته در هایگیت می دانید چرا طفره می روید؟

ایرج فرزاد:

سخت به بیراه رفته اید که توهم دارید که گویا از قرار هنوز هم "دوران ناقهرمانی" است. تاریخ مستند است و شما بی جهت گمان میکنید که در "حزب کذا"، به تعبیر محترمانه شما پس از پیوستن تان به دوخرداد، جانی برای "کلمات قصار" امثال شما، محفوظ میماند. اختلاف شما با "لیدر" حزب و با ما مدافعان مبانی کمونیسم کارگری، بر سر دموکراتیک و یا صهیونیست بودن اسرائیل نبود. به کاهدان زدید که خواننده را بی خبر از ریشه اصلی قطب بندیهای که در حزب کمونیست کارگری حول

میگویی "آموخته‌ام" که پشت دروغ غالباً خودفریبی نهفته است. لحن حکیمانه است، اما حقیقت چندان در این درس نیست. ۹۹ درصد دروغهای جهان امروز از سر منافع روشن سیاسی و اقتصادی، و توسط دستگاه‌های متخصص و حرفه‌ای دروغ‌پراکنی ساخته و پرداخته میشود که خود حقایق را که به قلب آن کمر بسته‌اند بخوبی میشناسند. مشکل اینجاست که این حکمت عاریه بیان حال خودت هم نیست. اشکال کار تو، اینجا، خودفریبی نیست.

حقیقت این است که این هم قرار است "مانیفست" تو باشد، اعتبارنامه‌ای برای ارائه به حزب استعفا. قرار است جایی، به نحوی، برای ثبت در پرونده، تو هم برخاسته باشی و چیزی گفته باشی. این قرار است آن سکوت و کناره‌گیری از سر "مصلحت جنبش" و نمیشد و نمیتوانستم‌ها را یک‌شبه جبران کند. وگرنه چرا باید راه باز کنند و فرش پهن کنند و بالای مجلس بنشانند؟

از قرار هنوز هم "دوران ناقهرمانی" است.

ما دوست دیرین هم بودیم. این دوستی ارزش داشت. میشد آن را معامله نکرد. من هنوز نمیکنم. اما از نظر سیاسی احترامی برای خط مشی و کار و روش و امیال و رویاهایتان قائل نیستم. شخصاً امیدوی به آینده سیاسی‌تان ندارم. پلاتفرم سیاسی شما یک پلاتفرم راست است. این پلاتفرم در دوران رکود و وقتی "جوان تحصیل کرده طبقه متوسط" قرار بود با محاسبات "بقالانه" سیاست را به نفع جایگاه طبقاتیش کنار بگذارد، شاید میتوانست از اقبالی برخوردار شود، اما بسختی بتواند پلاتفرمی برای بازگشت به سیاست و جذب نیرو در محیط سیاسی متلاطم امروز باشد. اگر میشد، کشتگرها و امیرخسروی‌ها قبلاً کرده بودند.

به نظر من شما حزب نمیسازید، به این دلیل ساده که حزب‌سازی ایجاب میکند که شما "بنیانگذار"ها و "سیما"های گرانقدر، به رأی دیگران و به اصل انتخابات برای تعیین رهبری یک حزب احترام بگذارید و به عضویت در یک مجمع با رأی برابر با جوانترها و چه بسا تواناترها تن بدهید. اما اگر به این حاضر بودید، پایان "کانون کمونیسم کارگری" پایان "همراهی(تان) با منصور حکمت برای ایجاد یک حزب کمونیست کارگری" از آب در نیامد. شما حزب نمیسازید، چون حزب‌سازی ایجاب میکند تفاوت‌هایتان را بگویید، ایجاب میکند شهادت داشته باشید نظرات اثباتی‌تان را صریح و روشن ابراز کنید، به قضاوت دیگران بسپارید، مسئولیت عواقبش را قبول کنید. اما اگر به این قادر بودید، نیازی به پناه بردن به "طرق دیگر" برای "خدمت به سوسیالیسم" نمیدیدید. شما حزب نمیسازید، چون نه برای تحزب بلکه علیه آن به میدان آمده‌اید. شما حزب نمیسازید، چون اینکاره نیستید.

ایرج عزیز، توجیهات را خواندم، انتخابات را متوجه شدم. متأسفم.

نادر (م. ح)
۲ ژوئیه ۱۹۹۹

"ناقهرمانان"

"قول بده، که اگر من توانستم قهرمان باشم،

تو دستکم چون انسانی باوجدان رفتار کنی"

جان لوکاره، خانه روسیه

ایرج آذرین در حزب کمونیست کارگری ایران دو مقاله نوشت، دو "ستون آخر" کوتاه برای نشریه انترناسیونال. در دومین و آخرین این نوشته‌ها در مرداد ۱۳۷۲، در یادداشتی با عنوان "دوران ناقهرمانی"، از این شکوه کرد که گویا عصر قهرمانی در صفوف چپ سر آمده است. گفت رویگردانی "جوان تحصیل‌کرده طبقه متوسط ایران" از "فعالیت متشکل سیاسی" از سر محاسباتی "بقالانه" است، تلاشی است برای بازیابی مکانی سزاوار و "متناسب با ارج طبقه‌اش در سلسله مراتب همین جامعه". ایرج آذرین در مقابل اصرار داشت که "تصور وقوع انقلاب کارگری، حتی تصور پیشروی کارگران در چهارچوب همین نظام مسلط، بدون قهرمانی‌های جمعی و فردی تنها نشانه خوشبختی‌امی می‌تواند باشد".

ایرج آذرین این را گفت... و رفت.

* * * *

ایرج عزیز،

پاسخت به نامه مربوط به ختم یا محو عضویت در حزب منطقیاً نمیبایست خطاب به من نوشته شود. من به حقیقت مسائلی که طرح میکنی نزدیک‌تر از آن بوده‌ام که بتوانم به نفعت شهادت بدهم یا داوری باشم که قرار است حکم به برانگشت بدهد. منی که میدانم چرا رفتی، چگونه رفتی، به چه مشغول شدی، منی که میدانم چرا گرد هم آمده‌اید، چند نفر هستید، چکار میتوانید و نمیتوانید بکنید، منی که میدانم ظرفیت‌هایتان چیست، سیاست‌هایتان کدام است، حب و بغض‌هایتان از کجاست، و محاسباتتان، چه "بقالانه" و چه جز آن، از چه قماش است، من قاعدتاً مخاطب نامه تو نمیبایست باشم. نامه تو برای پوشاندن و رنگ‌آمیزی حقایق برای کسانی است که نامی از شما شنیده‌اند و بغضی از ما در دل دارند. خطاب به اصغر کریمی و من است، اما رو به آنهست.



از منظر ارژدها

نامه اول در مورد مطلب بهمن

تابحال خود را جای ارژدهای افسانه‌ها گذاشته‌اید تا از منظر او به کل قصه نگاه کنید. طرف (ارژدها) در غار خود نشسته است و بکار خودش مشغول است، شاید کتاب میخواند، شاید نفس آتشین و نعره‌های مهیبش را تمرین میکند، یا خاطراتش را مینویسد، همه‌های بیرون غار بلند میشود، معلوم میشود شاهزاده جدیدی آمده است تا سرش را از تن جدا کند و تحفه ببرد. شاید پرنسسی زیبا چنین شرطی برای وصل گذاشته است، شاید گرفتن تاج شاهی در گرو اینست، شاید شاهزاده میبندارد در این غار جام جمی هست، یا صاف و ساده حوصله‌اش سر رفته است و مثل سابق احساس شازدگی نمیکند.

من دارم به این ارژدها سمپاتی پیدا میکنم. سرنوشتش به خود من شباهت زیادی دارد. دارم کارم را میکنم، که از قبل و قال بیرون معلوم میشود پهلوان دیگری به جنگ "دیو" آمده است. کسی میخواهد دست بکار چیزی بشود و یا از کاری دست بردارد، کسی میخواهد چیز دیگری بگوید، یا آنچه میگفت را دیگر نگوید، کسی میخواهد برود، یا نیاید، انگار اولین نیازی که حس میکند اینست که تکلیفش را با "منصور حکمت" روشن کند. میگویم منصور حکمت، و نه اسطوره بورژوازی، برنامه حزب، تفاوت‌های ما، و لیست طویل دیگری از نظرات و سیاستها و احکام و استدلالات مکتوب و مصوب ارگانهای یک حزب سیاسی، چرا که این شازدها، با خود ارژدها کار دارند. ظاهرا فقط این جنگ نشان اطرافیانشان میدهد که اینها کسی هستند، گسسته‌اند، برخاسته‌اند، پرچمی برافراشته‌اند، داعیه‌ای دارند. چه لطفی دارد کسی تفاوت‌های ما را رد کند، برنامه حزب را رد کند، دهها و صدها نوشته و سخنرانی قرار و قطعنامه را رد کند، وقتی میتواند با چهار خط، چهار فحش، چهار ادعا، چهار جعل، عالم و آدم را به رشادت سیاسی خود شاهد بگیرد. چه لزومی دارد به حقیقت پردازیم، و به نقد افکار و سیاستها برویم، وقتی میتوانیم از حریف شیطان بسازیم و مطمئن باشیم که در صحنه کارزار وسیع چپ و راست در جامعه و بازار وسیعی که برای هرچه در زورق "دگراندیش مظلوم" عرضه شود وجود دارد، و احترامی که دنیای تشیع برای پرسوناژ امام حسین قائل است، همین برای بسته شدن بار آدم کافی است.

رفیق بهمن شفیق یک تز دارد و مقدار زیادی توهم. تز اینست که مردم در ایران قبل از خاتمی در فکر سرنگونی و بلکه انقلاب بودند، و با انتخابات دوم خرداد با رژیم کنار آمدند. این البته تز خود خاتمی هم هست، تز دختر آقای گلشیری و رئیس بخش فارسی بی‌بی‌سی هم هست. آنها بورژوا هستند و همراه طبقه متوسطشان به استقبال خاتمی میروند، بهمن پرولتر است و صحنه سیاسی را کنار میگذارد تا ویک‌اند با تروتسکیستهای آلمان انترناسیونال بسازد و وسط هفته بعنوان مسنول کمیته محلی "یاران حیدر" و "مبارزین مبارزان در راه وحدت...."، محفل کارگری را "از زیر ضرب در ببرد" و در اعتراض به بد رفتاری پاسدار با زن زحمتکش

جلوی کمیته اعتراض راه بیان‌دازد. این آن یک تز است.

و اما توهم اینست که میبندارد اینها را میشود به نام مارکسیسم در این حزب عرضه کرد، خیال میکند میتوان با ایدئولوژی "دوم خرداد" در این حزب "اپوزیسیون کارگری" درست کرد، یا دقیقتر، با کارگر کارگر گفتن در این حزب اپوزیسیون دوم خرداد درست کرد. خیال میکند تنوری و تز و سیاست برای دیگران هم همینقدر بازیچه است. خیال میکند.

من بهمن را خیلی دوست داشتم و هنوز دارم. قبلا مثل یک همسنگر، امروز مثل یک برادر.

منصور حکمت
۷ آوریل ۱۹۹۹

مجموعه اسناد در رابطه با استعفاها، حزب کمونیست کارگری ایران



در پاسخ پیمان نعمتی، ایرج آذرین و رضا مقدم

نوشته‌ای از ایرج آذرین و رضا مقدم درباره قطعنامه پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب پیرامون موازین رابطه با دولتها بدست ما رسیده است که ذکر نکاتی را ضروری میکند.

این نوشته ظاهرا نقدی است بر قطعنامه ما. میگوییم ظاهرا، چون انتقاد مضمونی این نوشته به مفاد قطعنامه نه هدف اصلی مطلب است و نه حتی ایراد قابل ذکری به این قطعنامه وارد میکند. اما اصل نوشته این آقایان برای رفع و رجوع مسأله دیگری است.

"شبکه مستعفیون"، که آقایان آذرین و مقدم در سودای زعامت آن هستند، اخیرا دسته گل بسیار زشتی به آب داده است. پس از یک سلسله شایعه پراکنی‌های محفلی، اخیرا به نقل از این شبکه مطلبی با امضای پیمان نعمتی در یکی دو نشریه کانادا چاپ شد که مدعی بود حزب کمونیست کارگری از اسرائیل کمک مالی میگیرد. شباهت این اتهام به پرونده‌سازی‌های رژیم علیه هر مخالف خود و بویژه دستگیر شدگان اعتراضات اخیر عیان‌تر از آن بود که بی سر و صدا بگذرد. در آن مملکت مردم را با همین اتهام اعدام میکنند. معلوم است که بعضی مستعفیون گرامی در مراحل آخر امر "انتقال طبقاتی" بسر میبرند. به هر رو خوانندگان نشریه پیوند اعتراض کردند. **کمیته ونکوور** حزب این اقدام را بعنوان یک پرووکاسیون آشکار شبیه تروریستی محکوم و افشا کرد و وکلای حزب در این شهر به نشریه پیوند اخطار کردند که این افترا و نشر اکاذیب و تحریک به خشونت و آدمکشی است و قانونا قابل تعقیب است. متعاقبا نشریه پیوند اعلام کرد این اتهام غیر مستند است و مطلب "سهوا" چاپ شده و از خوانندگان خود و حزب کمونیست کارگری عذر خواست. اسناد این اتفاق بزودی در یک مجموعه در اختیار عموم قرار میگیرد.

از همان ابتدا و قبل از عکس‌العمل حزب خود این آقایان فهمیدند که بشدت خراب کرده‌اند. آقای مقدم سراسیمه در نامه‌ای به همسنگران

گفته شد آنها که میروند "برجسته‌ترند"، تاریخی‌ترند، سکوتشان گویاتر از کوه ادبیات و سلسله طولانی جدلهایی است که بنیاد این حزب را میسازند، بنیانگذارترند، رهبرترند، زنده باد ابهام رفقای بزرگی که میروند، فرخنده باد سکوت رهبرانی که چیزی برای گفتن نداشتند. (۱)

همه اینها را میدانستیم. میدانستیم خواهند گفت و ما باید چندی حوصله کنیم تا بروند. میدانستیم این بخشی از تشریفات دردناک این روند است. اکنون که این روند در اساس خود طی شده است اجازه می‌خواهم چند نکته‌ای در مورد ادعاها و تصاویری که آمد و چرخید و رفت بگویم.

۱- "انتقال طبقاتی نشد". باید قبل از هر چیز از جعفر رسا تشکر کنم که بالاخره تحلیلی را که جملات رفیق رضا در بیانیه علنی‌اش مبنی بر اینکه "انتقال طبقاتی نشد" ظاهراً بر آن استوار است یافت و جلوی چشم همه ما گذاشت. این همانطور که انتظار میرفت از هیچ کتابی از رضا مقدم و فرهاد بشارت و جعفر رسا و بهمن شفیق نبود، از یک سخنرانی من بود در کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سیزده سال قبل. یکبار دیگر این نقل قول را بخوانید. برخلاف جملات امروز رفیق رضا، بحث این نبود که "یا حزب به میان کارگران منتقل میشود و یا به یک سکت تبدیل میشود". تنها وجه مشترک بیان رضا با آن تحلیل کلمه "انتقال" است. مابقی بحثی است متفاوت، از دیدگاهی متفاوت:

"اگر ما نتوانیم در فرصت معینی که برای کمونیستهای ایران پیش آمده است، بنیادهای یک کمونیسم کارگری را آنچنان محکم کنیم که پرونده دوره تفوق سوسیالیسم غیر پرولتری بر جنبش کمونیستی بطور قطع بسته شود، اگر ما نتوانیم کمونیسم ایران را بطور جدی به یک پدیده کارگری تبدیل کنیم، اگر نتوانیم این کمونیسم کارگری را به بستر اصلی و رسمی کمونیسم در ایران تبدیل کنیم، و بالاخره اگر نتوانیم این کمونیسم، این حرکت کارگران کمونیست، را به یک نیروی اجتماعی قدرتمند تبدیل کنیم که به تفوق احزاب بورژوایی و خرده بورژوایی در صحنه سیاست خاتمه بدهد، آنگاه کاری که ما کرده‌ایم نهایتاً چیزی جز سازماندهی یک جناح رادیکال در اپوزیسیون در فاصله سالهای فلان تا فلان نبوده است. هدف ما صرفاً نمیتواند این باشد که "باشیم"، یک سازمان وسیع باشیم، جناح چپ اپوزیسیون باشیم، فعال باشیم و غیره. اگر کمونیستهای این دهه وظیفه‌ای دارند اینست که کمونیسم ایران را از یک نقطه عطف حیاتی، از یک دوره انتقالی تعیین کننده، عبور بدهند. دوره ما دوره برپایی کمونیسم مستقل و انقلابی است، دوره انتقال مرکز ثقل این کمونیسم از میان روشنفکران به دورن کارگران، یعنی طبقه‌ای که کمونیسم از آن مایه گرفته و به آن تعلق دارد، است. یا اینکار را میکنیم، یا صرفاً نقطه درخشانی در یک صفحه تاریک باقی میمانیم. انقلابیونی که طبقه کارگر در آینده درباره آنها و تلاشهایشان با صیغه ماضی بعید سخن خواهد گفت.

(منصور حکمت، کمونیست ۲۷ مرداد ۱۳۶۵)

اینجا صحبت بر سر انتقال کمونیسم ایران از کمونیسم خلقی و توده‌ای و جهان سومی، کمونیسم ملی و رفرمیست

رشید خود هشدار داد که مواظب باشند کار دست خودشان ندهند. وقتی نشریه پیوند عذر خواست و نگاهها متوجه این جماعت شد، آقایان آذرین و مقدم بر آن شدند که خسارات ناشی از اقدام جناب نعمتی را به حداقل برسانند. و نقد قطعنامه پلنوم دهم قرار است به این خدمت کند. مسأله روشن است. یکی را حین آتش زدن خانه مردم گرفته‌اند، کبریت سوخته را قایم میکند و با حرارت به معماری خانه ایراد میگیرد. آقایان هم آلت جرم را در جیب میگذارند و عینک را در میاورند که: "بگذریم، اصلاً بیایید راجع به قطعنامه حزب حرف بزنیم".

حضرات مختارند که راجع به هرچیز میخواهند حرف بزنند. اما ما "نمیگذریم". ما از این اتفاق یک عکس بزرگ گرفته‌ایم. قاب میکنیم و گردنشان آویزان میکنیم.

حزب کمونیست کارگری ایران حق گفتگو با هر دولت و مرجعی را که صلاح بداند برای خود مطلقاً محفوظ میداند. برخلاف گروهها و احزاب اپوزیسیون که سالهاست بدون موازین اعلام شده اینگونه روابط را دارند و کمک میگیرند، حزب کمونیست کارگری قبل از هر نوع اقدام به برقراری تماس با دولت‌ها موازین خود را به تصویب مراجع قانونی حزب رسانده و علناً اعلام کرده است. و دقیقاً همین باز بودن و اصولیت حزب ما است که آن را در برابر اینگونه تحریکات ارتجاعی مصون کرده است. همانطور که اینبار هم دیدیم نه ایادی رژیم و نه محافل ریز و درشت آنتی کمونیست و ضد حزب از اینگونه تشبیهات خیری نخواهند دید و دست از پا درازتر و رسواتر برمیگردند.

آقایان نعمتی، آذرین و مقدم!

کارهای مثبت‌تری در دنیا هست که میشود کرد. بخودتان بیایید.

برگرفته از ضمیمه ۱ برگزیده آثار منصور حکمت، گردآوری و تنظیم و ادیت از ایرج فرزاد ژوئی ۲۰۰۶



خدا حافظ رفیق

هیچکس هنگام استعفا از حزبی آن را به عرش اعلا نمیرساند. هیچکس هنگام کنارگیری از صفی آن را تحسین نمیکند. هیچکس هنگام رفتن، ماندن را مایه افتخار جلوه نمیدهد. همه اینها را باید از رفقای مستعفی انتظار می‌داشتیم و داشتیم. رفیق رضا مقدم در جراید شکست ما را اعلام کرد، ما از او بخاطر تلاشهای مشترکش با مادر این حزب تشکر کردیم و دستش را فشردیم.

در این میان ادعاهای زیادی هم شد. مانند همیشه ادعا شد که رفتگان از یک حزب کمونیستی از ماندگان در آن عزیزترند، انسان‌ترند، مظلوم‌ترند، با اصول‌ترند. گفته شد که آنها که میروند از فرط عشق به کارگر و کمونیسم میروند.

جهانی اعلام کرده‌اند (بهر حال انصافاً هر روز که سالی به این روندی نداریم) اما ۸ آوریل ۹۹ بعنوان مهلتی که باید "انتقال بشود" از کجا میاید؟ چرا اینهمه کمونیست سابقه‌دار در این حزب باید این تفکر و متدولوژی را ده ثانیه جدی بگیرد؟

۲- میگویند بنیانگذار این حزب و ۴ عضو دیگر این مرکزیت رفته‌اند، پس لابد باید بحران بشود، پس لابد باید بحثی بوده باشد، پس لابد حزب شکست خورده است. به همین ترتیب میشود لابد استدلال کرد که چون بنیانگذاران دیگر سرجایشان هستند، چون ۲۰ عضو دیگر مرکزیت و شش عضو از هفت عضو دفتر سیاسی سرجایشان هستند بحران نداریم و حزب هم شکست نخورده است خیلی متشکر. اما من کل این ذهنیت را در شان کمونیستی نمیدانم که قرار است آگاهی ببرد و روشن بینی ایجاد کند. ضمناً، ما سمتی بعنوان "بنیانگذار" در این حزب نداریم (بخصوص با وظیفه اعلام شکست و پیروزی) پروسه تشکیل این حزب در نشریه کمونیست مستند است. معلوم است چه کسان زیادی چه کردند تا این حزب بوجود آمد. از نظر حقوقی، به دعوت من چهار نفر رفقای کانون آن وقت بیانیه علنی تشکیل حزب را امضاء کردند. یک کمیته اجرایی تشکیل دادیم که به سرپرستی اصغر کریمی وظیفه ساختن ارگانهای این حزب را بعهده گرفت. کنفرانس کادرها تشکیل شد. در آن کنفرانس، من به رفقای شرکت کننده اعلام کردم که فراخوان علنی حزب را ما امضاء کردیم اما این حزب امروز اینجا توسط شما بنیان گذاشته میشود. این حزب کنگره انتخابی دارد، کمیته مرکزی انتخابی دارد، کمیته‌های انتخابی دارد، دفتر سیاسی انتخابی دارد، اشرافیت و مجلس خبرگان هم ندارد. قبل از اینکه در بحث سیاسی مدارج و مدالهای رفقای که رفته‌اند را به رخ هم بکشیم، خوبست یادمان باشد که مدارج و مدالهای آنها که مانده‌اند چیست.

۳- باز با تشکر از رفیق جعفر رسا، مساله بعدی موضوع نوآوری‌های تتوریک من است. بیست سال است که من این را میشنوم. من به این جرم اعتراف میکنم. بارها هم گفته‌ام که آنچه بنظر کسانی نوآوری است، نو بودن مفاهیم مارکسی مارکس در مقابل مفاهیم تاریخ مختصری آنهاست. این را هم هربار سعی کرده‌ام مستند نشان بدهم. جالبست که برخی رفقای که خود در کنگره صد و پنجاه نفره و پلنوم هفتاد نفره اخیر دعوت شده بوده‌اند و بحث من را مفصل شنیده‌اند، جلوی تظاهرات "معلوم نیست این بحثها ما را بکجا میبرد" افتاده‌اند. آخر برای شما که باید معلوم باشد. شما دیگر نمیتوانید این ژستها را بگیرید. چرا آنروز بلند نشدید فریاد بزنید بلشویکها حق نداشتند به قدرت سیاسی دست ببرند. چرا بلند نشدید بگویند کمونیستها حق ندارند شخصیتها و چهره‌های شناخته شده میان مردم باشند، چرا شفاها اعلام نکردید (حال "مدون" پیشکشان) که کمونیستها فقط باید روی مرز بنشینند، سیب زمینی بخورند، نگرهبانی بدهند و رادیو سه کیلوواتی خودشان را پخش کنند و رادیوهای "صهیونیستی و ارتجاعی و امپریالیستی" را به خانابا تهرانی‌ها و فرج سرکوهی‌ها بسپارند. (فاکت: اولین مصاحبه مفصل رادیو اسرائیل با حزب، با رفیق رضا مقدم انجام شد که در آن ایشان قبول کرد تعلق حزبی‌اش را نگوید). میدانید

و کارمندی، به یک کمونیسم کارگری است. کمونیسمی که افق تحولات سوسیالیستی جامعه، انقلاب کارگری و لغو کار مزدی را جلوی جامعه میگیرد. به نحوی که کسی که، چه مخالف و چه موافق، در ایران وقتی از کمونیسم حرف میزند، این نوع کمونیسم را نشان بدهد نه شوروی و چین را، نه چریک فدایی جلوی دانشگاه و احسان طبری و ۵۳ نفر را. صحبت کمونیسمی است که کارگر را مرکز سازماندهی و بسیج اجتماعی‌اش قرار میدهد، و نه دانشجو و نویسنده و شاعر و خلق و دهقان و بورژوازی ملی را. و بالاخره صحبت از این است که این کمونیسم به یک نیروی اجتماعی قدرتمند تبدیل شود که به تفوق احزاب بورژوایی و خرده بورژوایی در صحنه سیاست خاتمه دهد. ما عمیقاً به این هدف خود وفادار مانده‌ایم. در این فاصله البته یک اتفاق کوچک افتاد، سقوط شوروی و حملات جهانی علیه کمونیسم در همه ابعاد. ما ماندیم. ما با "یک دنیای بهتر" بیرون آمدیم. نه فقط بستر اصلی کمونیسم ایران شدید، بلکه تنها مدافع تاریخ کمونیسم و لنین و مارکس از آب درآمدیم. در این فاصله البته یک اتفاق کوچک دیگر هم افتاد. حزبی که آن سخنان در کنگره‌اش ایراد شده بود را چهار سال بعد ترک کردیم تا از صفر شروع کنیم. و این را ساختیم که میبینید. نقد خود را به درون صف دشمن بردیم. ناسیونالیسمش را افشا کردیم، دموکراسی‌اش را بی‌آبرو کردیم، مذهبش را از بیخ کوبیدیم. امکان سازش با رژیم را از این‌لوقتهای سیاسی و چپ غیر کارگری سلب کردیم. از هر گوشه این جنبش، کمونیستها پرچمها را بر سنگرهای مختلف برافراشتند. چهره‌هایی به میدان آمدند که تعدادشان و توانشان مخالفان ما را به حیرت انداخته است. بحث "انتقال طبقاتی کمونیسم". صرفاً بحث عضوگیری کارگران در خارج کشور نیست. حتی صرفاً بحث عضوگیری کارگران در داخل کشور هم نیست. عضویت کارگری گوشه‌ای از مبحث وسیعتر کمونیسم کارگری است (۲) گوشه‌ای از یک تصویر بسیار وسیع‌تر و تاریخی‌تر و فرا-حزبی‌تر است. دوستان گرامی من، من کسی که با یک جمله، آنهم جمله‌ای عاریه و خارج از متن و دستکاری شده، به مقابله این تاریخ و حتی صرفاً همان اسنادی که من در مورد کمونیسم کارگری نوشته‌ام میاید را نمیتوانم جدی بگیرم. وقتی چنین کسی حریف میطلبد و شعار میدهد و عکس مار میکشد، فقط صبر میکنم بروم. مودبانه و رفیقانه صبر میکنم بروم. از جلوی این پنجره‌ای که من کنار آن نشسته‌ام، تا بحال خیلی‌ها آمده‌اند و رفته‌اند.

جالبست که رفیق جعفر رسا و کسانی که این فرمول را برای رفتنشان مناسب یافته‌اند از بحث من در کنگره سیزده سال پیش آن حزب، یک وعده انتخاباتی و یک حزب سازی "به شرط چاقو" فهمیده‌اند و اکنون بخود اجازه میدهند به ساعتشان نگاه کنند، سوت پایان را بکشند، کارت عضویشان را پس بدهند و روانه رختکن بشوند. انگار مشتریان این حزب بوده‌اند و از سرویسی که گرفته‌اند ناراضی‌اند. حزب ظاهراً به قولش به جعفر رسا و مستعفیون دیگر عمل نکرده و اکنون حوصله ایشان دیگر سر رفته است. رفقای عزیز من، میدانم رفیق بهمن شفیق سال دوهزار را یک نقطه عطف مهم در مبارزه طبقاتی

با اسم و قیافه می‌شناسند و دوست دارند، نشریاتش را در خیابان خود پیدا میکنند. اینها کفر نیست. اینها رویزیونیسم نیست. اینها عین مارکسیسم است. در این پروسه، صدها کادر مشهور در حزب پیدا میشوند و "بنیانگذاران" باید حاضر باشند حزب را با آنها شریک شوند و احساس از چشم افتادن نکنند، هزاران کارگر جدید به حزب پا می‌گذارند که رپ گوش میکنند و در انقلاب ۵۷ شرکت نداشته‌اند. هزاران انسان شریف به گرد حزب جمع میشوند که نمیدانند لنین خوردنی است یا پوشیدنی و مارکسیست و کارگر قدیمی در این حزب باید اینرا نه نشان بی‌ارجی خود بلکه نشان موفقیت خود ببیند. این حزب بخاطر برنامه‌اش، اهداف اعلام شده‌اش، جایگاه طبقه کارگر در تعقل و پراتیکش، سنت سیاسی‌اش، بخاطر مارکس و لنین و صف کمونیستهای آگاهی که شالوده‌کادی آن را می‌سازند یک حزب کمونیست کارگری است. کارگر ایرانی چه گناهی کرده است که باید سوسیالیسم را تا ابد در قامت گروههای ۱۰ نفره "اتحاد و مبارزه در راه دفاع روشنفکران از کارگران محروم" پیدا کند و احزاب طبقات دارا را در وسط صحنه سیاسی مشغول بازی با سرنوشت خویش ببیند؟

در عین حال، دنیا برای همه نوع کمونیسم و همه نوع "انتقالی" جا دارد، ما جای کسی را تنگ نکرده ایم، با کسی رقابت نداریم، از خودمان هم شک نداریم.

۴- و باز، بعید بود اگر کسانی بخواهند از حزب بروند و شکست آن را اعلام کنند و سنگی به من پرت نکنند. من، یک کمونیست ۴۸ ساله، با یک سابقه سیاسی قابل ارزیابی و مستند و مدون (چه کلمه زیبایی)، در یک کنگره صد و پنجاه نفره متشکل از نمایندگان منتخب اعضای حزب به اتفاق آراء به کمیته مرکزی بیست و پنج نفره آن انتخاب شده‌ام. در پلنوم کمیته مرکزی به اتفاق آراء بعنوان عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی انتخاب شده‌ام. و لابد اگر در اجلاس‌های بعدی رای نیاورم در این سمت نخواهم بود. این هویت حزبی من است. در بیرون حزب حمله به من و شیطان‌سازی از من یک کسب و کار رایج مخالفین هیستریک حزب کمونیست کارگری است. جای تاسف است که رفیق تادیروز خودم هم وقتی به صرافت رفتن می‌افتد فکر میکند اول باید شخصیت مرا تخریب کند. بجای اینکه خود را با برنامه حزب، مصوباتش، تصمیماتش، نقشه‌هایش، کمیته‌هایش، مقالات نشریاتش طرف کنند، راه ساده‌تری در پیش میگیرند. با من بعنوان یک فرد مرزبندی میکنند. انگار نفس مخالفت با من دلیل کافی برای ترک حزب است. به هر چیزی، هر تک عبارتی چنگ می‌زنند تا تصویری از یک منصور حکمت "خیلی بد" به محیط‌تشان بدهند که دیگر از کارگر خوشش نیاید، به زحمتکش‌شان اهانت میکند، قصد گنجاندن حقوق کارگر در فرمان پیروزی انقلاب را ندارد، و مارکسیست سابق است، به طبقه متوسط پیوسته است. براستی کسی که میتواند بخیال خود در نیم صفحه با تصویر سازی از من بی‌خاصیت شدن حزب را نشان مستقبلین و صاحبه کنندگان مشتاق فردایش بدهد، چه لزومی دارد برنامه را نقد کند، اساسنامه را نقد کند، پلاتفرم آلترناتیو خود را بدهد، خود را برای اجرای طرحش کاندید کند، و در یک کلمه مثل یک کمونیست

چرا این سخنان امروز در آن کنگره و آن پلنوم گفته نشد؟ چون یا این حرف را نداشتند یا اگر داشتند میدانستند که در آن مجمع وسیع پاسخ میگیرد. نه بحث حزب و جامعه و نه بحث حزب و قدرت سیاسی نوآوری نیست. بحث حزب و قدرت سیاسی بیان یک سنت بلشویکی و نقد تلقیات منشویکی در مورد رابطه قدرت سیاسی و حزب و طبقه است. حتی در چهارچوب حزب خود ما هم نو آوری نیست. اگر رفقای خیلی به بحث "مدون" علاقه دارند (که در این صورت، این خلسه‌شان بخاطر سکوت عزیزان مستعفی دیگر قابل فهم نیست) لطف کنند به مقاله **دولت در دوره‌های انقلابی** رجوع کنند، به تزهایی در مورد مساله شوروی، به **آناطومی لیبرالیسم چپ**، و به خود انقلاب بلشویکی و ترکیب کمیسرهای تشکیل دهنده دولت لنین. بحث حزب و جامعه از اینهم کهنه‌تر است. بحثی است مربوط به دوران قبل از جنگ سرد، قبل از انقلاب بلشویکی، قبل از "مخوف" شدن و زیرزمینی شدن سوسیالیسم کارگری، دورانی که کمونیستها مجلات داشتند، کنگره‌های علنی داشتند، شخصیت‌های شناخته شده داشتند، با رسانه‌های "خیلی بد" مصاحبه و گفتگو میکردند. در خود جنبش ما هم، و از طرف خود من هم، این ابداء بحث تازه‌ای نیست این سطور را بخوانید. این نقشه عمل دفتر سیاسی منتخب پلنوم ۱۸ حزب قبلی در سال ۱۳۶۹ (۱۹۹۰) است که من و کورش و رضا و ایرج در آن عضو بودیم:

حزب باید "تماما از قالب یک جریان فرقه‌ای بیرون بیاید و پرچمدار و ظرف اعتراض اجتماعی طبقه کارگر و به یک حزب موثر در صحنه اجتماعی و سیاسی تبدیل گردیده و مشخصا بتواند در اوضاع و احوال سیاسی دوره خود و در فعل و انفعال نیروهای مادی اجتماعی تاثیر بگذارد"

۱- کنار گذاشتن تبلیغ و ترویج به مثابه فرقه و قرار گرفتن در متن مبارزه برای تغییر افکار و اندیشه‌ها در مقیاس وسیع در جامعه. اتخاذ روشهای موثر و کلاسیک تبلیغ و ترویج. کنار گذاشتن تبلیغ و ترویج فرمایشی و کمیته‌ای و ارائه نظرات و انتقادات کمونیستی به زبان زنده و توسط انسانهای با هویت واقعی. انتشار کتب اساسی و نشریات عامه فهم و پرتیراژ. تولید برنامه‌های زنده رادیویی، استفاده از اشکال و روشهای تبلیغ متناسب با تکامل کنونی وسائل نشر افکار و ذهنیت بالغ و پیچیده انسان امروز. مواجهه با گرایش‌های فکری اصلی و پرنفوذ در جامعه بورژوازی.

۲- آزیتاسیون زنده برای سوسیالیسم و اتحاد کارگران. دخالت در گره‌گاههای فکری جامعه و مشغله‌های توده‌های وسیع. بیان نقد کمونیستی بعنوان پاسخ معتبر به مسائل واقعی توده مردم.

۳- استفاده کامل از امکانات واقعی و روتین جامعه برای نشر افکار. ایجاد شبکه‌های مناسب برای نشر کتب و روزنامه‌ها در مقیاس وسیع. (تاکیدها جدید است)

فکر میکنم همینقدر به اندازه کافی "مدون" هست! رفقا قبلا گفتیم و باز هم می‌گوییم. حزب کارگری باید یک حزب معتبر سیاسی باشد. حزبی که مردم می‌بینندش، می‌شناسندش، میدانند چه می‌گوید، قدرتش را تشخیص میدهند، شخصیت‌هایش را

مبارزه حزبی کند. چرا کمونیست و منصف و سیاسی باشیم، وقتی با تخریب شخصیت یک نفر به مقصود خود میرسیم.

۵ - و بالاخره رفیق جعفر و برخی مستعفیون از فضای داخل حزب در این دوره می‌نالند. بیانیته شورانگیز فرهاد بشارت و نسبتهایی که به حزب و مرکزیت منتخب حزبش داد هنوز درگوش ما زنگ میزند. به گواهی این همه کمونیست، و اسنادی که حتما رفقای مستعفی در یک پوشه بزرگ گردآوری کرده‌اند، حزب کمونیست کارگری ایران اجازه داد همه آزادانه سخن بگویند، اجازه داد همه آزادانه انتخاب کنند، از آنها که رفته‌اند و شکستمان را اعلام کرده‌اند رسماً و علناً تقدیر کرد و برایشان آرزوی موفقیت کرد. امیدوارم سازمانی که رفیق جعفر در آینده در آن عضو خواهد شد یک هزارم این تحمل و انصاف را در قبال مخالفان خود و منادیان شکست خود داشته باشد.

رفقا،

اکنون یک دوره پرهیجان ده روزه به پایان میرسد. از این ده روز چگونه بیرون آمده‌ایم؟

در یک جمله، بنظر من حزب خود را اثبات کرد.

این حزب اشخاص نیست، حزب کلمات قصار نیست، حزب محافل نیست. حزب سکوت‌های پرمعنا و شعارهای بی معنا نیست. این یک حزب سیاسی است. برنامه دارد، اساسنامه دارد، رهبری انتخابی دارد، مصوبات روشن دارد، حزب انسانهای صاحب هویتی است که نه میتوان برایشان پرونده ساخت و نه وجودشان را انکار کرد. حزبی است که روز به روز، همانطور که شایسته یک حزب مدرن کمونیستی کارگری است، فعل و انفعالاتش، اقداماتش، حیاتش، باز و شفاف جلوی چشم جامعه گرفته میشود. کاندیداهای کنگره‌اش را در نشریات کثیرالانتشار اعلام میکنند. هر عضویش بنام خود کل جامعه را مخاطب قرار میدهد. حزبی است که خود آگاهی و سیمای نظری کمونیستی‌اش را نه اعلام وفاداری‌های عرفانی، بلکه مبارزات فکری مارکسیستی عمیق در طی دو دهه شکل داده است. نسلی از انسانهای واقعی که برای تغییر جامعه در یک انقلاب واقعی جنگیدند و ضربه خوردند، آرمانهای خود و درسهایی را که به بهای گزاف آموخته‌اند به این حزب آورده‌اند. نسلی از انسانهای روشن‌بین که آزادی و برابری و رفاه را حق مردم ایران و جهان میدانند در این حزب متشکل شده‌اند. این حزب را از صحنه محو کنید تا ببینید کدام پرچم‌ها سقوط میکنند، و دنیای سیاست در ایران به میدان تاخت و تاز کدام ایده‌ها و کدام طبقات تبدیل میشود. این حزبی است که پاسخ آزادیخواهانه و برابری طلبانه طبقه کارگر را، از لغو کار مزدی تا اضمحلال دولت، از سی ساعت کار تا لغو مجازات اعدام، پیش چشمان جامعه گرفته است. حزبی است که عزم کرده است در جنگ بر سر سرنوشت جامعه، حضور مستقل کارگر را تضمین کند.

جای تعجب بود اگر جدایی داوطلبانه ۵ رفیق کمیته مرکزی، خللی در کار این حزب وارد میکرد. وقتی برای رفقا نوشتیم که از جدایی رفقا متأسفیم، اما حزب سرجایش است و با این

واقعه تکان نمیخورد، تبلیغات نمی‌کردم، حقیقت را میگفتم. من این حزب را میشناسم. من ستونهای معنوی، سیاسی و انسانی این حزب را میشناسم. بار اول نیست که دستکمان میگیرند، بار اول نیست که اشتباه میکنند. شکست چیزی نیست که کسی به این حزب "اعلام" کند، بلکه واقعه‌ای است که ارتجاع در جامعه باید بزور به ما تحمیل کند.

این واقعه تماماً زیان نبوده است. راستش بنظر من میتوانیم آن را به نقطه قدرتی مهم در سیر تکوین حزبمان بدل کنیم. ما از این ماجرا آموختیم. آموختیم که هر چه حزب ما سیاسی‌تر، بازتر و مدرن‌تر باشد، بهتر از خود دفاع میکند. آموختیم وفاداری عرفانی و توکل محفلی به اشخاص جایی در یک حزب کارگری ندارد. زیانبار است. آموختیم که در پس سکوت، همه چیز میتواند لانه کرده باشد، اما هر برنامه و قطعنامه و مصوبه و رای یک سنگر غیر قابل عبور در مقابل فرصت طلبی و بی‌پرنسیپی میسازد. آموختیم که حزب را نمیتوان فرض گرفت، باید از آن دفاع کرد. این واقعه رفقا را به میدان کشید تا از سازمانشان، از اتحادی که برای انقلاب کارگری و کمونیستی و دفاع از حقوق انسانها میان خود برقرار کرده‌اند در مقابل آیه‌های یاس و استفهامات عرفانی و هیجانات روحی این و آن پاسداری کنند. و کسی که یکبار برای چیزی جنگیده باشد، تا ابد صاحب آن میشود.

رفقا،

باید یک حزب مدرن، سیاسی و موثر کمونیستی کارگری ساخت که بتواند در صحنه سیاست ایران پرچم کمونیسم و صف مستقل کارگری را بالا بگیرد و یکبار هم که شده به کارگر در ایران اجازه و امکان بدهد که بعنوان یک طبقه در حیات جامعه دخالت کند. باید این پرچم را جلوی یک جامعه ۶۰ میلیونی، و به یک اعتبار جلوی یک جهان ۷ میلیاردی، بر افراشت. این کار محافل نیست، کار گروههای کوچک با انتظارات نازل نیست. کارگر ایرانی محفل‌های مبارزاتی "خاکی" و گروههای روشنفکری "دفاع" از کارگر زیاد دیده است. اما بیرون، آنجا که جنگ سهمگین قدرت بر سر باورهای جامعه، بر سر هدایت حرکت سیاسی میلیونها عضو جامعه، بر سر قدرت قهریه، بر سر دولت، در جریان است، صحنه تا امروز در انحصار احزاب متفرقه طبقات دارا بوده است. حزب کمونیستی یا باید در مقیاس کل جامعه قد علم کند و یا حزب کمونیستی نیست. یا طبقه کارگر با حزبش بعنوان ناجی کل جامعه ظاهر میشود و یا بعنوان یک صنف در جامعه طبقاتی استثمار و سرکوب میشود. این را بارها گفته‌ایم و نوشته‌ایم. این قطب‌نمای حزب ماست. به این سمت میرویم.

آنها که رفته‌اند انتخاب خود را کرده‌اند. حزب هم انتخاب خود را کرده است. بنظر من اگر هنوز رفیقی هست که در مورد تعلق خود به حزب و ماندن خود با حزب تردید دارد باید بنشیند سریعاً و صمیمانه انتخابش را بکند. اگر رفیقی تزلزل‌ناپذیر است، حزب را پذیرفته است، منطقاً باید این صف را ترک کند. ما به این انتخاب احترام میگذاریم. و اگر این را

حزب خود میداند، باید بماند و در پیشروی و پیروزی اش نقش بازی کند. بهرحال حرفها را گفته‌اند، زمان انتخاب است.

خوشبختانه پلنوم آتی کمیته مرکزی پلنوم این مشاجرات و رفتن‌ها نخواهد بود. پلنوم تحکیم جدی یک حزب مدرن سیاسی خواهد بود که دیگر در آن جایی برای محفلسیم، شخصیت پرستی، مالیخولیا و عرفان نباشد. حزب کمونیستهای برابر، صریح و با اصولی که معلوم است هر یک پای چه چیز امضاء گذاشته‌اند و برای تحقق نقشه‌های مشترکشان چه میکنند. حزبی که جلوی چشم جامعه تصمیم میگیرد، جلوی چشم جامعه به اجرا میگذارد. حزبی که تاریخ آن و زندگی آن قابل تحریف نباشد.

برای آنها که رفته‌اند، یکبار دیگر آرزوی موفقیت و سعادت میکنم. ما سیاست "آنکه با ما نیست برماست" نداریم. اگر در دنیای بیرون خود را با آنها در یک سنگر یافتیم، دستشان را میفشاریم. جهان برای همه ما جا دارد.

منصور حکمت

۲۰ آوریل ۱۹۹۹

پاورقی‌ها:

(۱) این چیزی است که رضا مقدم در پاسخ به عبدالله مهدی در ضمیمه ۲ کمونیست شماره ۶۳ در سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۱) نوشته است:

"چرا تاکنون سکوت کرده بودید؟ چرا شما که چنین ادعاهایی راجع به وضع حزب دارید و بویژه به "یکی دو سال" اخیر برمیگردد، تاکنون ساکت بوده‌اید؟ چرا از مسائل حزب یک تصویر کاذب ارائه میکنید؟ اگر گرایشی در درون حزب ادعا میکند که حزب در این مدت زیان کرده است، گرایش دیگری هم هست که مدعی است فعالیت‌های این دوره مثبت بوده است. معیار بررسی صحت و سقم این ادعا نزد اشخاص بیطرف چیست؟ طبعاً رسمی‌ترین معیار اسناد حزبی است. هشیار باشید، کسانیکه شما را معلم اخلاق خود بدانند، همین رفتار را با شما خواهند کرد"

(۲) متن زیر، متن دو دقیقه اول سخنرانی سه ساعته من در کنفرانس اول کمونیسم کارگری در سال ۱۹۸۹ در حزب سابق است که شروع رسمی تفکیک فکری و گرایشی ما، بعنوان جریان کمونیسم کارگری، در آن حزب بود. متن کامل این سند را بزودی منتشر خواهم کرد. "رفقا هدف بحث من در این جلسه اینست که یک تصویر عمومی از بحث کمونیسم کارگری بدهم و لااقل این را روشن کنم که این بحث برسر چیست و چه عرصه‌ها و مسائلی را دربر میگیرد. بحث من دو بخش عمومی دارد بخش اول راجع به این است که کمونیسم کارگری به چه چیزی پاسخ میدهد و تحت چه شرایط معینی و در رابطه با چه مشاهدات و تجربیات معینی خودش را مطرح میکند و بخش دوم صحبت راجع به کمونیسم کارگری بعنوان یک موضوع اثباتی است.

امیدوارم که در آخر این جلسه توانسته باشم کاری بکنم که رفقا این را تشخیص بدهند که بحث کمونیسم کارگری فقط شکوه‌ای درباره "کارگری نبودن حزب کمونیست ایران" نیست. "کم بودن کارگران در حزب کمونیست"، یا فشاری نیست برای "کارگرانی" بیشتر توسط حزب کمونیست ایران. بلکه مقدمه‌ای است، معرفی‌ای است به یک دیدگاه سیاسی و اجتماعی متمایز. دیدگاهی که عواقب و استنتاجات سیاسی و عملی بسیار فراگیر و وسیعی دارد. دیدگاهی که هدف خودش را پیشبرد پراتیکی قرار میدهد که بسیار با آن چیزی که امروز بعنوان کمونیسم - چه در بیرون حزب کمونیست و چه توسط حزب کمونیست ایران انجام میشود، تفاوت زیادی دارد. "

برای آشنایی بیشتر با بحثهای من درباره مبحث کمونیسم کارگری و کارگری شدن حزب، میتوانید به منابع زیر رجوع کنید:

کمونیستها و پراتیک پوپولیستی (کنگره ا.م.ک، بسوی سوسیالیسم ۶ دوره اول)

حوزه های حزبی و مبارزات جاری کارگران (کمونیست ۷۱ اسفند ۳۶)

حوزه های حزبی و آکسیونهای کارگری، درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی (کمونیست ۷۱ و ۸۱، ۹۱ و ۰۲ سال ۴۶)

سبک کار کمونیستی جمعبندی مجدد ۱ (کمونیست ۲۲ شهریور ۴۶)

پیرامون مباحث کنگره دوم (کمونیست ۶۲، ۷۲، ۹۲ سال ۴۶-۵۶)

سیاست سازماندهی ما در میان کارگران (کمونیست ۹۲)

تشکل های توده ای طبقه کارگر (کمونیست ۷۳ خرداد ۷۶)

استراتژی ما در جنبش کردستان (کمونیست ۱۴ تیر ۷۶)

درباره سیاست سازماندهی ما (کمونیست ۸۴، ۹۴ اسفند ۷۶، فروردین ۸۶)

حزب کمونیست و عضویت کارگری (کمونیست ۲۵، ۱۵ مرداد و شهریور ۸۶)

کارگران و انقلاب (کمونیست ۳۵)

کارگران کمونیست چه میگویند

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

تفاوتهای ما (بسوی سوسیالیسم ۴)

نقد سوسیالیستی تجربه شوروی (بولتن شوروی)

سمینار اول کمونیسم کارگری (منتشر میشود)

سمینار دوم کمونیسم کارگری

یک دنیای بهتر

مصافهای کمونیسم امروز

مارکسیسم و جهان امروز

اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم

سخنرانی در کنگره سوم حزب کمونیست ایران

منصور حکمت

بیستم آوریل ۱۹۹۹

آخر فروردین ۱۳۷۹

مجموعه اسناد در رابطه با استعفاها، حزب کمونیست کارگری

iran.archive.net/fa/2570fa.htm

دانلود کنید:

